بسم الله الرحمن الرحیم

گوهر گرانبهای عقود و الای بحر سپاس و ستایش مالک الملکی
است عز شانه و عظم سلطانه که بمقتضای عنایت شامله و
عدالت کامله سلطان عالیشان عقل را والی مصر بدن ساخته
ممالک زمام تصرف و تدبیر گردانید و براهنمائی انبیا و رسل
صلوات الله و سلامه علیهم بشاهراه معرفت و عبادت هدایت
نموده تشریف شریف تکلیف پوشانید و بفروغ نیر باهر النور شرع
بجادهٔ مستقیمهٔ عدل که اساس بنیان سلطنت و فرمانروائی است
دلالت کرده بر قانون رعایت و شبانی و دستور محافظت و
پاسبانی بدایع ودایع خود آگاهی داد و بجهت حفظ و حمایت
حوزهٔ حق از هجوم جیوش باطل بجنود تایید و تسدید محفوف

گردانیده افسر تمکن و اقتدار بر سر نهاد ان فی ذلک لآیات لقوم
یعقلون و درود نامعدود بر منشأ انبساط انوار وجود و
مبدأ تجلیات آثار فضل و جود گرامی ساز گوهر ساکنان خطهٔ خاک
سرافراز انجمن لولاک لما خلقت الافلاک طرازندهٔ رایت هدایت
سرگشتگان گمراه فرازندهٔ لوای نصرت پیرای محمد
رسول الله و بر آل اطهار و عترت ابرار آنحضرت که
حافظان آثار نبوت و رسالت و والیان اقلیم هدایت و دلالت
و شارعان طریق صلاح و سداد و فاتحان ابواب فلاح و رشادند
خاصه مکمن انوار معارف ربانیه و مخزن اسرار علوم فرقانیه
آیهٔ باهرهٔ شواهد عالم قدس و جبروت حجت ظاهرهٔ بدایع آثار
ملک و ملکوت حامل عهد و میثاق انبیا و مرسلین صاحب
توقیع رفیع سلموا علی علی بامرة المؤمنین صلوات
الله و سلامه علیهم ما بزغت انوار الحق من آفاق الظهور و
بقیت آثار العدل علی صفحات الازمنة و الدهور و بعد

برصفحات ضمایر ارباب الباب نیر اینمعنی ازمشرق حق وصواب
پرتوافکن کشته که بمقتضای وَمَا خَلَقْنَا السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ
مَا بَیْنَهُمَا لَاعِبِینَ ایجاد هر ذرهٔ از ذرات نشاء امکان متضمن
غایت ومصلحتی وابداع هرحقیقتی ازحقائق عالم کون ومکان
مشتمل برحکمت ومنفعتی است وازآنجا که نوع انسان را افسر
گرانبهای وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ برسر وتشریف والای شرافت
وفضیلت برسایر موجودات عالم دربرست غایت خلق آن
واسطهٔ عقد وجود ونسخهٔ مختصرهٔ عوالم غیب وشهود
جز اشرف غایات واعظم ثمرات که اقتناء کنوز معرفت و
ارتقاء معارج عبادت حضرت رب العزت عزت ملکته
است نتواند بود چنانچه پرتو نور اینمعنی ازمشرق وَمَا خَلَقْتُ
الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ معاین ناقدان بصیر وجلوه ظهور
اینمقصد اسنی از وادی كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًّا فَأَحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ
فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِأُعْرَفَ مشاهد عارفان خبیرست وچون طریق

عبادت بروجهی که باید وشاید جز بفروغ نور دعوت ونبوت
نتوان پیمود وپردهٔ خفا از چهرهٔ معرفت بدون توسط سفراء
حضرت الهیه وتلقی اخبار کتب سماویه نتوان کشود وسلسلهٔ
تمدن وتعامل که موقوف علیه بقاء نوع انسانی است بی وضع
قانونی که رجوع بآن منتج انسداد ابواب تنازع وتخالف وارتباط
اسباب توافق وتوالف باشد انتظام نیابد وضابطهٔ تعاون و
تظاهر که معظم ارکان تعیش وتنعم اشخاص بشری است بدون نصب
میزانی که مراعات آن موجب انقطاع مواد تخالف وتمایل و
انضباط قواعد تساوی وتعادل گردد استحکام نپذیرد ازینجهت
بمؤدای لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ
وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ بنیان نظام عالم برفع معالم بعثت
ورسالت ونصب موازین شریعت وملت تاسیس وتشیید یافته
وپرتو انوار خلافت وامامت بعد ازختم سلسلهٔ رسالت ونبوت
برصفحهٔ روی زمین تا انقراض زمان تافته لاجرم مدار انتظام

کارخانهٔ تکوین و ایجاد و مبنای التیام مصالح معاش و معاد
بر اقامت موازین شرع مبین و محافظت قواعد و قوانین دین
متین است و چون بمساعدت تاییدات ربانی و معاضدت
عنایات بیغایات سبحانی درین ایام خجسته فرجام که نیر عالم افروز
امامت عظمی در سحاب غیبت کبری مستور و چهرهٔ جهان آرای
خلافت والای امام زمان و حجت بالغه حق سبحانه و تعالی
بر مردمان صلوات الله و سلامه علیه و علی آبائه در حجب خفا
معمورست بیضهٔ ایمان و اسلام و حوزهٔ مذهب حق ائمهٔ عصمت
علیهم الصلاة والسلام بمیامن دولت روزافزون
و برکات سلطنت ابدمقرون اعلیحضرت اسنی
مرتبت کیوان رفعت مشتری سعادت صافی طویت
صفوی ارومت زینت بخش اورنگ سلطنت و فرمانفرمائی
رونق افروز سواد اعظم عظمت و مملکت و کشور
کشائی مهر سپهر سروری و تاجداری گوهر

صدف

صدف حشمت و بزرگواری رافع رایات جاه و جلال جامع
آیات بینات دولت و اقبال صاعد ارائک شوکت و اقتدار
عاقد لوای فتح و فیروزی و انتصار نور وهاج نصفت و معدلت
و احسان بحر مواج رأفت و مرحمت و امتنان مشرق الشمسین
دینداری و شرع پروری مطلع السعدین خیراندیشی و عدالت
گستری زینندهٔ تاج و تخت شاهی دانندهٔ رموز مملکت و فرماندهی
کماهی ناصب رایت بیضای نامداری و اشتهار بر قبهٔ خضرا
ساحب ذیل سرافرازی و افتخار بر مفارق ملوک ساحت غبرا
فرع شجرهٔ طیبهٔ نبویه غصن دوحهٔ باسقهٔ علویه مشید
ارکان شرع اطهر مروج آثار ائمهٔ دین اظهر مطلع انوار باهرهٔ
اَلْمُلْکُ وَالدِّینُ تَوْأَمَانِ مجمع آثار ظاهرهٔ إِنَّ اللّٰهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ
وَالْإِحْسَانِ سلطان سلاطین اسلام بنیان قواعد
حمایت مذهب حق اهل بیت علیهم الصلاة والسلام
المحفوف بجنود الفتح والظفر والتایید من الملک الرحمان

حامی الفرقة الناجیة ابو النصر سلطان شاه سلیمان

شیدالله تعالی به اعمدة الایمان والاسلام، واعلی به کلمة الحق
علی مناثر الاعلان ومنابر الاعلام، ووفقه لنصرة المذهب
الحق والدین القویم، وآتاه من فضله الذی یؤتیه من یشاء
والله ذو الفضل العظیم، از تعرض ارباب کفر وطغیان
وتطرق احزاب بغی وعدوان محروس، وحدیقهٔ دلگشای
ایران که مطرح اشعهٔ انوار ایمان، ومهبط جنود فیض بی
منتهای ملک منان است بادواح باسقهٔ اصول وعقاید
حقه، واشجار طیبهٔ سنن وشعائر فرقهٔ محقه مغروس است،
بر زمرهٔ شیعهٔ اثنی عشریه بلکه بر جمهور رعایا وافنکان انصاف
از اصناف بریه لازم ومتحتم است که هر یک بقدر وسع
امکان، وفراخور مرتبه ومکان، بشکرگزاری حقوق این دولت
راسخة الارکان، که حصن حصین ثغور دین اقدس اطهر،
وحرز متین حوزهٔ مذهب حق ائمه اثنی عشر، صلوات الله وسلامه

علیهم اجمعین است قیام واقدام نمایند، ودر تحصیل اسباب
ثبات واستقامت، وتکثیر موجبات بقا واستدامت این سلطنت
عظمی که معظم آن شیوع دعای خیر در اقطار بلاد، وظهور
آثار یسر ورفاهیت بر صفحات احوال عباد است، اقصی طریق
اجتهاد بپیمایند، از این جهت همواره صدر الصدور صحائف دواعی
این داعی دوام دولت سلیمانی، ماجد بن محمد الحسینی البحرانی
آنست که در مقام محافظت وپاسداری حقوق این خاندان
ولایت نشان، السنهٔ همگی سکنهٔ دار الامن ایران، بدعا
ازدیاد عمر وطول بقا، وارتفاع لواء اعتلا وارتقاء ذات
بابرکات اشرف اقدس ارفع اعلی اعلی الله تعالی اعمدة ملکه
وسلطانه ناطق، وقلوب صافیه ونفوس زاکیهٔ اهل ایمان
در مسألت خلود بنیان جاه ودولت، ورسوخ ارکان عظمت
وحشمت، وعلو رایات فتح ونصرت آن اعلیحضرت، که متمر
تزاید وتضاعف قوت وشوکت دین اسلام، وتفرق کلمه

و تشتت شمل اعادی اهل بیت نبوت علیهم افضل الصلاة و
السلام است متوافق بوده باشد و چون تکثیر جنود نصرت و تسخیر
ممالک قلوب که مقدمتین نتیجهٔ بقا و پایندگی سلطنت و
فرمانفرمایی روی زمین است بنشر آثار عدل و طی بساط
ظلم منوط. و قیام بحق اینمقام بدانستن قواعد محکمهٔ حکومت
و ریاست. و ضوابط مقرره رعایت و سیاست. و سنجیدن
آن بموازین مقومهٔ کتاب و سنت. و قوانین مقتبسه از مشکاة
علوم و آثار ائمهٔ عصمت و کرامت. علیهم من الصلوات
ازکاها و من التسلیمات اشرفها و اسناها مربوط است. و
نخبه و نقاوهٔ آن قواعد مبینه بر اساس عدل و حکمت. و
ضوابط مبینه بلسان صاحب شرع و ملت. در طی مکاتیب و
عهدنامجات و وصایای حضرت سید اوصیا. و سرور اولیا
فص خاتم إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللهُ. ولی عهد مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ
مَوْلَاهُ. صلوات الله و سلامه علیه که در ایام خلافت بولاة

و سرکردگان حدود و اقطار. و عمال و کارکنان بلاد و امصار
نوشته اند مندرج. و در ضمن مقالات شریفه. و کلمات طریفه
و حکم فائقه. و امثال رائقه. و نصائح وافیه. و مواعظ شافیه
آنحضرت که بتحریک بنان بیان. بر صفحات ضمائر و الواح
خواطر راه یافتگان وادی ایمن ایمان. نگاشته اند مندمج
گردیده. درینوقت عهدنامهٔ شریفه مشتمله بر عمدهٔ ارکان
سرکردگی و پیشوایی. و زبدهٔ آداب جهانداری و فرمانروایی.
و نقاوهٔ سنن دادرسی و عدالت گستری. و خلاصهٔ سیر
ملک آرایی و رعیت پروری. که آنحضرت بجهت صفوة الصحابه
عقیدت شعار. و اسوة احزاب حقیقت دثار خود. مالک
اقلیم وفاداری. فارس مضمار جانسپاری. حامل لوای ولای
شاه ولایت پناه. صاحب منزلة والای لَقَدْ كَانَ لِي كَمَا
كُنْتُ لِرَسُولِ اللهِ. سالک بیغبار طریق رضوان و خشنودی
ملک اکبر. مالک بن الحارث الاشتر. احله الله تعالی ارفع

درجاتِ جنانِه، واسکنه اعلی منازلِ قُربِه ورِضوانِه، درهنگامی
که ولایت وحکومتِ مملکتِ مصر ازجانبِ آنحضرت باو تفویض
یافته بود مرقوم کلکِ حکمت بار کردانیده بودند وهمواره تأیید
یافتکانِ بارکاهِ کبریای الهی، وطرازندکانِ اورنگ والای ملکی
وشاهی، مضامین حقیقت آیین آن فهرست مجموعهٔ محاسن
اخلاق وشیم، ونسخهٔ جامعهٔ قوانین تدبیر عالم را دَر خزانهٔ
خاطر محافظت کرده اقتباسِ انوارِ آداب وحکم از مصابیح
دلالاتِ واضحه اش مینموده اند، وابوابِ مغلقاتِ مهمّاتِ
بارکاهِ سلطنت وجهانبانی را بمفاتیح اشارات لائحه اش
میکشوده اند، دَر ضمنِ شصت مقاله ترجمه نموده به تبیینِ برخی
از مطالبِ علیه، وتوضیحِ شطری از مقاصدِ سنیهٔ آن،
که دائرهٔ وسع وامکان از احاطهٔ کشفِ حقایق واسرارِ مخزونه
وشرحِ دقایق ورموزِ مکنونه اش قاصر ست با عدول از طریقهٔ
اطناب واطاله، واکتفا بذکر خلاصهٔ مضامین هر مقاله

پرداخت ودر طیِ آن بندی از آیاتِ فرقانِ کریم، واحادیث
مأثوره از رؤسا وائمهٔ دین قویم، علیهم من الصلوات افضلها،
ومن التسلیمات اکملها، وطرفی از طرائفِ کلماتِ حکماءِ دانشور،
وشرائفِ مقالاتِ اکابرِ دیندار وملوکِ عدل پرور، و
انموذجی از قصص واخبارِ امم ماضیه، وسیر وآثار قرون
خالیه، که مناسب مقام بود در سلکِ بیان در اورده
آنرا به **تحفهٔ سلیمانیه** موسوم ساخت، که چنانچه
همت خیر اساس علیا، وعزیمت حق شناس والای بندکان
نواب کامیاب اشرف ارفع **اعلی** با ستجلای انوار شیم و
اطوار، واستکشافِ وجوهِ سنن وآثارِ جدِ بزرکوارِ عالی
مقدار خود علیه من صلوات الله ازکاها مصروف کشته
جواهرِ والای حکم وفواید، ولآلی کرانبهای اصول وقواعدِ
آن کنزِ مذخور که سرمایهٔ اسباب سعاداتِ دوجهانی
است در مخزنِ خاطرِ ملکوت ناظر اشرفِ انور جای کیرد،

وسیرت کریمهٔ آن سلطان سریر ولایت • وشهنشاه اقلیم هدایت
در انجام امور خلافت وسروری • وقیام بحق امامت ودین
پروری که پیروی آن منتج انتظام مصالح دین ودولت • ومثمر
انضباط قواعد ملک وملت است در مرآت ضمیر اقدس اطهر
باحسن وجهی صورت ظهور پذیرد • وعموم ملتزمان سلوک
طریق نیکنامی • وجویندگان شیوع دعای خیر بجهت ذات
بابرکات اشرف اقدس ارفع گرامی • از زمرهٔ ولاة وحکام نواحی
واقطار • ووزرا وعمال ولایات وامصار • بر مضامین حکمت
آیین آن آگاهی یافته قواعد محکمه • وقوانین مقومه • وسنن صالحه
وسیر راجحهٔ آن قسطاس مستقیم آداب سرکردگی وپیشوایی
را دستور العمل تکفل اشغال وتقلد اعمال • ومنظور نظر حق
بین در جمیع اطوار واحوال سازند • وبر وفق آن بمحل اعباء امر
ونهی که در عالم تعلق ونشاه امکان امری از آن خطیرتر وباری
از آن گرانتر نشان نداده اند قیام نموده بمحافظت بلاد ومراقبت

حال عباد پردازند • در اقطاع واصقاع ممالک محروسه
لوای عدل وانتصاف ارتفاع • وحبال جور واعتساف انقطاع •
واحکام شرع ودین انتظام • وعرای آرا واهواء باطلهٔ مخالفین
ومعاندین انفصام یافته بدین وسیلهٔ جلیله دعوات صالحه
بجهت ذات گرامی اشرف ارفع انفس حاصل • ومثوبات موفور
بروزگار فرخنده آثار حامی حوزهٔ دین اطهر اقدس واصل
گردد • والله سبحانه الهادی الی نهج الصواب • وعلیه
الاعتماد والاتکال فی المبدأ والمآب **مقالهٔ اولی**

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ هٰذا ما اَمَرَ بِه عَبْدُ اللهِ عَلِیٌّ اَمیرُ الْمُؤْمِنِینَ
مالِکَ بْنَ الْحارِثِ الْاَشْتَرَ فی عَهْدِهِ اِلَیْهِ حِینَ وَلّاهُ مِصْرَ
جِبْوَةَ خَراجِها وَجِهادَ عَدُوِّها وَاسْتِصْلاحَ اَهْلِها وَعِمارَةَ
بِلادِها **تبیین** چون آغاز گفتار رو کرد از راه روان طریق عبودیت
وبندگی • ومرحله پیمایان وادی طاعت وسرافکندگی عرض نیاز
وحاجت از روی تضرع وزاری بدرگاه کبریایی الهی • وطلب

یاری و معونت بزبان استغاثه وکف خواستکاری ازبارکاه
مرحمت علیای بخشنده تاج وتخت ملکت وشاهی است لاجرم
درمقام بسط بساط تسلیم وانقیاد وفتح ابواب تعلیم وارشاد
عباد عنوان حقیقت طراز این عهدنامهٔ والا ونسخهٔ جامعهٔ
آداب فرمانفرمایی خلق وفرمانبرداری حق سبحانه وتعالی
باسم اعظم آفریننده جهان وجهانیان وبدید آورندهٔ آیات
بینات معرفت ازنهانخانهٔ خفا بجلوه کاه عیان که عموم سکان
خطهٔ امکان رادر نشأه دنیا ازاصناف نعمتهای نمایان
واشتات موهبتهای بی پایان محظوظ وبهره مند وخصوص
راه یافتکان وادی ایمان رادر سرای عقبی بنیل درجات
عالیهٔ نزهتکاه جنان واحراز سعادات باقیه روضهٔ رضوان
ممتاز وسربلند کردانیده قبل ازکشودن نقاب ازچهرهٔ مقصود
آرایش وبعد ازان برلوح بیان بقلم حکمت رقم صورت اینمعنی
نکارش یافته که انچه درطی این عهدنامه ازاخلاق کریمه

وآداب قویمه واحکام متینه وآرای رزینه وضوابط علیه و
قواعد کلیه ممهد ومصور وبرصفحهٔ تبیین وتقریر جلوه کرکردیده
اموریست صادره ازبارکاه خلافت عظمی ومنزلکاه وفود
آثار وحی واخبار سما که مامور ساخته بآن بنده خدای
عالمیان وسرکرده وپیشوای فرقهٔ حقه ایمانیان نخبهٔ
حوارئین واصحاب خود مالك اشتر را درهنکامی که اورا
والی مملکت مصر کردانیده بانولایت فرستاد وزمام سرانجام
مهام انجا را ازجمع نمودن خراج آندیار وغزا کردن بادشمنان
آن بلاد وامصار وبصلاح آوردن حال مردمان آنولایت
واطراف وآبادان ساختن شهرهای آن نواحی واکناف
بکف کفایت آن عزیز مصر حق جویی وخداشناسی نهاد
تابر وفق آن بحل وعقد وقبض وبسط مهمات آندیار قیام
نماید ودرهر باب ازدر پیروی ومتابعت پیشوا ومقتدای
خود که طاعتش مقرون بطاعت خدای سبحانه است درآید

پس هر یك از مالکان ازمّه حکومت و ریاست و والیان خطّه
حمایت و حراست که جویای طریق حق و صواب و خواهان
نجات و رستکاری در روز حساب بوده باشد باید که در
قیام بمراسم امر و نهی متابعت و پیروی سیر حمیدهٔ انحضرت
را لازم و متحتّم شمارد و همّت بر اقتدا و تأسّی بسنن سنیّه آن
پیشوای اهل حق کمارد زیرا که راه حق و طریق صواب منحصر
در اتّباع و پیروی سیرت کریمه و طریقهٔ قویمهٔ انحضرت
و اقتباس انوار معرفت و حکمت از مشکاة هدایت آنسرور
شرع و ملّت است چنانچه حق سبحانه و تعالی در کتاب مجید
فرموده وَاَنَّ هٰذا صِراطی مُسْتَقیماً فَاتَّبِعُوهُ وَلا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ
فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبیلِهِ ذٰلِکُمْ وَصّٰاکُمْ بِهِ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ
بدرستی که اینست راه من راهی راست پس پیروی نمایید آنرا
و از پی مروید راههای دیگر را که جدا کرد اند و دور سازد
آن راهها شما را از راه خدای این پیروی راه راست فرمان

قرآه تان یکی منسوب بجزء و کسائیات
و بنای ترجمه مذکوره بر این قرآه تانست
منه

داده است خدای شما را بآن شاید که شما بپرهیزید از گمراهی و
دوری از راه او و مراد از راه راست درین آیه بلکه در بسیاری
از آیات فرقانیه چنانکه از حضرت سیّد البشر و اهل بیت
امجاد آنسرور صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین روایت شده
حضرت امیر المؤمنین و سیّد الوصیّین علیه افضل الصّلاة
والسّلام است و از حضرت خاتم الانبیاء صلّی الله علیه و آله
مرویست که فرمود اَلْحَقُّ مَعَ عَلِیٍّ وَعَلِیٌّ مَعَ الْحَقِّ یَدُورُ مَعَهُ حَیْثُ
مٰا دارَ حق با علی است و علی با حق است میگردد حق با علی هر جا
بگردد او و از حضرت اِمامِ الْاَوائِلِ وَالْاَواخِر محمّد بن علی الباقر
علیهما الصّلاة والسّلام مرویست که فرمود لَیْسَ عِنْدَ اَحَدٍ مِنَ النّاسِ
حَقٌّ وَلا صَوابٌ وَلا اَحَدٌ مِنَ النّاسِ یَقْضی بِقَضاءِ حَقٍّ اِلّا ما
خَرَجَ مِنّا اَهْلَ الْبَیْتِ وَاِذا تَشَعَّبَتْ بِهِمُ الْاُمُورُ کانَ الْخَطاءُ مِنْهُمْ
وَالصَّوابُ مِنْ عَلِیٍّ عَلَیْهِ السَّلامُ نیست نزد هیچ یك از مردمان
امر حقّی و نه امر درستی و نه کسی از ایشان حکم میکند در امری

بحکمی حق مگر آنچه بیرون آمده باشد از ما اهل بیت نبوت و انکاه که
پراکنده سازد مردمان را امرها باشد خطا از جانب ایشان چو جواب
از علی علیه السلام پس هر کس همت بر متابعت و پیروی راه خدای
سبحانه کماشت بسر منزل قرب و رضوان الهی رسید و هر که پای
از جادهٔ مستقیم حق و صواب بیرون کذاشت سرکشتهٔ بوادی
حیرت و کمراهی کردید وَاللهُ یَهْدِی مَنْ یَشَاءُ اِلَی صِرَاطٍ مُسْتَقِیمٍ
تنبیه باید که پیروان و متابعان آنحضرت در تکفل امر
حکومت و امرت همت بر اقامت موازین شرع مبین کمارند
و بنای امور ناپایدار دنیا را بر اساس استوار دین کذارند چنانکه
طریقه و سیرت آنحضرت در ایام خلافت برین منوال جاری
بوده در جمیع امور محافظت حدود شریعت و مراعات احکام
کتاب و سنت مینموده اند و باقتضای مصالح دنیویه از حکم
و فرمان خدای سبحانه تجاوز و تخطی نمیفرموده اند و ائمه
جور و ضلال بر خلاف این طریقه عمل مینموده امور دین را تابع

امور دنیا میساخته اند و هرجا مصلحتی دنیویه اقتضا میکرده
مخالفت کتاب خدای سبحانه و سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله نموده
رایت خود رایی بر می افراخته اند ذٰلِکَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِیدُ
و اینمعنی در کمال ظهور است که نظام عالم امکان و قوام زمین
و آسمان بشیوع آثار دین و سطوع انوار ایمان مربوط است
و اگر پرتو نور مذهب حق بر روی زمین نتابد و عرصهٔ
جهان بحلیهٔ وجود اهل ایمان آرایش و تزیین نیابد اختلال
در نظام عالم علوی و سفلی پدید آید آثار خیر و برکات از
صفحهٔ روزکار مفقود و ابواب ارزاق و نعم بیدریغ ربانی
که ببرکت وجود فرقهٔ حقه کشایش یافته در دنیا نیز بر روی
ارباب کفر و اهل خلاف مسدود کردد چنانچه از حضرت
سید الاوصیا صلوات الله و سلامه علیه روایت شده که با
مخلص ترین موالی خود قنبر خطاب نموده فرمود یا قَنْبَرُ
اَبْشِرْ وَبَشِّرْ وَاسْتَبْشِرْ فَوَاللهِ لَقَدْ مَاتَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ

علیه وآله وهو علی امته ساخط الا الشیعة الا وان لکل
شیء عزا وعز الاسلام الشیعة الا وان لکل شیء دعامة و
دعامة الاسلام الشیعة الا وان لکل شیء ذروة وذروة
الاسلام الشیعة الا وان لکل شیء سیدا وسید المجالس
مجالس الشیعة الا وان لکل شیء اماما وامام الارض
ارض یسکنها الشیعة والله لولا ما فی الارض منکم ما رأیت بعین
عشبا ابدا والله لولا ما فی الارض منکم ما انعم الله علی اهل خلافکم
ولا اصابوا الطیبات ما لهم فی الدنیا ولا لهم فی الآخرة من نصیب
ای قنبر بشارت یاب و بشارت ده و شادمان شو باین بشارت
پس بخدای سوگند که رحلت نمود پیغمبر خدای صلی الله علیه وآله
از سرای دنیا و حال آنکه آنحضرت بر امت خود خشمناک
بود مگر بر شیعه و بدرستی که از برای هر چیزی عزتی
هست و عزت اسلام شیعه است و بدرستی که از برای هر
چیزی ستونی هست و ستون اسلام شیعه است و بدرستی

که از برای هر چیزی غایة بلندی هست و غایة بلندی اسلام
شیعه است و بدرستی که از برای هر چیزی بزرگی هست
و بزرگ مجلسها مجالس شیعه است و بدرستی که از برای هر چیزی
پیشوایی هست و پیشوای روی زمین زمینی است که ساکن آن
بوده باشد شیعه و بخدای سوگند که اگر نمی بودند آنکسانی که
از شما در روی زمین اند نمی دیدی تو بچشم گیاهی را هرگز و بخدای
سوگند که اگر نمی بودند آنکسانی که از شما در روی زمین اند
نعمت نمی داد خدای بمخالفان شما و نمی یافتند ایشان رزقهای
پاکیزه نمی بود مر ایشان را در دنیا و نه در آخرت بهره ٥ و از حضرت
امام المغارب والمشارق جعفر بن محمد الصادق علیه الصلاة
والسلام روایت شده که آنحضرت فرمود که خدای تبارک
و تعالی فرموده لیأذن بحرب منی من آذی عبدی المؤمن ولیأمن
غضبی من اکرم عبدی المؤمن ولو لم یکن من خلقی فی الارض
فیما بین المشرق والمغرب الا مؤمن واحد مع امام عادل

لَا سْتَغْنَيْتُ بِعِبَادَتِهِمَا عَنْ جَمِيعِ مَا خَلَقْتُ فِي أَرْضِي وَلَقَامَتْ
سَبْعُ سَمٰوَاتٍ وَأَرَضِينَ بِهِمَا وَجَعَلْتُ لَهُمَا مِنْ إِيمَانِهِمَا أُنْسًا لَا
يَحْتَاجَانِ إِلَى أُنْسِ سِوَاهُمَا بایدکه بداند و آکاه باید بجنکی بزرک
از جانب من انکس که بیازارد بندهٔ مؤمن مرا و باید که در امن باشد
از خشم من انکس که کرامی دارد بندهٔ مؤمن مرا و اکر نمی بود در
میان آفریدکان من بر روی زمین از مشرق تا مغرب مکر یك مؤمن
با امامی عادل هر اینه مستغنی بودم بعبادت این دو کس از جمیع
انچه آفریده ام در زمین خود و هر آینه بر پای بود آسمانها و زمینها
هفتکانه باین دو کس و هر آینه میکردانیدم از برای ایشان
از ایمان ایشان انسی که محتاج نمیشدند بانس دیکری لاجرم
بایدکه مطمح نظر بانیان مبانی دول و حامیان حوزهٔ تمدن
از تطرق خلل تمهید قواعد دین و تشیید ارکان ایمان بوده
باشد که بنیان زمین و آسمان ببرکت آن برپاست نه تعمیر
بنای بیقرار حیات دنیا که مؤدی بتخریب اساس پایدار

منزلکاه عقبی است رمز و اشارة وصف نمودن انحضرت
خود را در عنوان عهدنامه اولا بعبودیت و بندکی فرمانفرمای
زمین و آسمان و ثانیا بامرت و سرکردکی زمرهٔ شریفه اهل
ایمان رمز و اشاره باینمعنی است که قواعد سرکردکی خلق بر
اساس محکم بندکی حق مبنی است و شایسته حمل این امانت
کسی است که در جمیع احوال و اطوار اندیشه و کفتار و کردارش
مسبوق بملاحظه و مراعات بندکی جناب رب الارباب و
مالك الرقاب که رقاب کردنفرازان روی زمین در ربقهٔ
تملك و اقتدارش ماسور و نواصی صاحبان تخت و نکین در
قبضه تصرف و اختیارش محصور ست بوده با تمکن بر مسند
فرمانروایی و تقلد امر امارت و پیشوایی خود را واسطهٔ
قیام خلق بحق عبادت و شکرکزاری و مقدمهٔ حصول نتیجه
طاعت و فرمانبرداری حضرت مالك الملك حقیقی عز شانه
و عظم سلطانه داند و تملك زمام امر و نهی را وسیلهٔ

نیل مرضیات ربّانی و ذریعهٔ احراز سعادات جاودانی که
وجههٔ همم والای راه یافتگان وادی خبرت و آگاهی و جویندگان
درجات عالیه قرب و کرامت جناب مقدّس الهی است گردانند
و از این جهت گروه با شکوه انبیا و رسل صلوات الله و سلامه
علیهم با ارتقاء مدارج تفضیل و تکریم و اعتلاء معارج
تبجیل و تعظیم در اعلاء معالم دعوت و امضاء مراسم
بعثت و نبوت ابتدا بملاحظهٔ نسبت عبودیت و بندگی معبود
بحق تعالی شانه مینموده اند و در ترغیب و تحریص خلق بسلوک
طریق خداشناسی و حق پرستی و تحذیر و تخویف ایشان از
عبادت و بندگی غیر سزاوار پرستش و بخشندهٔ هستی اقصی
طریق اجتهاد می نموده اند چنانچه از حضرت سید المرسلین
و خاتم النبیین صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود لا ترفعونی
فَوقَ حَقّی فَاِنَّ اللهَ تَعالی اتَّخَذَنی عَبداً قَبلَ اَن یَتَّخِذَنی نَبِیّاً
قالَ اللهُ تَعالی ما کانَ لِبَشَرٍ اَن یُؤتِیَهُ اللهُ الکِتابَ وَالحُکمَ

وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ یَقُولَ لِلنّاسِ کُونُوا عِباداً لی مِن دُونِ اللهِ وَلکِن
کُونُوا رَبّانِیّینَ بِما کُنتُم تُعَلِّمُونَ الکِتابَ وَبِما کُنتُم تَدرُسُونَ
وَلا یَأمُرَکُم اَن تَتَّخِذُوا المَلائِکَةَ وَالنَّبِیّینَ اَرباباً
اَیَأمُرُکُم بِالکُفرِ بَعدَ اِذ اَنتُم مُسلِمُونَ برمدارید مرا بالاتر
از آنچه سزای من است یعنی باید که پرستش و بندگی که خدای
سبحانه را سزد مرا ننمایید پس بدرستی که خدای تعالی فرا گرفته است
مرا بنده پیش از آنکه فرا گیرد پیغمبر فرموده خدای تعالی نشاید
و نسزد هیچ آدمی را که دهد او را خدای کتاب و حکم و پیغمبری
پس گوید او مر مردمان را باشید شما بندگان و پرستندگان من
بجز از خدای ولیکن باید که گوید باشید شما خداشناسان
بسبب آنکه هستید که می آموزید مر دیگران را کتاب خدای و
بسبب آنکه هستید که میخوانید آنرا و نسزد او را که فرماید
شما را بآنکه فرا گیرید فرشتگان را و پیغمبران را خدایان آیا امر می کند
او شما را بکفر بعد از آنکه شما هستید مسلمانان و از اینجاست

که خدای سبحانه متابعت و مبایعت پیغمبر صلی الله علیه و آله را
عین متابعت و مبایعت خود کرد اینست چنانچه در کتاب مجید
فرموده مَن یُطِعِ الرَّسُولَ فَقَد اَطَاعَ اللهَ انکس که فرمان برد
پیغمبر را پس بتحقیق که فرمان برده خدای را ۵ و فرموده اِنَّ الَّذِینَ
یُبَایِعُونَکَ اِنَّمَا یُبَایِعُونَ اللهَ بدرستی که آنانی که بیعت میکنند
با تو ای پیغمبر جز این نیست که بیعت میکنند با خدای پس
باید که سرافرازان انجمن سرکردگی قدم در موقف عبودیت و بندگی
خدای عالمیان جل شانه استوار سازند و خود را در جمیع امور
مستحق و مقهور حکم و فرمان فرمانفرمای حقیقی دانسته بر
وفق آن بتدبیر مهام مملکت و ترتیب مصالح ولایت پردازند
تا در هیچ امر غلبه نفس و هوا ایشان را از جادهٔ مستقیم حق
جویی منحرف نسازد و در ورطات مهلکه مخالفت و سرکشی
نیندازد و الا هم در دنیا از کشیدن بار گران حکومت و عمل
در مشقت و آزار و هم در عقبی از ناشایستگی کردار نزد حضرت

آفریدکار خجلت زده و شرمسار خواهند بود تکمله هرگاه
امرا و حکام در اصدار اوامر و احکام ملاحظهٔ بندگی و طاعت
حضرت رب العزت عز شانه نموده فرمانده‌هند بانچه
موافق فرموده خدای سبحانه بوده باشد هم خود عبادت
و طاعت خدای سبحانه بجای آورده و هم خلق را بطاعت
و فرمانبرداری خدای سبحانه خوانده خواهند بود و اگر
بتسویلات نفس امارة از اینمعنی غافل گشته فرمانده‌هند
بچیزی که مخالف فرموده خدای سبحانه بوده باشد هم
خود طریق مخالفت و نافرمانی خدای سبحانه پیموده و هم
خلق را در ورطهٔ مخالفت و عصیان خدای سبحانه انداخته
بعبادت شیطان راهنمایی نموده خواهند بود زیرا که از
حضرت امام طاهر و نور باهر محمد بن علی الباقر علیهما الصلاة
و السلام روایت شده که انحضرت فرمود مَن اَصغَی اِلَی نَاطِقٍ
فَقَد عَبَدَهُ فَاِن کَانَ النَّاطِقُ یُؤَدِّی عَنِ اللهِ فَقَد عَبَدَ اللهَ وَ

اِنْ کَانَ یُؤْذِی عَنِ الشَّیْطَانِ فَقَدْ عَبَدَ الشَّیْطَانَ انکس که کوش
انداز د بکوینده بتحقیق که عبادت او کرده است پس اکر کوینده
ازجانب خدای کوید بتحقیق که شنونده عبادت خدای نموده
خواهد بود، واکر ازجانب شیطان کوید پس بتحقیق که کوش
دارنده بعبادت شیطان قیام نموده خواهد بود، لاجرم بر
طبق فرمان فرمانفرما ثواب هر طاعتی که مردمان بجای آورند با ودر
نشاه عقبی عاید وراجع، ووبال هر معصیتی که از ایشان صادر
یا بدبر او وارد در ارتقا لاحق وتابع است **پس** خوشحال
سعادتمندی که در فرمانروائی خلق طاعت خدای سبحانه را
بر طاعت نفس خود کزینند، ودر روز جزا ثواب طاعات و
عبادات خلقی نا محصور را در کفه حسنات خود بینند
توقیع قوائم وارکان امرت وریاست، ودعائم بنیان رعایت
وحراست، چهار است **اول** ضبط مداخل واستیفاء
ارتفاعات مملکت، موافق میزان شریعت وقانون معدلت

وصرف آن در ادرار ارزاق غازیان وسپاهیان، ومؤنات خاصه
عاملان وواليان، وسایر مصارف ضروریه ولایت،
ومصالح لازمه حراست وحمایت، واینمعنی بوجود وزراو
مستوفیان وکتّاب، وامنا ونویسندکان واهل حساب
ووضع دفاتر وسررشتجات وطغرا وطوامیر ونوشتجات، داعی است
دوم جهاد وکارزار با کفره ومشرکین، ودفع شر معاندان
دین وشاهران سیوف عداوت وکین، وبذل جهد در اعلاء
کلمه ایمان واسلام، وحفظ حوزه مذهب حق از تطرق اختلال
وانثلام، ووجود سپاهیان نجدت شعار، وسرداران کرار
از عار فرار، وبنا نمودن حصون محکم وقلاع، وتهیه کردن
اسلحه وآلات حرب ودفاع، بجهت اینمعنی در کار است
سیم استوار ساختن مردمان بر جاده صلاح وسداد
وبازداشتن ایشان از سلوک طریق بغی وفساد، واقامت
قواعد معاقد ومعاملات بر اساس شریعت، ومحافظت

دما واموال واعراض خلق از تفویت واضاعت • وتمشیت
اینمرامر بر تعیین قضاة عدل در بلاد وامصار • وتفویض مهام
شرعیه بامناء دیندار • واقامت حدود دینی واحکام الهی •
وامر بمعروف ونهی از مناکر ومناهی • موقوف است
چهارم آبادان ساختن مملکت بمرمت حال طبقات رعیت •
وانتظام دادن سلسلهٔ ایتلاف وجمعیت • واین امریست
مراعات آن در حفظ ارکان دولت لازم • ورکنی است بنیان
سلطنت ومملکت بآن قایم • که بوجود اهل حرف وصناعات •
وارباب حرث وزراعات • وتجار براری وبحار • ومترددین
نواحی واقطار • انتظام یابد • وباقامت مراسم عدل واحسان •
وازاحهٔ آثار ظلم وعدوان • وتخفیف مؤنات از مردمان •
ورفع بدع ورسوم محدثهٔ هر عصر وزمان • وامن کردن
راهها از تعرض راهزنان واشرار • وسعی نمودن در تعدیل
موازین وارزانی اسعار • ورعایت حال عجزه ومساکین •

وایصال حقوق فقرا ومستحقین • استحکام پذیرد • وحضرت ولایت
مرتبت علیه من الصلوات اشرفها وازکاها در عنوان عهد نامهٔ این
ارکان چهارگانه که سایر امور ولایت وحکومت در حقیقت
یکی از آنها راجع میگردد بر سبیل اجمال اشاره فرموده اند •
وبعد از آن در طی مقالات شریفه پردهٔ خفا از چهرهٔ تفصیل
وتبیین هریك از آنها بروجهی وافی وطریقی شافی گشوده اند •

مقالهٔ دوم امره بتقوی الله وایثار طاعته واتباع ما امر
به فی کتابه من فرائضه وسننه التی لا یسعد احد الا باتباعها
ولا یشقی الا مع جحودها واضاعتها وان ینصر الله سبحانه
بیده وقلبه ولسانه فانه جل اسمه قد تکفل بنصر من نصره و
اعزاز من اعزه وامره ان یکسر من نفسه عند الشهوات وینزعها
عند الجمحات فان النفس امارة بالسوء الا ما رحم الله **تبیین**
چون غرض اصلی از حمل اعباء حکومت وپیشوایی محافظت
ونگاهبانی دین ونفس وعقل ومال ونسب بنی آدم • و

استوار ساختن خلق بر جادهٔ مستقیم طاعت و فرمانبرداری
پروردگار عالم است. و قیام بحق اینمقام موقوفست بر اعلاء
معالم اوامر و نواهی. و امضاء مراسم حدود و احکام الهی.
و ترغیب و تحریک خلایق بلزوم رسوم عدل و انصاف. و
ترهیب و تخویف ایشان از وقوع در ورطهٔ جور و اعتساف.
تا بدین وسیلهٔ جلیله اندیشهٔ حیف و میل را از خاطر دور
و طریقهٔ سویّت و عدل را در جمیع امور منظور داشته همگی
در ربقهٔ عبودیّت و بندگی خدای سبحانه در آیند. و بتقدیم
مراسم فرمانبرداری و تادیهٔ حقوق شکرگزاری منعم حقیقی
قیام نمایند. و تا ولاة و حکام اوّلاً نفس خود را بزیور خداشناسی
و پرهیزکاری نیارایند. و در گفتار و کردار شاهراه حق را
بقدم صدق نیّت و خلوص عقیدت نه پیمایند. رعیت را
رغبت بسلوک طریق حق پدید نیاید. و رعاة را دعوت
و راهنمایی ایشان بجادهٔ اعتدال و استقامت نشاید.

چنانچه از حضرت امیر المؤمنین و سید الوصیین صلوات الله
و سلامه علیه مرویست که فرموده ینبغی لمن ولی امر قوم ان یبدأ
بتقویم نفسه قبل ان یشرع فی تقویم رعیته و الا کان بمنزلة
من رام استقامة ظل العود قبل ان یستقیم ذلک العود سزاوارست
مرکسی را که والی امر گروهی گردد آنکه ابتدا کند براست کردن
نفس خود پیش از آنکه شروع کند در راست کردن رعیت خود
و اگر نه چنین کند باشد بمنزلهٔ آنکس که خواهد راست شدن
سایهٔ چوبی را پیش از آنکه راست شود آن چوب. بلکه
ناشایستگی اعمال امرا و ولاة مؤدّی بفساد حال رعیّتست
چنانچه از حضرت سید البشر صلی الله علیه و آله مرویست
که فرمود صنفان من امتی اذا اصلحا صلح الناس و اذا فسدا
فسد الناس الامراء و العلماء دو صنف از امّت منند آنگاه
که صالح و نیکوکار باشند مردم نیز صالح و نیکوکار باشند
و آنگاه که فاسد و بدکار باشند مردم نیز فاسد و بدکار باشند.

وآن دو صنف امرا و علما اند ازین جهت آنحضرت در اول عهدنامه
مالک را بلکه در حقیقت جمهور ولاة اقالیم و حکام ممالک
را به پنج چیز که اساس بنیان مکارم اوصاف و محامد
اعمال و آراستگی ولاة بآنها مثمر میل طبایع خلق با کتساب
محاسن خصال و اجتناب از قبایح افعال است مامور ساخته اند
اول تقوی و ترسکاری حضرت رب الارباب جل شانه
که ثمرهٔ آن عدول از طریق معصیت و ثبوت بر جادهٔ قویمهٔ
طاعت است و ملازمت آن سرمایهٔ همه سعادتها و اصل
و اساس جملهٔ عبادتها است حق سبحانه و تعالی در کتاب
مجید فرموده وَاتَّقُوا اللّٰهَ وَاعْلَمُوا اَنَّ اللّٰهَ مَعَ الْمُتَّقِینَ و بترسید
از خدای و بدانید که خدای با پرهیزکاران است و فرموده
اِنَّ اللّٰهَ یُحِبُّ الْمُتَّقِینَ بدرستی که خدای دوست میدارد
پرهیزکاران را و فرموده اِنَّ اَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللّٰهِ اَتْقاکُمْ
بدرستی که گرامیترین شما نزد خدای پرهیزکارترین شما ست

و از حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و اله روایت شده
که فرمود اکثر ما یلج به امتی الجنة تقوی الله و حسن الخلق
بیشترین انچه داخل میشوند بسبب آن امت من بهشت ترسکاری
خدای و نیکوئی خوست و از حضرت سید الاوصیا صلوات
الله و سلامه علیه مرویست که میفرموده لا یقل عمل مع تقوی
و کیف یقل ما یتقبل کم نمیباشد هیچ عمل و کردار نیکو
با پرهیزکاری و چگونه کم میباشد انچه پذیرفته شود از
جانب خدای سبحانه اشاره فرموده آنحضرت درین خبر
بقول خدای تعالی در کتاب کریم اِنَّمَا یَتَقَبَّلُ اللّٰهُ مِنَ الْمُتَّقِینَ
قبول نمیکند و نمی پذیرد خدای عمل را مگر از پرهیزکاران و از
حضرت پیشوا و مقتدای خلایق جعفر بن محمد الصادق علیه
الصلاة و السلام مرویست که فرموده مَنْ خَافَ اللّٰهَ اَخَافَ اللّٰهُ
مِنْهُ کُلَّ شَیْءٍ وَمَنْ لَمْ یَخَفِ اللّٰهَ اَخَافَهُ اللّٰهُ مِنْ کُلِّ شَیْءٍ هر کس
بترسد از خدای بترساند خدا از وی همه چیز را و هر که نترسد

از خدای بترساند او را خدای از همه چیز **کلام فی التقوی**
از سخنان اکابرست هر کرا در دل تقوی و ترسکاری بیشتر
قدم در مقام امن و رستکاری بیشتر و از بعضی اعلام پرسیدند
که بچه چیز رستکار دنیا و عقبی توان کردید کفت بملازمت
تقوی کفتند چه باشد حقیقت تقوی کفت انکه بیارایی باطن
خود را از برای حق چنانکه می آرایی ظاهر خود را از برای خلق
ویکی از اکابر را پرسیدند که علامت تقوی چیست کفت انکه
ساعت بساعت خوف وخشیت آفریدکار در دل در اید
و ترس و بیم آفریدکار از درون براید دوم اطاعت و فرمانبرداری
خدای سبحانه یعنی بجای آوردن انچه بآن امر نموده و ترک
نمودن انچه ازان نهی فرموده و اینمعنی مثمر سبل کرامت
ربانی و منتج دریافت لذت و نعیم جاودانی است حق
سبحانه و تعالی در کتاب مجید فرموده وَاَطِیعُوا اللّٰهَ
وَرَسُولَهُ اِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ و فرمانبرید خدای را و پیغمبر او را

اکر هستید شما کرویدکان بخدای و پیغمبر و فرموده وَمَنْ یُطِعِ
اللّٰهَ وَرَسُولَهُ یُدْخِلْهُ جَنّٰاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهارُ خالِدِینَ
فِیها وَذٰلِکَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ و هر که فرمانبرد خدای را و پیغمبر
او را درآورد خدای او را بوستانهایی که پیوسته میرود از زیر
درختان آن جویها در حالتی که جاوید باشند دران و این
درآمدن در بهشت و جاوید بودن دران فیروزمندی
بزرکیست و فرموده وَمَنْ یُطِعِ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فازَ فَوْزاً
عَظِیماً و هر که فرمانبرد خدای را و فرستاده او را پس بتحقیق که
فیروزی یافته فیروزی بزرک و از حضرت سید الانبیا
صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود مَنْ اَطاعَ اللّٰهَ
فَقَدْ ذَکَرَ اللّٰهَ کَثِیراً وَاِنْ قَلَّتْ صَلاتُهُ وَصِیامُهُ وَتِلاوَتُهُ
لِلْقُرْآنِ هر که فرمانبرد خدای را بتحقیق که ذکر نموده خواهد
بود خدای را ذکری بسیار و اکرچه کم باشد نماز او و روزه
او و خواندن او مر قرآن را و از حضرت امام المتقین و امیر

المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه مرویست که فرمود اِحْذَرْ
اَنْ یَراكَ اللهُ عِنْدَ مَعْصِیَتِهِ وَیَفْقِدُكَ عِنْدَ طاعَتِهِ فَتَكُونَ
مِنَ الْخاسِرِینَ وَاِذا قَوِیتَ فَاقْوَ عَلی طاعَةِ اللهِ وَاِذا ضَعُفْتَ
فَاضْعُفْ عَنْ مَعْصِیَةِ اللهِ حذر کن و پرهیز از انکه ببیند ترا
خدای نزد معصیت و نافرمانی خود و نیابد ترا نزد طاعت
و فرمانبرداری خود و چون توانا باشی توانا باش بر فرمانبرداری
خدای و چون ناتوان باشی ناتوان باش از نافرمانی خدای و
منقولست که لقمان به پسر خود گفت یا بُنَیَّ اِنْ كُنْتَ تُحِبُّ
الْجَنَّةَ فَاِنَّ رَبَّكَ یُحِبُّ الطّاعَةَ فَاَحِبَّ ما یُحِبُّ لِیُعْطِیَكَ
ما تُحِبُّ وَاِنْ كُنْتَ تَكْرَهُ النّارَ فَاِنَّ رَبَّكَ یَكْرَهُ الْمَعْصِیَةَ
فَاكْرَهْ ما یَكْرَهُ لِیُنْجِیَكَ مِمّا تَكْرَهُ ای پسر من اگر تو دوست
میداری بهشت را پس بدرستی که پروردگار تو دوست میدارد
طاعت را پس دوست دار چیزی راکه دوست میدارد آنرا
خدای تا بدهد ترا آنچه دوست میداری آنرا و اگر نمیخواهی

دوزخ را پس بدرستی که پروردگار تو نمیخواهد معصیت را
پس مخواه چیزی راکه نمیخواهد آنرا خدای تا رستگاری دهد ترا از آنچه
نمیخواهی آنرا تا بیکی چنانچه طاعت و فرمانبرداری خدای
سبحانه موجب رستگاری و فیروزمندی عقبی است. همچنین
منتج کامکاری و سربلندی دنیاست. و از طرائف حِکَم حضرت
سید الاوصیاست مَن اتّخذ طاعة الله بضاعة اتته الارباح
من غیر تجارة هرکه فراگیرد فرمانبرداری خدایرا سرمایه
خود روی آورد باو سودها بدون تجارت و سوداگری.
و از انجمله است اطع الله یطعك النّاس فرمانبر خدایرا تا
فرمانبر شوند ترا مردمان و منقولست که چون حضرت یوسف
علی نبینا و علیه السلام بر مملکت مصر استقرار یافت و بر
مسند عزت و ملکت متمکن گشت زلیخا بمجلس آنحضرت درآمده
بعد از ادای تحیت زبان باین کلام بدیع النظام گشود اَلْحَمْدُ
لِلّٰهِ الَّذی جَعَلَ الْمُلُوكَ بِمَعْصِیَتِهِمْ عَبِیدًا وَجَعَلَ الْعَبِیدَ

بِطَاعَتِهِمْ ملوک گاسپاس مر خدای را که گردانید پادشاهان
را بسبب نافرمانی ایشان او را بندگان • و گردانید بندگان را
بسبب فرمانبرداری ایشان او را پادشاهان ۵ بلکه ظهور
آثار رأفت و مرحمت از ملوک و پادشاهان نسبت بخلق که معظم
اسباب انتظام مصالح عالم است بقیام خلق بحق طاعت و
و فرمانبرداری حضرت مالک الملک حقیقی عز شانه و عظم
سُلطانه منوط و مربوط است چنانچه از حضرت سید
المُرسلین و خاتم النبیین صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود
خدای تبارک و تعالی انّی اَنَا اللهُ لا اِلٰهَ اِلّا اَنَا خَلَقْتُ الْمُلُوکَ
وَقُلُوبُهُمْ بِیَدِی فَاَیُّمَا قَوْمٍ اَطَاعُونِی جَعَلْتُ قُلُوبَ الْمُلُوکِ
عَلَیْهِمْ رَحْمَةً وَاَیُّمَا قَوْمٍ عَصَوْنِی جَعَلْتُ قُلُوبَ الْمُلُوکِ عَلَیْهِمْ سَخْطَةً
اَلَا لَا تَشْغَلُوا اَنْفُسَکُمْ بِسَبِّ الْمُلُوکِ تُوبُوا اِلَیَّ اَعْطِفْ
بِقُلُوبِهِمْ عَلَیْکُمْ منم خدای سزاوار پرستش نیست شایسته
عبادتی مگر من آفریده ام پادشاهان را و دلهای ایشان بدست

قدرت من است پس هر گروهی که فرمانبرند مرا بگردانم دلهای
پادشاهان را بر ایشان مهربان و هر گروهی که نافرمانی نمایند
مرا بگردانم دلهای پادشاهان را بر ایشان خشمناک مشغول
مسازید خود را بید گویی پادشاهان توبه کنید و رجوع
نمائید بسوی من تا برگردانم دلهای پادشاهان را بر شما
کلام لطیف نقل کرده اند که یکی از اکابر وزرای آل عباس در
وقت احتضار پیغام بسوی خلیفه فرستاد که مدتی خدمت
تو کرده ام و الحال وقت رفتن من است میخواهم که بعد از من
با فرزندان و بازماندگان من مهربانی نمایی چون پیغام را بخلیفه
رسانیدند گفت چه خوب شد که این مرد پیش از رفتن از دنیا
ما را بر حقیقت حال خود آگاه ساخت تا حال گمان ما این
بود که او وزارت ما را بعقل براه برده الحال دانستیم که او
از زیور عقل عاری است و بامداد بخت و طالع مدتی بر
مسند وزارت و حل و عقد مهمات خلافت تمکن داشته

باو بگویید که بفرزندان خود وصیت کن که طاعت و فرمانبرداری
خدای سبحانه را بجای آورند تا خدای تبارک و تعالی ما را با
ایشان مهربان سازد و محبت ایشان را در دل ما جای دهد
سیم پیروی آنچه امر نموده بآن خدای سبحانه در کتاب خود
از فریضها و سنتها که سعادتمند نمیشود هیچ کس مگر به پیروی
کردن و بجای آوردن آنها. و بدبخت نمیگردد کسی مگر بانکار
نمودن و ضایع ساختن آنها. زیرا که کتاب خدای عز شانه
نماینده راه حق و صواب. و پیروی آن منتج سزاوار شدن لطف
و مرحمت حضرت رب الارباب است. چنانچه حق سبحانه
و تعالی فرموده. إِنَّ هٰذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ
بدرستی که این قرآن هدایت میکند خلق را بطریقه که راسترین
طریقهاست و فرموده وَهٰذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ
فَاتَّبِعُوهُ وَاتَّقُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ و این قرآن کتابیست
که فرستاده ایم آنرا بسیار نفع پس پیروی نمایید از او و بپرهیزید

از مخالفت آن شاید که رحم کرده شوید و از حضرت خاتم الرسل
صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمُ
الثَّقَلَيْنِ إِنْ أَخَذْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا كِتَابَ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ
أَهْلَ بَيْتِي عِتْرَتِي بدرستی که من گذارنده ام بعد از خود در
میان شما ای امت دو چیز را که اگر عمل کنید بآنها گمراه نمیشوید
هرگز و آن دو چیز یکی کتاب خدای عز و جل است و یکی اهل
بیت من که عترت من اند و از آنحضرت صلی الله علیه و آله
نیز مرویست که فرمود عَلَيْكُمْ بِالْقُرْآنِ فَإِنَّهُ مَنْ جَعَلَهُ
أَمَامَهُ قَادَهُ إِلَى الْجَنَّةِ وَمَنْ جَعَلَهُ خَلْفَهُ سَاقَهُ إِلَى النَّارِ
وَهُوَ أَوْضَحُ دَلِيلٍ إِلَى خَيْرِ سَبِيلٍ مَنْ قَالَ بِهِ صَدَقَ وَمَنْ حَكَمَ
بِهِ عَدَلَ وَمَنْ أَخَذَ بِهِ أُجِرَ وَمَنْ عَمِلَ بِهِ وُفِّقَ فرا گیرید قران
را و عمل کنید بآن پس بدرستی که آنکس که بگرداند قران را در
پیش روی خود و از پی رود آنرا راهبری کند او را بسوی بهشت
و آنکس که بگرداند قران را در پی خود و بگذارد از آن کشاند

اورا بسوی دوزخ وقران روشنترین راهنماینده ایست بهترین
راهی هرکس کویا شود بآن راست کفته وهرکس حکم کند بان عدل
نموده وهرکس فرا کیرد ازان مزد یافته وهرکس عمل کند بان ارجمند
کشته **تایید** متابعت کتاب کریم مثمر کرامت وسرافرازی
عقبی و مخالفت آن مورث مذلت وخواری در روز جزاست
واز منطوق حدیث مروی از حضرت امام بحق ناطق جعفر
بن محمد الصادق علیه الصلاة والسلام حقیقت اینمعنی مفهوم
میکردد که چون خدای عز وجل در روز قیامت کافه خلایق
را از اولین وآخرین جمع نماید قرآن در صورت شخصی که ازان
خوش صورتتر کسی دیده نشده باشد ظاهر کردیده روی بایشان
آورد واز کروه مومنان وزمره شهیدان وطبقات پیغمبران و
اصناف فرشتکان کذشته در جانب راست عرش بایستد
پس خدای سبحانه وتعالی باو خطاب نموده فرماید بعزت
وبزرکی خودم قسم که کرامی دارم امروز هرکس ترا در دنیا

کرامی داشته وخوار سازم هرکه ترا دران جهان خوار ساخته
چهارم یاری دادن دین خدای سبحانه بدل وزبان و
دست وآنرا در عرف شرعی امر بمعروف ونهی از منکر کویند
ومراد از یاری دادن بدل آنست که در دل کار نیکو را خواهد
وکننده آنرا دوست دارد وکار بد را نخواهد وکننده آنرا
دشمن دارد ویاری دادن بزبان آنست که مردم را بزبان
بکار نیکو خواند واز کار بد باز دارد ویاری دادن بدست
آنست که چون در خواندن خلق باداء مامورات الهی
وباز داشتن ایشان از ارتکاب مناکر ومناهی حاجت
بزدن وکشتن افتد موافق قانون شرع بدون تجاوز وتعدی
حدی که شارع قرار داده اتیان بآن نماید وامر بمعروف
ونهی از منکر از اهم امور دینیه وقیام بآن از اجله اسباب
انتظام مصالح دنیویه است حق سبحانه وتعالی در کتاب
مجید فرموده وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ

بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَاُولٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ و باید
که باشد از شما گروهی که خوانند مردمان را بسوی نیکی و امر کنند
ایشانرا بکار شایسته و نهی کنند از کار ناشایسته و این گروه
رستکاراند و فرموده وَمِمَّنْ خَلَقْنَا اُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ
يَعْدِلُونَ و از انکسانی که آفریده ایم گروهی هستند که راه
مینمایند مردم را بحق و راستی و بآن عدل مینمایند میان ایشان ۵
و از حضرت سید الانبیاء صلی الله علیه و آله مرویست که
فرمود لایزال الناس بخیر ما امروا بالمعروف ونهوا عن المنکر
وتعاونوا علی البر فاذا لم یفعلوا ذلک نزعت منهم البرکات
وسلط بعضهم علی بعض ولم یکن لهم ناصر فی الارض
ولا فی السماء همیشه مردمان نیکو حالند تا امر کنند یکدیگر
را بکار شایسته و نهی کنند از کار ناشایسته و یاری نمایند
یکدیگر را بر نیکی پس چون ترک کنند اینمعنی را بر کنده شود از
ایشان برکتها و مسلط شوند بعضی بر بعضی و نباشد مر ایشانرا

یاری دهنده در زمین و نه در آسمان ۵ و از حضرت امیر المؤمنین
و سید الوصیین صلوات الله و سلامه علیه مرویست که فرمود
من ترک انکار المنکر بقلبه ویده ولسانه فهو میت بین الاحیا
هر کس ترک کند انکار نمودن کار ناشایسته را بدل خود و دست
خود و زبان خود پس او بمنزله میتی است در میان زندگان
زیرا که اثری بر حیات او مترتب نخواهد بود ۵ و از حضرت
امام خلایق جعفر بن محمد الصادق علیه الصلاة و
السلام مرویست که باصحاب خود فرمود انه قد حق لی ان
آخذ البری منکم بالسقیم وکیف لا یحق لی ذلک وانتم یبلغکم
عن الرجل منکم القبیح فلا تنکرون علیه ولا تهجرونه ولا
تؤذونه حتی یترکه بدرستی که سزاوارست مرا که مؤاخذه
نمایم بیگناه از شما را بسبب گناه کار و چگونه سزاوار نباشد
مرا اینمعنی و حال آنکه میرسد بشما از مردی کار ناشایسته
پس انکار نمیکنید آنکار ناشایسته را بر او و از آن مرد جدایی

نمیجوید و آزار باو نمیرساند تا ترک کند آنرا **تحذیر** از حضرت
امام الاوایل و الاواخر محمد بن علی الباقر علیه من الصلوات
اشرفها و ازکاها روایت شده که فرمود خدای تبارک و تعالی
وحی بحضرت شعیب پیغمبر علی نبینا و علیه السلام فرستاد که
من عذاب خواهم کرد از امت تو صد هزار کس را چهل هزار کس از
بدان ایشان و شصت هزار کس از نیکان ایشان شعیب علیه السلم
گفت ای پروردگار من این گروه بدان سزاوار عذاب اند پس نیکان را
چه چیز موجب عذاب گردیده خدای سبحانه وحی بجانب او فرستاد
که ایشان مداهنه نموده اند با گناهکاران و خشمگین نشده اند
برایشان بجهت خشمگین شدن من **تتمیم** هر کس همت بر نصرت و
اعزاز دین الهی گمارد حق سبحانه و تعالی در دنیا و عقبی اورا
یاری نموده عزیز و گرامی دارد چنانچه در کتاب مجید فرموده
وَلَيَنْصُرَنَّ اللهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ و هر آینه یاری دهد
خدای آنکس را که یاری میدهد دین او را بدرستی که خدای توانا ست

بر همه کارها و غالبست بر همه چیزها و از حضرت امام صادق
و مقتدای خلایق صلوات الله و سلامه علیه مرویست که فرمود
الامر بالمعروف و النهی عن المنکر خلقان من خلق الله فمن
نصرهما اعزه الله و من خذلهما خذله الله امر بمعروف و نهی
از منکر دو خلقند از خلق خدای پس هر کس یاری دهد آنها را
عزیز دارد خدای سبحانه او را و هر کس ترک کند یاری دادن
آنها را ترک کند خدای یاری دادن او را **تحریص** شکستن نفس
خود در وقت شهوتها و بازداشتن آن از کارهای بد در هنگام
سرکشیها زیرا که نفس را امر کردن ببدی غالب است مگر آن
نفس که خدای سبحانه آنرا رحم فرماید و از پیروی هوا و هوس
حفظ نماید و اینمعنی عبارتست از مجاهده نفس که بالتزام آن
بذروه سعادات جاودانی میتوان رسید و از جواهر گرانبهای
فضائل و کمالات انسانی بهره مند میتوان گردید حق سبحانه و
تعالی در کتاب مجید فرموده وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى

النَّفْسَ عَنِ الْهَوىٰ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوىٰ و امّا انکس که بترسد
از ایستادن نزد پروردکار خود در روز حساب و بازدارد نفس
را از خواهش بد پس بدرستی که بهشت است جایکاه او ۵
و فرموده قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكّاها وَقَدْ خابَ مَنْ دَسّاها بتحقیق
که رستکار شد انکس که پاك ساخت نفس را از آلایش بدی
و بتحقیق که بی بهره کشت انکه نهان کرد این نفس را در فسق و
نادانی ۵ و از حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله و
روایت شده که فرمود افضل الجهاد من جاهد نفسه
التی بین جنبیه بهترین جهادها جهاد انکسی است که
مجاهده نماید و بر اید با نفس خودش که در میان دو پهلوی
اوست ۵ و از انحضرت نیز مرویست که فرمود من جعل
شهوته تحت قدمیه فر الشیطان من ظله هر که بکرداند شهوت
خود را در زیر قدمهای خود کریزد شیطان از سایهٔ او ۵ و
از طرایف حکم منسوبه بحضرت سید الاوصیاء صلوات

الله و سلامه علیه است ما المجاهد الشهید فی سبیل الله باعظم
اجراً ممن قدر فعف نیست جهاد کننده شهادت یافته در راه
خدا مزدش عظیمتر از انکس که قدرت یابد بر کار ناشایسته پس
عفت ورزد و باز دارد نفس خود را از ارتکاب آن ۵ و از الجملات
اقتص من شهوتک خالفت عقلک بالخلاف علیها قصاص
ستان از شهوتی که مخالفت کند عقل ترا بمخالفت آن شهوت
حکم فائقة از بعض حکمای یونان پرسیدند که کدام یك از
پادشاهان روی زمین بزرکترند کفت انکه مالك هوای نفس
خود کشته آنرا در حیطه تسخیر در آورده ۵ و از سخنان حکمات
هر کس نفس خود را مطیع و منقاد خود ساخت علم فرمانروایی
بر فرق خلق جهان برافراخت ۵ و از غرر مقالات اکابر است
اکر خواهی از همه چیز در امن باشی از نفس خود بر حذر باش ۵
و از سخنان اکابر است تا کسی نفس خود را بشمشیر مجاهده
و ریاضت نکشد بار خود را از بادیهٔ حیوانیت بمنزل

انسانیت نکشد و تا شهوت و حرص را مقهور و مغلوب
عقل نسازد کمیت همت در میدان سعادت نتازد
تمثیل حکما تشبیه کرده اند عقل و شهوت و حرص
آدمی را بشخصی که بر اسپی سوار بوده براهی رود و سگی با او
همراه بوده باشد پس عقل بمنزله سوارست و شهوت بمنزله
اسپ و حرص بمنزله سگ پس اگر سگ پیشرو گردد و متبوع
باشد هر جا جیفه در میان راه بیند بآنجانب میل کند و
سوار و اسپ را از راه بدر برد و گمراه و سرگردان سازد
و حال سوار و اسپ و سگ هر سه تباه شود و اگر عنان اختیار
باسپ داده شود و متبوع گردد بکوه و دشت روی گذارد
و سوار و سگ را از راه دور سازد و بچاهها و جاهای
هولناک اندازد و حال هر سه بهلاک انجامد و اگر زمام
اختیار بدست سوار بوده باشد و اسپ و سگ در حرکت
تابع او بوده باشند هیچ یک از راه دور نگردند و بسهولت و

آسانی بمنزل رسیده هر سه نیکو حال گردند **کلام رائق**
نقل کرده اند که یکی از وکلاء سفاح باو نوشت که اگر فرمائی
از برای تو کنیزان صاحب جمال بهم رسانیده بفرستم تا از ایشان
تمتع جوئی سفاح در جواب او نوشت لما عظمت القدرة
قلت الشهوة چون بزرگ و بسیار شد قدرت خرد و کم
گردید شهوت **خاتمه** چون خوی رعیت تابع خوی والی
و نظر هر سافل بر سیرت و طریقه عالی است پس هرگاه
والی همت بر مراعات این پنج چیز گمارد و پای از جاده
اعتدال و استقامت بیرون نگذارد هم نفس خود را
بذروه سعادت ابدی ترقی فرموده و هم خلق را باکتساب
اوصاف حمیده و اعمال پسندیده راهنمایی نموده و از اینجاست
که حکما گفته اند که نیکویی کردار والی عاید میشود به نیکویی
اعمال رعیت او زیرا که رعیت بر طریقه و سیرت والی خودند
پس از هیچ یک از ایشان حسنه صادر نمیشود مگر آنکه

والی را از آن حسنه بهره و نصیبی وافر حاصل است بیت
زهی سعادت که خلقی بسیار نیکویی کند و ثواب آن به تنی
عاید شود، وجمعی بیشمار راه حق بپمایند و اثر آن بنفسی
واصل کردد. ذَٰلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو
الْفَضْلِ الْعَظِيمِ مقاله سیم ثم اعلم یا مالك انی قد وجهتك
الی بلاد قد جرت علیها دول قبلك من عدل وجور وان الناس
ینظرون من امورك فی مثل ما کنت تنظر فیه من امور الولاة قبلك
ویقولون فیك ما کنت تقول فیهم وانما یستدل علی الصالحین
بما یجری الله لهم علی السن عباده، فلیکن احب الذخائر الیك
ذخیرة العمل الصالح فاملك هواك وشح بنفسك عما لا یحل
لك فان الشح بالنفس الانصاف منها فیما احببت وکرهت
تبیین چون هیچ امارت وحکومت دنیوی باقی نیست ومدت
آن لامحاله منقضی است وچیزی که میماند عمل وکردار حاکم و
عامل است که اکر با خلق نیکی کرده وطریق عدل وشفقت مسلوك

داشته او را به نیکی نام میبرند وطلب رحمت وآمرزش بجهت او
می نمایند ودر آخرت آن عمل وکردار را به نیکوترین صورتی مشاهده
نموده، باعث نجات ورستکاری او میشود. واکر بدی کرده
وظلم وستمکاری را شیوه خود ساخته او را در دنیا طعن و
مذمت مینمایند ومورد نفرین ودعای بد میسازند ودر
روز جزا عمل وکردار او بزشترین صورتی در برابرش نمودار
کشته موجب عقوبت وکرفتاری او میکردد. لاجرم چون
بنای حکومتها سست وبیقرار، واساس عملها محکم و
پایدار است. وهیچ بلادی نیست که بران دولتهای بسیار
از عدل وجور نکردیده باشد، واعمال عمال وحکام پیشین
بر زبان خلق آنجا به نیکی یا بدی جاری نبوده باشد، باید که
والی داند که آنچه او وسائر مردمان درباره ولاة سابق
از نیك وبد میکویند درباره او نیز مردمان بعد از او خواهند
کفت. وباید که کوش اندازد که مردم درباره هر یك از اینکو و

که خود رفته اند و ذکر و سخن ایشان در میان خلق باقیست
چه میگویند پس هر کدام که ستایش میکنند و بذکر خیر یاد مینمایند
پیروی نموده شیوه او را پیش گیرد و داند که در شان او نیز
بعد از و همان خواهند گفت • و هر کرا مذمت مینمایند و ببدی
نام میبرند مخالفت کرده از کردهای او دوری جوید و داند
که اگر مثل او سلوک نماید مذمتی که او را مینمایند و بر این خواهند
کرد • بلکه هر عامل لاحق که کردار زشت عامل سابق را
پیش گیرد • طعن و مذمت خلق بیشتر پذیرد • زیرا که امر
ناشایسته را استمرار داده • و بنای جور خود بر اساس جور
دیگری نهاده • و باید که بر اینمعنی آگاهی یابد که نیکی و بدی
مردمان از زبانهای خلق ظاهر میگردد چنانچه گفته اند
السنة الرعیة اقلام الله سبحانه الی الملوک زبانهای رعیت
قلمهای خدای سبحانه است که جاری گشته بسوی پادشاهان
پس چون عمل و کرده والی از داد و ستم بر زبانهای مردمان بعد

از و جاری خواهد بود • و تخمی در اینجهان فانی از نیک و
بد کشته در آنجهان باقی درو خواهد نمود • باید که بقدر
توانایی و طاقت همت بر اندوختن کار نیکو گمارد • و از پیروی
هوا و هوس عدول نموده جوهر شریف نفس را از آنچه
نشاید و نسزد نگاهدارد • تا هم در دنیا مردمان او را به نیکی
یاد نمایند • و زبان بمدح و ثنای او گشایند • و هم در عقبی
حق سبحانه و تعالی او را بصنوف مکرمت و احسان نوازد •
و از اقسام نعم و لذات جاودان بهره مند سازد • این جهت
انحضرت درینمقاله شریفه بعد از اشاره بمراتب مذکوره
والی را به چیزها مامور ساخته اند اول ذخیره کردن
عمل صالح و اندوختن کار نیکو حق سبحانه و تعالی در کتاب
مجید فرموده إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمْ
خَيْرُ الْبَرِيَّةِ بدرستی که آنان که ایمان آوردند و کردند کارهای
شایسته این گروه هستند بهترین آفریدگان ه و از حضرت

رسول ثقلین صلی الله علیه وآله مرویست که فرمود حرث الاخرة
العمل الصالح وحرث الدنیا المال والبنون کشت آخرت کردار
شایسته است وکشت دنیا مال وفرزندان است • واز حکم
طریفه حضرت سید الاوصیاست اعمال العباد فی عاجلهم
نصب اعینهم فی آجلهم کردهای بندگان در ینجهان در پیش چشم
ایشان نمودارست در انجهان کلام فارسی از سخنان کبار
خدای سبحانه از تو عمل خواسته • وبهشت جاودان بتو ارزانی
داشته • از انصاف دورست که تو از خدای عمل چند روزه
دریغ داری • وآرزوی بهشت جاودان از دل برون نیاری
دوم مالک شدن هوای نفس ومقهور ساختن آن بعقل
را زیرا که تا اینمعنی بفعل نیاید قیام باعمال شایسته نتوان
نمود • وراه طاعت وعبادت حق سبحانه وتعالی بقدم عقیدت
واخلاص نتوان پیمود • از زواهر حکم حضرت امام البرره • و
قاتل الکفره است قاتل هواک بعقلک مقاتله کن با هوای

نفس خود بعقل خود • واز انحضرت مرویست که فرمود العاقل
من عصی هواه فی طاعة ربه والجاهل من اطاع هواه فی معصیة
ربه خردمند انکسی است که نافرمانی کند هوای نفس خود را در
فرمانبرداری پروردگار خود ونادان انکسی است که فرمانبرد
هوای نفس خود را در نافرمانی پروردگار خود • واز حضرت
پیشوای خلایق • جعفر بن محمد الصادق • علیهما الصلاة والسلام
روایت شده که فرمود احذروا اهواءکم کما تحذرون اعداءکم
فلیس شیء اعدی للرجال من اتباع اهوائهم وحصائد السنتهم
حذر کنید وپرهیزید از هواها وخواهشهای نفس خود همچنانکه
حذر میکنید از دشمنان خود پس نیست هیچ چیز دشمنتر مردان
را از پیروی هواهای خود ودرویدهای زبانهای خود حکمة
از کلمات منسوبه بارسطاطالیس است اعص الهوی واطع من
شئت نافرمانی کن هوای نفس را وفرمانبر هر کرا خواهی اثر
ظریف کویند که یکی از امرا زاهدی را دیده کفت حاجت خود

را از من بخواه زاهد در جواب او گفت چون مرا بتو حاجت باشد
و حال آنکه مرا دو بنده هست که تو شب و روز به بندگی ایشان
قیام داری و سر اطاعت و فرمانبرداری بجهت ایشان فرود
آری آن امیر گفت کدام اند آن دو بنده زاهد گفت حرص و هوا که
ترا مالک اند و مرا مملوک و بر تو غالب اند و از من مغلوب سیوم
بخیل بودن بنفس خود از بذل آن در آنچه نشاید ارتکاب آن از
منهیات و نگاهداشتن آن نقد گرامی از صرف در لذات و
اسراف در مشتهیات که از لوازم اتصاف بآن است انصاف
نمودن و عدل کار فرمودن در نیل آنچه دوست دارد و
دفع آنچه مکروه شمارد تا شهوت میل بطرف افراط ننموده او را
در ورطه فجور نیندازد و غضب از حد اعتدال تجاوز نکرده
او را سرگشته بوادی ظلم و تهور نسازد و چگونه بخل و
ضنت نباید ورزید در صرف جوهری گرانبها که جز بهشت
جاودان در میزان قیمت آن نتواند گنجید چنانچه از حضرت

قسیم النار و الجنة صلوات الله و سلامه علیه مرویست که فرمود
انه لیس لانفسکم ثمن الا الجنة فلا تبیعوها الا بها بدرستی که
نیست از برای نفوس شما قیمتی مگر بهشت پس مفروشید از مگر
بیهشت و از غرر حکم آنحضرت است من باع نفسه بغیر نعیم
الجنة فقد ظلمها هر کس بفروشد نفس خود را بغیر از نعمت بهشت
پس بتحقیق که ظلم نموده خواهد بود بر نفس خود و از انجمله است
ابخل بنفسك فانك لا تجد عما تبذل منها عوضا بخیل باش بنفس
خود پس بدرستی که نمی یابی از آنچه صرف میکنی و بذل مینمایی
از آن عوضی که درخور آن بوده باشد از زخارف دنیا حرز بدیع
الکلام از سخنان بعضی اکابر است اگر سعادت دو جهانی خواهی
پرده غفلت بر عقلت مپوش و جوهر نفیس نفست بزخرف
خسیس دنیا مفروش مقاله چهلم واشعر قلبك الرحمة للرعیة
و المحبة لهم و اللطف بهم و لا تکونن علیهم سبعا ضاریا تغتنم
اکلهم فانهم صنفان اما اخ لك فی الدین و اما نظیر لك فی الخلق

یفرط منهم الزلل و تعرض لهم العلل و یؤتی علی ایدیهم فی العمد و
الخطأ فاعطهم من عفوك وصفحك مثل الذی تحب ان یعطیك
الله من عفوه وصفحه فانك فوقهم و والی الامر علیك فوقك
والله فوق من ولاك وقد استکفاك امرهم وابتلاك بهم
بر خبیر معامله شناس پوشیده نیست که معامله حق سبحانه
وتعالی با بندکان خود بر اساس عفو ومرحمت مبنی بلکه اصل
اقامت بنیان این نشأه تکلیفی بجهت ظهور آثار اینمعنی است
وهمواره بندکان با کمال تقصیر در قیام بحق عبادت وبندکی
از بارکاه لطف ورافتش مورد نوازش واحسان وبا وفور
تفریط در سلوك طریق طاعت وسرافکندکی از مؤاخذه وعقوبتش
در حصار امن وحصن امان اند زیرا که بنا بر غلبه جانب تقصیر
بندکان اکر جانب عفو ومرحمت خدای سبحانه غالب نبوده
ایشانرا در اینجهان مورد مؤاخذه وبازخواست ساختی د
سلسله بقای آفریدکان بر روی زمین پیش از زمان موعود

انقطاع یابد چنانچه در کتاب کریم فرموده وَلَوْ یُؤَاخِذُ اللّهُ النَّاسَ
بِمَا کَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَى ظَهْرِهَا مِن دَآبَّةٍ وَلَكِن يُؤَخِّرُهُمْ إِلَى أَجَلٍ
مُّسَمًّى فَإِذَا جَاء أَجَلُهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِعِبَادِهِ بَصِيرًا واکر مؤاخذه
کند وبازخواست نماید خدای مردمانرا بجزای آنچه کسب میکنند
از شرك ومعصیت نکذارد بر پشت زمین هیچ جنبده ولیکن باز پس
میدارد ایشانرا تا وقتی نام برده شده که زمان هلاك ایشانست
پس چون بیاید وقت هلاك ایشان بدرستی که خدای هست به
بندکان خود بینا یعنی دانا بانکه سزاوار هلاك کیست ولایق
نجات کدامست پس در آنوقت هر یك را فراخور حال او پاداش
دهد واینمعنی مقتضی آنست که زمره جلیله ملوك وپادشاهان
وکارکنان ایشان از ولاة وامرا وعمال بلاد جهان که حافظان
بدائع وودائع ربانی وحاملان امانت حراست وپاسبانی اند
بنظر امعان ملاحظه نمایند که خدای سبحانه وتعالی با کمال
قدرت وتوانایی با بندکان خود که در نهایت ضعف وناتوانی اند

چه قسم معامله نموده ایشان نیز با بندکان خدای سبحانه هم
بهمان طریق سلوک نمایند و از آنجا که رعیت را عصمت از
خطا و برآءت از تقصیر حاصل نیست بلکه در غالب احوال
از ایشان لغزشها بظهور میرسد و اموری که موجب مؤاخذه
و بازخواستست از روی عمد و خطا صدور می یابد اگر سرکردکان
و وُلاة مردم را بجزای هر تقصیری که از ایشان وقوع یابد در
عُرصهٔ عقوبت و بازخواست در آرند و شیوهٔ مرحمت و عفو
نسبت با ایشان مرعی و منظور ندارند در اندک زمانی خلق جهان
تلف و تباه کردیده نظام عالم اختلال پذیرد پس باید که
فرمانروایان همواره تقویت جانب لطف و رافت نمایند
و از اصرار در مؤاخذهٔ تقصیرکاران احتراز نموده ابواب عفو و
مرحمت بر روی ایشان کشایند و همچنانکه از خدای سبحانه
و تعالی امید مرحمت و عفو و خواهش مغفرت و صفح دارند
اینمعنی را خود فراخور وسع و طاقت نسبت بعباد الله بجای

آورند از وصایای شریفهٔ حضرت سید الاوصیا صلوات
الله و سلامه علیه استعامِل النَّاسَ بِمَا تُحِبُّ اَنْ یُعَامِلَكَ
الله بِهِ معامله کن با مردمان بمثل آنچه دوست میداری
که معامله کند با تو خدای سبحانه و منقولست که چون شیخ
جلیل شهاب الدین سهروردی بَرَّدَ الله مَضْجَعَه نزد سلطان
علاء الدین رفت سلطان از و پرسید که چکنم که نجات یابم
و رستکار کردم شیخ در جواب کفت آنچه حق سبحانه و تعالی
با همه بی نیازی و استغنای از تو با تو کرد تو با همه احتیاج
که به بندکان او داری با ایشان همان کن کویند این سخن
چنان در و اثر کرده بود که اکر در خواب بودی از و آواز
آمدی که خداوندا مرا توفیق آن ده که با بندکان تو آن کنم
که تو با من کردی از ینجهت آنحضرت در ینمقاله و الی البدو
چیزی که قوام معاملهٔ خلق بمحافظت و مراعات آن مربوطست
امر نموده اند و در طی آن ایشان با نچه تمهید یافته با جمل وجهی

فرموده اند اوّل آنکه رعیّت را بلطف و مرحمت نوازد و محبّت
و دوستی ایشانرا شعار دل خود سازد و چون جانوران درندهٔ
ایشانرا طعمهٔ خود نکرده اند و خوردن گوشت ضعیفان و
ناتوانان را غنیمت نداند زیراکه رعیّت یا برادران والی اند
در دین و ملّت از فرقهٔ اهل ایمان یا نُظَرا و امثال اویند در
خَلق و صورت از زمرهٔ اهل ذمّه و امان و ملاحظهٔ اخوّت
دینی در صنف اوّل و مراعات رقّت جنسی در صنف دوم
مقتضی آنست که والی هر دو صنف را مورد مرحمت و شفقت
ساخته قیام بحق رعایت و نگاهبانی فراخور حال هر یک از ایشان
نماید از حضرت رسول مختار و سیّد ابرار صلّی الله علیه و آله
مرویست که فرمود ارحم من فی الارض یرحمك من فی السّما
رحم کن بر آنکس که آفریده شده است در زمین تا رحم کند بر
تو آنکس که پرستیده شده است در آسمان و از حضرت
سیّد الوصیین و امام المتقین صلوات الله و سلامه علیه

مرویست که فرمود من لم یرحم النّاس منعه الله رحمته
هر کس رحم نکند بر مردمان بی بهره سازد خدای او را از
رحمت خود و از آنحضرت نیز مرویست که فرمود الخَلقُ
عیالُ اللهِ و اَحَبُّ النّاسِ الی اللهِ اَشفقهُم علی عیالِه الخلق
عیال خدا اند و دوست داشته ترین مردمان بسوی خدا
مشفق ترین ایشان است بر عیال خدا و از کلمات طریفهٔ
آنحضرت است اِذا کانَ الرّاعی ذِئباً فالشّاةُ مَن یحفظها
چون شبان خود گرگ باشد پس گوسفند را که نگاه میدارد
یعنی چون والیان خود در مقام آزار رسانیدن و ستم کردن
بر رعیّت خود باشند پس رعیّت را که از ستم و آزار نگاهبانی
کند و در حدیث مروی از حضرت امام الزّاهدین و قدوة
الرّاکعین السّاجدین علی بن الحسین زین العابدین علیهما
الصّلاة و السّلام در تفصیل حقوق مذکورست و امّا
حق رعیّتك بالسّلطان فان تعلم انّهم صاروا رعیّتك

لضعفهم وقوتك فيجب ان تعدل فيهم وتكون لهم كالوالد الرحيم
وتغفر لهم جهلهم ولا تعاجلهم بالعقوبة وتشكر الله عز وجل
على ما آتاك من القوة عليهم واما حق رعيت تو که در تحت
سلطنت وفرمان تو روانند آنست که بدانی که ایشان کردیده الله
رعیت تو بجهت ضعف وناتوانی ایشان وقوت وتوانایی تو
پس واجب ولازم است که عدالت کنی در میان ایشان و
باشی مر ایشانرا مانند پدر مهربان وبیخشی وبپوشی نادانی
که از ایشان بدید آید وشتاب نکنی در بازخواست کردن
ایشان وسپاس بجای آوری مر خدای را باینمعنی که تورا
قدرت وتوانایی بر ایشان ارزانی داشته **حکمة نافعة**
از سخنان حکماست هر بنای دولتی که بر اساس لطف ورافت
گذارده شد هیچ چیز او را منهدم نتواند ساخت. وهر درخت
سلطنتی که از جویبار رفق ومرحمت سیراب گشت هیچ کس از
از پای نتواند انداخت ه ویکی از پادشاهان از حکیمی پندی

ووصیتی طلبید حکیم گفت ای ملک فرمان خدای را بزرگ
دار. وشفقت با خلق خدای را فرو مگذار ه وگفته اند سلطان
باید رعیت خود را چنان دوست دارد که پدر فرزند را
وهر چه بر نفس خود روا ندارد ونه پسندد. بر ایشان نیز
روا ندارد ونه پسندد. تا ایشان نیز مال وجان از وی
دریغ ندارند. وهمگی همت بر درازی عمر وزیادتی دولت
او گمارند ه ویکی از حکما بپادشاهی گفت سعی کن ای ملک
تا خلق را از مرتبهٔ رعیتی بدرجهٔ دوستی رسانی. وچنانچه
تنهای ایشان را در ربقهٔ اطاعت در آورده دلهای ایشان را
بسلسلهٔ لطف ومهربانی بخود کشانی ه ویکی از اکابر
ملوک از دانایی پرسید بهترین اقسام شکارها کدامست
گفت شکار دلهای خلق زیرا که چون دل ایشانرا از خود
کردی همه چیز از پی دل میرود پس در هیچ چیز با تو مضایقه
نمایند ه وبزرگان گفته اند عامل باید شبانی باشد نگاهدارنده

ندکرکی باشد زنده • ومرهمی باشد بر زخم دل ریشان • ندناکو
دردل بیچارکان ودرویشان **معزماثرالرحمة** نقل کرده اند
که سبکتکین پدر سلطان محمود در اوایل حال ملازم سپهبد بود
یك سر اسپ بیش نداشت واوقات او بغایت بعسرت میکذشت
هر روز بعزم شکار بصحرا رفتی واکر صیدی بدست آمدی بآن
کذراندی روزی آهویی دید که با بچه خود در صحرا میچرید
سبکتکین اسپ را بر انکیخت وآهو بچه را بکرفت ودست و
پایش بربسته در پیش زین نهاد وراه شهر برکرفت آهو که بچه
خود را کرفتار دید باز کشت واز پی او میدوید ومی نالید
سبکتکین را بران رحم آمده دست وپای آهو بچه را بکشاد
واز اسر بصحرا داد آهو بچه بمادرش پیوسته روی بجایکاه
خود کذاردند سبکتکین دست تهی بشهر باز آمد شبانکاه
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله را بخواب دید که باو
میفرماید ای سبکتکین بواسطه آن شفقت ومرحمت که

نسبت بآن زبان بسته از تو در وجود آمد بحضرت حق تقرب
تمام یافتی وما از تو خشنود شدیم وخدای سبحانه ترا شرف
پادشاهی کرامت کرد باید که بر بندکان خدای سبحانه همین
نوع شفقت بجای آری • ودر باره رعیت خود طریق مرحمت
فرو نکذاری ۵ بزرکی درینمقام کفته چون بواسطه شفقت
بر حیوانی پادشاهی این جهان فانی می یابند اکر بجهت مرحمت
بر انسانی سلطنت ملك باقی یابند هیچ غریب وعجیب نباشد
دوم آنکه طریق عفو وصفح با رعیت مسلوك دارد •
وایشانرا بسزای هر کناهی که اقدام بآن نمایند در معرض
عقوبت در نیارد • واین خصلت شریفترین جمله خصلتها
وعاقبت آن بهترین همه عاقبتهاست • حق سبحانه وتعالی
در کتاب مجید به پیغمبر خود صلی الله علیه وآله فرموده خُذِ
الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ فرا کیر عفو را
وامر کن دیکران را به نیکویی وروی بکردان از نادانان ۵

وازحضرت خاتم النبیین صلی الله علیه وآله مرویست که فرمود
علیکم بالعفو فان العفو لا یزید العبد الا عزا فتعافوا یعزکم الله
فراگیرید عفو را پس بدرستی که عفو زیاده نمیکند بنده را مگر عزت
پس عفو کنید از یکدیگر تا عزیز کرداند شما را خدای ه وازانحضرت
نیز مرویست که فرمود من یعف عن الناس یعف الله عنه هرکس
عفو کند ودرگذرد از گناهان مردمان عفو کند ودرگذرد خدا
ازگناه او ه وازحضرت سید الاوصیا صلوات الله وسلامه
علیه مرویست که فرمود ینادی منادٍ یوم القیمة من کان له اجر
علی الله فلیقم فیقوم العافون عن الناس ندا میکند منادی در روز
قیامت که هرکس اورا مزدی بر خدای سبحانه هست برخیزد
پس برمیخیزند آنانکه عفو کرده اند از مردمان بعد ازان خواند
آنحضرت قول خدای سبحانه را فمن عفی واصلح فاجره علی الله
پس هرکس عفو کند ازبدکار واصلاح نماید میان خود واو بترک
انتقام پس مزد او بر خداست ه وازانحضرت نیز مرویست

که فرمود انی لا ارضی نفسی ان تکون حاجة لا یسعها جودی
او جهل لا یسعها حلمی او ذنب لا یسعها عفوی بدرستی که
من رفیعتر ازان میدارم نفس خود راکه بوده باشد حاجتی
که گنجایش آن نداشته باشد کرم من یا بوده باشد جهلی و
نادانی که گنجایش آن نداشته باشد بردباری من یا بوده
باشد گناهی که گنجایش آن نداشته باشد عفو من ارشاد
الی العفو مرویست که زن یهودیه راکه حضرت خاتم الانبیا
صلی الله علیه وآله را زهر داده بود بخدمت آنحضرت آوردند
آنحضرت ازو پرسیدند چه چیز ترا برین داشت که مرا زهر
دادی آن زن درجواب گفت چنین درخاطر گذرانیدم که
اگر پیغمبرست زهر ضرر باو نمیرساند واگر پادشاهست که
دعوی پیغمبری می نماید و زهر درو کارگر شود مردم از
استیلای او راحت بخشیده خواهم بود پس آنحضرت ازگناه
بزرگ آن یهودیه عفو فرموده اورا بکرم عمیم خود بخشیدند

حکمت جلیلة حکما کفته اند عفو کن که اکر پشیمان شوی که چرا
عقوبت نکردم توانی کرد، واکر عقوبت کنی و پشیمان شوی تلافی
آن دست ندهد ۵ وازسخنان اکابرست لذت عفو را بلذت
انتقام نتوان سنجید زیراکه عاقبت لذت عفو خوشحالی است
ومسرت، وخاتمهٔ لذت انتقام پشیمانی است وندامت ۵
وآورده اندکه یکی ازسفیهان نسبت به بزرکی مکرر بدی
میکرد واو در برابر نیکی میکرد واز کردهٔ او عفو واغماض
مینمود شخصی بآن بزرک کفت سبب چیست که با وجود اینقدر
بدی که او با تو میکند تو در برابر نیکی میکنی واز تقصیر او در
میکذری آن بزرک در جواب کفت هر کاه او از بدی و تقصیر
دست بر نمی دارد من از نیکی و عفو چون دست بر دارم ۵
ومنقولست که از شخصی نسبت بحکیمی بدی بظهور رسید
حکیم از تقصیر او در کذشته قدری از مال خود باو بخشید
کفتند ای حکیم چون از تقصیر او در کذشتی بخشیدن مال باو

چه جهت داشت حکیم کفت چون او فضیلت عفو بمن بخشید
من نیز در برابر آن ببذل مال تلافی نمودم ۵ واز سخنان
بعضی حکماست ازبرای حسن عفو وقبح انتقام همین معنی
بس است که رغبت بعفو نمیکنند مکر بزرکان وارباب
فضل وشرف، واقدام بر انتقام نمی نمایند مکر لئیمان واصحاب
جهل وسفه **ثمرات العفو** منقولست که مالک اشتر رحمه الله
روزی از بازار کوفه میکذشت یکی از اهل بازار از روی
استخفاف ساقهٔ سبزی بجانب او انداخت مالک رحمه الله
باو التفات ننموده بکذشت شخصی بآن بازاری کفت دانستی
که این چه کس بود که با او این خفت رسانیدی آن بازاری کفت
نی آن شخص کفت او مالک اشتر بود بازاری از شنیدن اینمعنی
بلرزه در آمد ودر عقب مالک روان شد که خود را باو
رسانیده عذرخواهی نماید دید که اشتر بمسجدی در آمده
بنماز اشتغال دارد بازاری صبر کرد تا مالک از نماز فارغ

شد آنگاه خود را بر پای او انداخته شروع در عذرخواهی کرد ملک
گفت بخدای سوگند که در همان وقت که از تو این حرکت صادر
شد من ترا عفو کردم و بمسجد بیا مدم مگر بجهت آنکه از برای تو
استغفار کنم و طلب آمرزش نمایم دلالة اگرچه سلوک طریق عفو
از همه کس مستحسن و پسندیده است لیکن زمرهٔ جلیلهٔ ملوک و
ارباب اقتدار بر عایت این شیوه ستوده سزاوارترند زیراکه
هر قدر قدرت و قوت بیشتر باشد فضیلت عفو در موقع
استحسان بیشتر جلوه نماید چنانچه از اقوال الحکیمهٔ حضرت
امام المتقین صلوات الله و سلامه علیه است اولی الناس
بالعفو اقدرهم علی العقوبة سزاوارترین مردمان بعفو تواناترین
ایشان است بر عقوبت ۵ و از انجمله است احسن افعال المقتدر
العفو نیکوترین کردهای صاحب قدرت عفو کردنست ۵
و منقولست که از اسکندر پرسیدند که تو از پادشاهی خود
بچه چیز خرسندتری گفت بآنکه با وجود قدرت بر عقوبت

عفو کنم از تقصیرکاران ۵ و از سخنان حکماست پادشاهان را
هیچ شیوهٔ بهتر از عفو نیست زیراکه هم در دنیا موجب ذکر
جمیل و رضای خلق و هم در عقبی منتج اجر جزیل و خشنودی حضرت
حق است ۵ و از سخنان اکابرست چون حق سبحانه و تعالی
زمام اختیار بندگان خود را در قبضه اقتدار بنده گذارد
باید که طریقهٔ رفق و رأفت و شیوهٔ عفو و مرحمت نسبت
بایشان منظور و مرعی دارد ۰ زیراکه اگر میل او بجانب
عقوبت و انتقام غالب باشد در اندک زمانی دلهای
خلق از و برگردد و حال او و مردمان هر دو بتباه انجامد ۵
و حکیمی را نزد پادشاهی بردند پادشاه از و پرسید چه
چیز موجب رستگاری ملوک تواند شد گفت آنکه بقدر
حاجت خود بعفو و مرحمت خدای سبحانه بر بندگان او رحم
کند و از گناهان ایشان درگذرند **من ملوک الکلام**
یکی از ملوک را پرسیدند چه چیز دوسترین چیزهاست

نزد تو ای ملک گفت آن دوستر دارم که گناه کاری را نزد من
آرند و من او را عفو کنم و از تقصیرش درگذرم ۵ و از مأمون
نقل کرده اند که میگفته آنمقدار دل من بعفو مایل است
و محبت آن بر من غالب که میترسم مرا از ثواب عفو کردن بهره
نباشد ۵ و از وی منقولست که گفته اگر گناه کاران بدانند
که مرا در عفو کردن چه لذت است گناهان و تقصیرات
خود را وسیله تقرب و نزدیکی من ساخته بر سبیل هدیه
و تحفه نزد من آورند ۵ و آورده اند که گناه کاری را نزد یکی
از پادشاهان بردند پادشاه را بر او رحم آمده از تقصیر او
درگذشت یکی از خاصان گفت ای ملک چه جهت داشت
که از تقصیر او درگذشتی پادشاه گفت اگر مردمان گویند
پادشاه میتوانست سیاست کرد و نکرد مرا خوشتر است
از آنکه گویند میتوانست بخشید و نبخشید ۵ و منقولست
که یکی از یاغیان را که طریق عصیان و سرکشی نسبت با سکندر

ورزیده بود اسیر نموده نزد او آوردند اسکندر رقم عفو بر
جریدهٔ کردهٔ او کشیده او را سر داد یکی از خواص از روی
خشم گفت اگر من تو بودمی او را بکشتمی اسکندر گفت چون من
تو نیستم او را نمیکشم **عفو الملوک** منقولست که سفیهی
بدگویی اسکندر اقدام نموده زبان بطعن او بگشاد اسکندر
ازینمعنی تغافل و اغماض نموده از مؤاخذهٔ او درگذشت
یکی از خواص گفت که شاید اگر ملک او را عقوبت فرماید
ازین حرکت باز آید و موجب عبرت دیگران شود اسکندر
گفت اینمعنی خلاف رای صحیح است چه اکنون که از ما باو
ناملایمی نرسیده هر کس که برین حال اطلاع یابد با او بانکار
بر آید و چون ما او را عقوبت کنیم هر آینه در مذمت و قدح
افزاید و او را نزد مردمان عذری در اقدام بر آن باشد ۵
و نقل کرده اند که روزی انوشیروان مجلسی آراسته چون
سفره را بمجلس آوردند و صحنها را چیدند از آنجمله صحنی پر کردهٔ

قدری از انجه دران بود برروی سفره ریخت انوشیروان نکاهی
غضبناک بجانب سفره چی نمود سفره چی دانست که اورا مورد
سیاست خواهد ساخت صحن را برداشت وبقیهٔ انچه دران
بود بر سفره ریخت انوشیروان ازمشاهدهٔ اینمعنی تعجب نموده
پرسید که سبب این حرکت چه بود سفره چی کفت ای ملک
مرا یقین حاصل شد که تو مرا بر سر این امر سهل که موجب
سیاست نیست عقوبت خواهی کرد ومردم زبان بمذمت
تو خواهند کشود که خدمتکار خود را بی تقصیر سیاست
نمود ازینجهت این حرکت از من واقع شد که اکر مرا سیاست
نمایی کسی ترا مذمت نکند ونکوید که بیکناهی را سیاست
نمود چون انوشیروان این سخن از و بشنید اورا بخشیده در سلک
نزدیکان خود منتظم کردانید ۵ وآورده اند که کناه کاری را
نزد منصور آوردند منصور حکم بسیاست او نمود کناه کار
کفت ای خلیفه اکر مرا عقوبت کنی مزدی نزد خدای سبحانه

نخواهی داشت واکر عفو کنی واز تقصیر من درکذری ترا بر
خدای سبحانه مزدی عظیم خواهد بود اکنون اکر من تن بعقوبت
کذارم تو از سر مزد خود پیش خدای تعالی چرا میکذری ۵
ومنقولست که مردی از ومکرزبی ادبیها نسبت بپادشاهی
بظهور رسیدی و پادشاه از تقصیر او درکذشتی واغماض
نمودی روزی در برابر پادشاه نمود ارشد پادشاه باو
کفت دیکر بچه روی در برابر من آمده آنمرد در جواب کفت
بآنروی که در روز قیامت در برابر خدای سبحانه میروم
وکناهان من پیش خدای سبحانه بیشترست از کناهان من نزد
پادشاه پس پادشاه کفت راست کفتی واز کردهای او عفو
واغماض نمود تتمیم بعد از انکه آنحضرت والی را باین دو
چیز که مدار استحقاق عفو ومرحمت الهی ومبنای ارتقاء
مدارج قرب وکرامت نامتناهی استامر فرموده اند
تعقیب کلام بذکر سه چیز که ملاحظهٔ آن محرک سلسله

شفقت و رافت، و موکد التزام شیوهٔ عفو و مرحمت است نموده اند
اوّل انکه سلسله حکم و فرمان والی بحکم و فرمان خدای سبحانه
منتهی میشود زیرا که رعیت در تحت فرمان والی اند و او در تحت
فرمان انکس که او را تعیین نموده، و حکم و فرمان مالک الملک
حقیقی عز شانه و عظم سلطانه که بالاتر از همه حکمها و فرمانهاست
بر انکس که نصب والی نموده جاریست پس باید که والی بر
رعیت خود تنک نکرفته زیاده بر انچه خدای سبحانه بر بندکان
خود حکم نموده بر ایشان حمل ننماید و عقوبت و بازخواست
او بیشتر از عقوبت و بازخواست حضرت آفریدکار تعالی
شانه نبوده باشد دوم انکه خدای سبحانه بندکان خود را
باو سپرده و کفایت مهام ایشان را باو حواله نموده پس باید
که امانت خدای سبحانه را محافظت کند و در عرصهٔ تلف و
تضییع در نیاورد سیم انکه خدای سبحانه او را بخشیدن
تمکن و اقتدار در معرض امتحان و اختبار در آورده پس باید

که بقدر قدرت و توانایی که حق سبحانه و تعالی باو کرامت فرموده
بحال ضعیفان و ناتوانان پردازد، و خشنودی و رضامندی
خلق را وسیلهٔ خوشنودی و رضامندی حق سازد مقاله
پنجم لا تنصبن نفسک حرباً لله تعالی فانه لا یدی لک
بنقمته و لا غنی بک عن عفوه و رحمته و لا تندمن علی عفو
و لا تبجحن بعقوبة و لا تسرعن الی بادرة وجدت عنها مندوحة
و لا تقولن انی مؤمر آمر فاطاع فان ذلک ادغال فی القلب
و منهکة للدین و تقرب من الغیر تبیین نهی فرموده آنحضرت
والی را در این مقاله از پنج چیز اوّل عنف نمودن و سخت
کرفتن بر بندکان خدای سبحانه که بمنزلهٔ در آوردن نفس
خودست در معرض معارضه و محاربه با حضرت آفریدکار
زیرا که والی را نه قوت و توانایی در برابر قهر و سطوتش، و
نه استغنا و بی نیازی از آثار عفو و مرحمتش دوم پشیمان
بودن از عفو بجهت انکه پشیمانی از امری که مثمر نیکنامی و

ارجمندی دنیا و منتج رستکاری و سربلندی عقبی بوده باشد
عقلاً و شرعاً مذموم است **پنجم** شادمان بودن بعقوبت
زیراکه شادی نمودن بچیزی که موجب فوت شدن ذکری
جمیل در یتیمان • و مورث ضایع کشتن اجری جزیل در ایشان
کردد از طریق حرمت و آکاهی دور است **چهارم** زود بغضب
رفتن چون در نفس کنجایشی و بردباری از آن بوده باشد
و این امریست احتراز از آن عموم مردمان را لازم • و خصوص
ارباب اقتدار و ولاة را دور ساختن آن از نفس خود متحتم است
زیراکه از حدوث غضب مفاسد عظیم تولد می یابد بلکه
صاحب آن در معرض خشم و سخط الهی در می آید چنانچه از
حضرت سید ابرار صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود
اقرب ما یکون العبد من غضب الله اذا غضب نزدیکترین
احوال بنده بغضب و خشم خدای حال غضب کردن و بخشم
رفتن اوست • و از حضرت امام المتقین صلوات الله و سلامه

علیه مرویست که فرمود احذر الغضب فانه جند من جنود
ابلیس حذر کن و بپرهیز از غضب پس بدرستی که غضب لشکریست
از لشکرهای شیطان • و از حضرت امام صادق • و حجت بحق
ناطق علیه الصلاة و السلام مرویست که فرمود الغضب
مفتاح کل شر غضب کلید هر بدی است **حکمة نافعة** حکما
کفته اند غضب آتشی است سوزنده اکر آنرا باب حلم فرو ننشانی
بهر چه رسد سوزاند • و کفته اند غضب جانوری است درنده
اکر آنرا بزنجیر حلم پابند نسازند هر چه را بیند طعمه خود سازد •
و از سخنان اکابر است تا زمام نفس سرکش را در وقت غضب
بدست رائض عقل ندهی • یک کام از وادی سباع حیوانیت
بمقام امن انسانیت ننهی **ارشاد الی الحلم** فرو نشاندن نائره
غضب بر شحه حلم و بردباری • از اجله اسباب نجات و
رستکاری است • از حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله
مرویست که فرمود من کف غضبه عن الناس کف الله

تبارك وتعالى عنه عذاب يوم القيمة هر كس باز دارد غضب و
خشم خود را از مردمان باز دارد خداى تبارك وتعالى از وعذاب
روز قيامت را ٥ واز اين حكم حضرت سيد الاوصيا صلوات
الله وسلامه عليه است استر خلل خلقك بحلمك بپوشان خلل
خوى خود را بحلم و بردبارى خود ٥ واز آنجمله است اول عوض
الحليم من حلمه ان الناس انصاره على الجاهل نخستين عوضى كه
بردبار بازاى بردبارى خود مى يابد آنست كه مردم يارى دهندگان
اويند بر نادان ٥ واز حضرت امام صادق و پيشواى خلايق عليه
الصلاة والسلام مرويست كه فرمود من كف غضبه ستر
الله عورته هر كس باز دارد خشم خود را از مردمان و حلم و
بردبارى ورزد بپوشد خداى عيب او را **از غرر الحكم**
از سخنان كامبرست بى مدد حلم آتش غضب هيچ سلطانى تسكين
نيابد ٠ وبى معاونت بردبارى هيچ حاكمى بار گفتگوى رعايا
برنتابد ٥ وگفته اند كه بايد پادشاه حلم را زيور داورى خود

سازد ٠ وبدستيارى آن بنياد خشم عالم سوز را براندازد ٥
واز محاسن سخنان حكماست ملوك و پادشاهان را لازمست
كه نفس خود را بحلم و بردبارى عادت داده زود بخشم نروند
زيرا كه اگر خشم ايشان بر حلم غالب بوده باشد و زيردستان را
بسزاى هر گفتار و كردار ناشايسته كه از ايشان بظهور رسد
مورد قهر و غضب سازند هر آينه اينمعنى موجب استيصال
خلق گردد و رونق سلطنت و پادشاهى نقصان پذيرد **من**
مآثر الحلم از سليمان وراق نقل كرده اند كه گفت روزى
در خدمت مامون بودم نگينى از ياقوت ديدم طول آن
مقدار چهار انگشت و عرض آن دو انگشت و در صفا و
روشنى چون خورشيد تابان بود پس زرگرى را بخواند و گفت
انگشترى بساز كه اين ياقوت نگين آن تواند بود زرگر ياقوت
را برگرفت و برفت قضارا روز ديگر هم در خدمت وى بودم
كه از آن انگشترين ياد كرده بفرمود تا زرگر را بياوردند

چون زرکر حاضر شد دیدم که رعشهٔ بروی افتاده است
وچون بید میلرزد مامون پرسید سبب تغیر چیست کفت
مرا امان ده تا بکویم مامون کفت امان دادم تراز زرکر نکین
را بیرون آورد بچهار پاره شده بود کفت این خلیفه انکشتر
را ساختم وخواستم که بدنکین دان برم از دست من بر سندان
افتاد وبچهار پاره شد مامون تبسم کرد و کفت برو این را
چهار انکشتر بساز تراهیچ کناهی نیست پنجم خود را
در جمیع امور مطاع وفرمانروا دانستن وقرار دادن اینمعنی
که بر والی است که حکم نماید وبر رعیت است که اطاعت
نمایند بدون ملاحظهٔ موافقت آن با میزان مقوم شرع
وقانون مقرر عدل زیرا که اینمعنی مؤدی است براه یافتن
فساد در دل وسست کردیدن امر دین و تغیر یافتن نعمت
خدای عزوجل متن واذا احدث لك ما انت
فیه من سلطانك ابهة ومخیلة فانظر الی عظم ملك الله

فوقك وقدرته منك علی ما لا تقدر علیه من نفسك فان
ذلك یطامن الیك من طماحك ویكف عنك من غربك و
یفئ الیك بما عزب من عقلك ترجمه امر نموده آنحضرت
والی را در ینمقاله بانکه هر کاه او را بسبب غلبه واقتدار بر
خلق کبر وخود بینی بدید آید نظر کند در عظمت وبزرکی
ملك وپادشاهی حضرت مالك الملك حقیقی عظم سلطانه
که بر همه ملوك وفرمانفرمایان روی زمین غالب وقاهرست
وتفکر نماید در احاطهٔ قدرت وتوانایی او بانچه قدرت و
توانایی جملهٔ خلق جهان از آن کوتاه وقاصرست تا بسبب ملاحظهٔ
اینمعنی دور شود از نفس او داعیهٔ خود پسندی وباز ماند
از خواهش رفعت وآرزوی بلندی وحقیر شمارد امارت
وحکومت خود را نسبت بعظمت وسلطنت خدایی
وبر کردد بسوی او عقل وخرد او بعد از دوری وجدایی
چنانچه از حضرت سید الوصیین صلوات الله وسلامه علیه

روایت شده که فرمود عظم الخالق عندك یصغر المخلوق فی

عینك عظمت و بزرکی آفریننده نزد تو کوچك و حقیر میسازد

آفریده را در چشم تو ❊ و از غرر حکم آنحضرت است من عظم

سلطان الله و کبره حقر سلطانه و صغره هرکس عظیم و بزرك

داند سلطنت خدا را حقیر و کوچك شمارد سلطنت خودرا

حکم جلیله از سخنان حکماست هرکس بچشم خویش عظیم و

بزرك بود بچشم مردمان حقیر و کوچك بود زیرا که تا کسی خودرا

خرد نشمارد مردمان او را بزرك نشمارند ❊ و آورده اند که شخصی را

که بزرك قبیله خود بود نزد یکی از پادشاهان آوردند پادشا

ازو پرسید بزرك قوم تو کیست کفت من بزرك قوم خودم

پادشاه کفت اکر بزرك قوم خود بودی این سخن نکفتی ❊

و بزرکان کفته اند بزرکی کسی را سزد که هرچند قدر و منزلت

او کمال یابد کبر و نخوت او نقصان پذیرد ❊ و از سخنان اکابرست

هرکس دیدهٔ فکرت بمشاهدهٔ آیات عظمت و بزرکی صانع

کشود ❊ در نظر دوربین او جز آثار حقارت و خردی مصنوع

جلوه ظهور ننمود **در آثار عظمت الله سبحانه** از حضرت امام زین

و سید العابدین صلوات الله و سلامه علیه روایت شده که فرمود

خدای سبحانه و تعالی را فرشته هست که او را خرقائیل میکویند

و او را هشتده هزار بال است و از هر بالی تا بال دیکر پانصد

ساله راهست پس آن فرشته بخاطر کذرانید که آیا بالای

عرش چیزی هست خدای سبحانه هشتده هزار بال دیکر بر

بالهای او افزود که مجموع سی و شش هزار بال بوده باشد

از هر بالی تا بال دیکر پانصد ساله راه بعد از آن خدای سبحانه

او را به پریدن امر نمود آن فرشته بیست هزار سال پرید و بپایه

از پایهای عرش نتوانست رسید بعد از آن خدای سبحانه و

تعالی سی و شش هزار بال دیکر باو داد و قوت و توانایی

او را دو برابر کردانید و مامور بپریدن ساخت پس آن

فرشته سی هزار سال دیکر طیران نموده بپایه عرش نرسید

پس خدای عز و جل با او خطاب فرمود که ای فرشته اگر پری
تا هنگام دمیدن صور با بالهای خود و توانایی که بتو ارزانی
داشته ام نتوانی رسید بساق عرش من من عواقب الانبیاء
من عواقب الانبیاء از حضرت امام صادق و مقتدای خلایق
علیه اشرف الصلاة و السلام روایت شده که فرمود چون
حضرت یعقوب علی نبینا و علیه السلام بعد از استقرار
حضرت یوسف علیه السلام بر مملکت مصر نزد او آمد
یوسف علیه السلام را عزت پادشاهی بخاطر راه یافته
بجهت یعقوب علیه السلام فرود نیامد پس جبرئیل علیه السلام
بحضرت یوسف نازل گردیده گفت ای یوسف کف خود را
بگشای یوسف علیه السلام کف خود را گشوده از آن نوری
بیرون آمده در میان زمین و آسمان بلند گردید یوسف
علیه السلام از جبرئیل پرسید این چه نور بود که از کف
من بیرون آمد جبرئیل گفت این نور نبوت بود که از عقب

و نسل تو بر کنده شد بجهت آنکه فرود نیامدی از برای یعقوب
پس از عقب و نسل تو پیغمبری پدید نخواهد آمد تحذیر عن
الحیله نقل کرده اند که چون تمامی بلاد ایران الب ارسلان
را صافی گشت بعزم تسخیر توران از جیحون گذشت و در سنه
خمس و ستین و اربعمائه در کنار آب جیحون قلعه برزم را مسخر
گردانید و در آن زمان یوسف کوتوال خوارزمی را پیش سلطان
آوردند و سلطان از و احوال میپرسید و او درشت جواب
میداد لاجرم بسیاست او حکم فرمود یوسف مذکور کاردی
در ساق موزه پنهان داشت برکشیده متوجه سلطان گردید
جانداران اراده دفع او کردند اما چون سلطان بر شست
خود قادر و تیر و کمان نزد او حاضر بود و بخود اعتماد تمام
داشت بنابران همگان را مانع شده سه چوبه تیر انداخت
و هر سه خطا شد و با آنکه در آنوقت دو هزار غلام خاص
بغیر از امرا و اهل اختصاص در بارگاه حاضر بودند همه

به یکبار از هیبت آن واقعهٔ هولناک پراکنده و پریشان
شدند سلطان خواست که خود را از تخت بزیر اندازد
دامنش در گوشهٔ سریر بند شد و آن بی باک درین حال
در رسیده چند زخم بر سلطان زد سعد الدوله خود را بر
بالای سلطان انداخت و او نیز زخمی چند خورد یوسف
همچنان کارد در دست میدوید جامع نام فراش که مهتر آن
طایفه بود از عقبش در رسید و میخ کوبی در دست داشت
چنان بر سرش زد که از پای در افتاد و مغزش پریشان شد
بعد از آن مردم بر گرد سلطان جمع شدند سلطان گفت
که من در جمیع عمر خود بغیر از امروز هرگز خود بین نبوده ام
و همین امروز دو بار نفس اماره من سرکشی کرده یکی آنکه صباح
زود بر پشته بر آمده بودم و سواد لشکر بنظرم در آمد از
کثرت خیل و سپاه چنان بخاطرم گذشت که من بعد با من
کسی مقابله نمیتواند کرد دوم آنکه بنا بر فرط غرور جانداران

را از گرفتن او منع کردم تا مرا هلاک کرد

مقالهٔ هفتم

ایاک و مساماة الله فی عظمته والتشبه به فی جبروته فان
الله یذل کل جبار و یهین کل مختال تبیین نهی فرموده
آنحضرت والی را درین مقاله از کبر و نخوت. که در معنی برابری
است با خدای سبحانه و تعالی در نمودن عظمت و سطوت.
و این خصلت مذموم ترین همه خصلتها. و مؤدی بتغییر نعمتها
و تحویل دولتها است. و صاحب آن همواره از ساحت قرب
و مرحمت الهی دور. و در ربقهٔ مذلت و خواری در دنیا
و عقبی ماسور است. حق سبحانه و تعالی در کتاب مجید
فرموده إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا بدرستی که
خدای دوست نمیدارد آنکس را که باشد از راه تکبر و نخوت
خرامنده خود ستاینده. و از حضرت خاتم الانبیا صلی الله
علیه و آله مرویست که فرمود من تواضع رفعه الله و من
تکبر وضعه الله هر کس تواضع و فروتنی کند بردارد و بلند

سازد قدر او را خدای و هر کس تکبر و بزرگی نماید فرود آورد
و پست کرداند قدر او را خدای ۵ و از حضرت امام صادق
و نور شارق علیه الصلاة والسلام مرویست که فرمود لا
یدخل الجنة من فی قلبه مثقال ذرة من کبر در نمی آید در
بهشت انکس که در دل اوست مقدار ذرهٔ از کبر ۵ و از
انحضرت نیز مرویست که فرمود فیما اوحی الله الی داود
علیه السلام یا داود کما ان اقرب الناس من الله المتواضعون
کذلک ابعد الناس من الله المتکبرون در انچه وحی فرستاده
خدای عز و جل بداود علیه السلام مذکور ست ای داود
همچنانکه نزدیکترین مردمان برحمت خدای متواضعان اند
همچنین دورترین مردمان از رحمت خدای متکبران اند حکمی
فایقه حکما کفته اند که جز غنی مطلق که هیچ وجه کرد احتیاج
را باذیال قدس جلال او تشبث نیست و وجود جمیع ممکنات
پرتو انوار وجود و رشحهٔ آثار جود اوست استحقاق تکبر ندارد

چه میان کبر و احتیاج منافات است ۵ و کفته اند از برای
پریشان ساختن و پراکنده کردن دلهای مردمان از حریم
خود هیچ چیز مثل تکبر نیست ۵ و بجهت جمع نمودن و کرد آوردن
آنها بسوی خود هیچ چیز مانند تواضع و فروتنی نه ۵ و از سخنان
بعضی اکابر ست از برای وخامت عاقبت تکبر همین معنی
کافیست که ابلیس علیه لعاین الله با کمال غرور و استکبار
که از سجدهٔ آدم علیه السلام که برکزیده و خلیفه خدای
سبحانه بود با صدور فرمان الهی ابا و استنکاف داشت
الحال از روی خواری و مذلت تمام بقیادت ذریهٔ آدم
بخواهش خود قیام دارد ۵ و یکی از بخردان بپادشاهی
خردمند کفت ای ملک چرا تکبر و نخوت نمی ورزی تا مهابت تو در
دلهای خلق جای کند پادشاه در جواب او کفت ای بخرد
انکس که بمن پادشاهی و سلطنت روی زمین ارزانی
داشته میتواند بدون انکه من تکبر ورزم و بد شمر او ابلیس

لعین تشبه جویم مهابت مراد در دلهای بندکان خود جای دهند
وشخصی بپادشاهی کفت ملوک را از تکبر کزیری نیست تا ایشانرا
هیبت در نظر خلق بوده باشد آن پادشاه کفت چه هیبت از
هیبت پادشاهی وفرمانروایی بیشتر میباشد اکر از پادشاهی
هیبت بدید نیاید از تکبر چه هیبت بدید خواهد آمد
واز بعضی اعاظم ملوک منقولست که میکفته از جمله نعم و
عطایای الهی که پادشاهان بآن اختصاص یافته اند آنست
که حق سبحانه وتعالی ایشانرا بزرکی کرامت فرموده که از
سلوک طریق تکبر ونخوت بی نیاز کشته اند زیرا که حاجتمند
تکبر کسی است که اورا بزرکی نبوده باشد وخواهد خودرا
بخلق بزرک نماید **رمز لطیف** آورده اند که روزی مکسی
بر روی منصور خلیفه نشست ازاد دور ساخت از انجا که
لجاج صفت آنست باز آمد باز آنرا دور ساخت چون این حرکت
از ان مکرر بظهور رسید منصور به تنک آمد وغضب براو

استیلا یافت درین محل حضرت امام صادق وکاشف رموز
حقایق علیه افضل الصلاة والسلام بروی داخل شد
منصور کفت یا اباعبدالله حکمت در آفرینش مکس چیست
انحضرت فرمود تا خوار وذلیل شوند بسبب آن جباران و
متکبران **اثر ظریف** نقل کرده اند که یکی از امرا وعمال بنی
امیه تکبر ونخوت را شعار خود ساخته هر کس از رعایا در
برابر او آمدی هیچ جه نکاه بجانب او ننمودی واز غایت
غرور با هیچ یک از ایشان سخن نکفتی روزی یکی از عباد
بدرکاه آن امیر آمده رخصت داخل شدن خواست چون
اورا اذن دخول دادند بمجلس امیر آمده در برابر او ایستاد
وکفت ای امیر چون تورا بر ما حق رعایت بسیار است و
شکر حقوق تو بر ما لازم آمده امر که حقی که تورا بر من هست
ادا کنم وتورا بر امری ضروری آکاهی دهم آن امیر بخلاف
عادت بجانب عابد التفات نموده باو کفت که انچه خواهی

بگوی عابد گفت ای امیر اگر بر تو تشنگی غالب شود و بیک شربت
آب محتاج باشی و از اموال و ذخائر دنیا نفروشند بچه چیز
آنرا میخری گفت بنصف امارت خود عابد گفت اگر آن آب را
که خوردی حبس شود و بیرون نیاید و رفع حبس آن بمال و
ذخایر دنیا دست ندهد بچه چیز از امیخری گفت بنصف
دیگر امارت خود عابد گفت ای امیر خود انصاف بده که
بجهت امارت و حکومتی که خود بیک شربت آب که درون
رود و برون آید میفروشی چون هیچ کس را قابل نگاه کردن و
لایق سخن گفتن نمیدانی و دلهای بندگان خدا را که بدام
تواضع صید میتوان نمود از خود میرمانی آن امیر از سخن
عابد آگاه گشته تغییر سلوک نمود و من بعد تا بر مسند امارت
متمکن بود طریق تواضع و فروتنی می پیمود **مقاله هشتم**

انصف الله من نفسك وانصف الناس من نفسك ومن
خاصة اهلك ومن لك فيه هوى من رعيتك فانك ان لا

تفعل تظلم ومن ظلم عباد الله كان الله خصمه دون عباده ومن
خاصمه الله ادحض حجته وكان لله حربا حتى ينزع او يتوب و
ليس شيء ادعى الى تغيير نعمة الله وتعجيل نقمته من اقامة على ظلم
فان الله سميع دعوة المظلومين وهو للظالمين بالمرصاد

تبیین امر فرموده آنحضرت والی را در این مقاله به
چیز **اول** انصاف دادن خدای سبحانه از نفس خود و
آن عبارتست از قیام بحق عبادت و بندگی منعم حقیقی جلت
آلاؤه که او را از کتم عدم بمنصه وجود آورده و مورد
نعمتهای بیکران و موهبتهای بی پایان ساخته و اینمعنی
باداء مامورات و ترک منهیات که در شریعت مقدسه
مطهره باحسن وجهی تبیین و تفصیل یافته تحقق یابد
و در نظر خبیر دانا صورت اینمعنی جلوه نماست که بی دستیاری
عبادت بذروه سعادت جاودانی نتوان رسید و بدون
سلوک طریق طاعت سزاوار کرامت ربانی نتوان گردید

حق سبحانه وتعالی در کتاب مجید فرموده یا ایها الناس اعبدوا
ربکم الذی خلقکم والذین من قبلکم لعلکم
تتقون ای مردمان عبادت کنید وپرستش نمایید پروردگار
خود راکه آفریده است شما را وآنانی راکه پیش از شما بوده اند
شاید که برسید بمرتبه بلند پرهیزکاری • واز حضرت رسول
ثقلین صلی الله علیه وآله مرویست که فرمود افضل الناس
من عشق العبادة فعانقها واحبها بقلبه وباشرها بجسده
وتفرغ لها فهو لایبالی علی ما اصبح من الدنیا علی عسر ام علی
یسر بهترین مردمان کسی است که عشق ورزد با عبادت
پس ملازم شود آنرا ودوست دارد آنرا بدل خود ومباشر
آن گردد به تن خود وواپرداز از کارها از برای آن پس پروا
نداشته باشد که برچه حال گردیده از دنیا آیا بر حال دشواری
یا بر حال آسانی • واز حضرت امام صادق وپیشوای خلایق
علیه الصلاة والسلام مرویست که فرمود خدای تبارک

وتعالی فرموده یا عبادی الصدیقین تنعموا بعبادتی فی
الدنیا فانکم تتنعمون بها فی الآخرة ای بندگان من که بر
جادهٔ صدق وراستی استوارید تنعم نمایید بعبادت من در دنیا
پس بدرستی که تنعم خواهید نمود شما بآن در آخرت حکمة
جلیلة از سخنان اکابر است هرکس صحیفهٔ احوال خود را برقم
عبادت بیاراید • بدهد خدای سبحانه او را انچه در دنیا
شاید ودر آخرت بکار آید • وگویند که یکی از فرمانروایان
مردی بسیار پیری را دیده از و پرسید چند سال از عمر تو رفته است
گفت دوازده سال گفت چون است این سخن وحال آنکه
ترا بسیار کهن سال می یابم گفت انچه از زندگانی من صرف عبادت
خدای سبحانه شده همین دوازده سال است که از عمر خود
حساب می نمایم وبقیه ایام زندگانی را چون در عبادت
خدای نگذرانیده ام از عمر خود حساب نمی نمایم • ویکی
از حکما بپادشاهی گفت ای ملک اگر خواهی خدا وخلق هردو

از تو راضی وخشنود باشند اوقات کرامی خود را قسمت کرده
نصف را صرف فرمانبرداری خدا و نصف را صرف فرمانفرمائی
خلق نمای ه بزرکی در ینمقام کفته هر کاه طریق عدل وشفقت
در فرمانفرمایی خلق سلوک کرد د آن نصف نیز در فرمانبرداری
خدا مصروف خواهد بوده ویکی از فرمانروایان از دانائی
وصیتی طلبید آن دانا کفت ای ملک اکر نجات دنیا وعقبی
خواهی شبها در درکاه خدای سبحانه داد کدایی میده
وروزها در درکاه خود بداد کدایان میرس ارشادی منقولست
که حضرت سید الوصیین وامام المتقین صلوات الله وسلامه
علیه در زمان خلافت روزها بساختن مهمات خلایق
مشغول بودی وشبها بعبادت وطاعت خالق جل شانه
قیام نمودی کفتند یا امیر المؤمنین چرا این همه رنج بر خود روا
میداری نه در روز آسایش مینمایی ونه در شب بیستر راحت
آرام میکیری فرمود اکر در روز بیاسایم رعیت ضایع ماند

واکر در شب بیارام فردای قیامت من ضایع مانم پس روز
مهم خلق می سازم وشب بکار حق می پردازم فرمان آثر
العباد کویند چون والده سلطان سنجر بن سلطان ملک
شاه وفات یافت جمیع اعاظم علما واکابر اتقیا وصنادید
امرا جهت اداء نماز بر جنازه او حاضر شده بودند سلطان
سنجر روی بایشان آورده کفت از شما کسی بامامت سزاست
که در مدت حیات خود نماز فریضه عمدًا ازو فوت نشده
باشد بنا برین انجماعت بهم نکریستند وهیچ یك قدم پیش
ننهادند آخر سلطان سنجر خود پیش رفت وبامامت نماز قیام
نمود دوم انصاف دادن مردمان از نفس خود وآن عبارت
ازینست که از عهده حقوقی که رعیت را براو بوده باشد بیرون
آید ودر هر قضیه که حق بجانب ایشان بوده باشد بر نفس خود
حکم نماید وملاک آن آنست که هرچه بر نفس خود پسندد بر
ایشان نیز پسندد وهرچه بر خود روا ندارد بر ایشان نیز

روا ندارد چنانچه از حضرت سید الانبیا صلی الله علیه و آله
مرویست که فرمود اعدل الناس من رضی للناس ما یرضی
لنفسه و کره لهم ما یکره لنفسه عادلترین مردمان
انکسی است که خواهد از برای مردمان انچه را میخواهد
از برای نفس خود و نخواهد از برای ایشان انچه را نمیخواهد
از برای نفس خود ه و در وصیت حضرت سید الاوصیا
صلوات الله و سلامه علیه بسوی سبط اقدس اطهر و بدر
انور ازهر امام السر و العلن ابی محمد الحسن علیه الصلاة
و السلام مذکورست یا بنی اجعل نفسك میزانا فیما بینك
و بین غیرك فاحب لغیرك ما تحب لنفسك و اکره له ما تکره
لها و لا تظلم کما لا تحب ان تظلم و احسن کما تحب ان یحسن الیك
و استقبح من نفسك ما تستقبح من غیرك و ارض من الناس بما
ترضاه لهم من نفسك ای فرزند من بکردان نفس خود را ترازوی
در میانه خود و غیر خود پس دوست دار از برای غیر خود انچه

دوست میداری از برای نفس خود و مکروه شمار از برای
او انچه مکروه میشماری از برای نفس خود و ستم بر کسی مکن
همچنانکه دوست نمیداری که ستم بر تو کنند و نیکی کن با دیگران
همچنانکه دوست میداری که نیکی کنند با تو و زشت شمار
از نفس خود انچه زشت میشماری از غیر خود و راضی شو از
جانب مردمان بانچه راضی میشوی از برای ایشان از جانب
نفس خود حکمة نافعة حکما کفته اند اساس بنیان عدل
حکام آنست که هر قضیهٔ که واقع شود فرض کنند که خود
رعیت اند و حاکم دیگری پس هر چه بر نفس خود جایز ندارند
بر دیگران نیز روا ندارند سیم انصاف دادن مردمان
از اهل و اقارب خود و از انکسانی که او را میل و خواهشی
بجانب ایشان بوده باشد و این معنی عبارتست از انست که در
قضایایی که میانه ایشان و رعیت واقع شود قانون سویت
و عدل را مراعات نموده میل بجانب ایشان ننماید و ایشانرا

در تعدی و زیادتی بر رعیت ممکن ندارد. و در اجرای حدود
و احکام دینی مثل سایر رعیت دانسته مزیت نگذارد چنانچه
در حکم طریفه حضرت امام البررة صلوات الله و سلامه علیه
مذکورست ساو بین عشیرتك و رعیتك و لا تبذل دینك
لقرابتك فانك احق به منهم سویت نمای میانه عشیرت خود
و رعیت خود و بذل مکن دین خود را از برای خویشان خود
پس بدرستی که تو سزاوارتری بدین خود از ایشان. پس باید
که خبیر عاقبت اندیش آخرت خویش را صرف تحصیل دنیای
خویشان ننماید و راه مضرت خود را بجهت منفعت ایشان نه
پیماید زیرا که هیچ یك از اقارب و عشایر در عقبی او را دستگیر
نتواند نمود. و عقدهٔ از کار او در روز جزا نتواند کشود.
چنانچه حق سبحانه و تعالی در کتاب مجید فرموده لَنْ تَنْفَعَكُمْ
أَرْحَامُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ نفع نمیرسانند
بشما خویشان شما و نه فرزندان شما در روز قیامت. و فرموده
الْأَخِلَّاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ دوستان
در روز قیامت بعضی از ایشان مر بعضی را دشمن اند مگر
پرهیزکاران من ملوك الكلام گویند یکی از ملوك را فرزندی
بود که او را بغایت دوست داشتی روزی از وی نسبت
بیکی از رعایا تعدی بظهور آمدی آن شخص خود را بپادشاه
رسانیده حقیقت تعدی پادشاهزاده را بعرض رسانید
پادشاه اولاً سجدهٔ شکر الهی بجای آورده گفت سپاس مر
خدای را که ادنی رعیت من عرض شکایتی که از فرزند من
دارد باسانی بمن میتواند نمود بعد از ان آن شخص را تسلی
نموده فرزند خود را طلبید و گفت ای فرزند چنانچه من از
برای دنیای تو در کارم تو از برای آخرت من در کار باش.
و رخسار سلطنت و پادشاهی مرا بناخن بی اعتدالی مخراش.
چون در آنجهان دست مظلومی را از دامن من کوتاه نتوانی
ساخت. باری در ینجهان دست درازی نسبت برعیت

من منمای؛ و باب ظلمی که سالهاست که بر روی ایشان بسته
بدست تعدی مگشای؛ اگر نه این بودی که این حرکت
نخستین لغزشی است که از تو وقوع یافته هر آینه ترا از مسند
فرزندی انداختمی؛ و مورد عبرت دیگران ساختمی

تتمیم

بعد از انکه آنحضرت والی را برعایت جانب انصاف نسبت
بنفس خود و اقارب و انساب و مخصوصان خود امر فرموده اند
در مقام تحذیر و تخویف وی از مخالفت آن بیان اینمعنی نموده اند
که اگر والی در مراعات شیوهٔ انصاف بطریقی که مذکور
شد تهاون نماید ظلم بر بندگان خدای سبحانه نموده خواهد
بود و هر کس ظلم بر عباد الله نماید خدای عزّ و جلّ خصم او
گردد و هر کس خدای عزّ و جلّ خصم او باشد حجّت او در هنگام
حاجت باطل و عاقبت کار او بدشمنی خدای عزّ شانه آیل
گردد تا وقتی که از کردهٔ خود پشیمان و نادم گشته توبه و انابت
نماید؛ و کفّ استغاثه و استغفار بدرگاه ملک غفّار بامید

عفو و مرحمت گشاید؛ زیرا که نیست از برای تغییر نعمت و
تعجیل عقوبت خدای تبارک و تعالی سببی قوی‌تر از سلوک
بوادی مظلمهٔ ظلم و عدوان؛ و عدول از جادهٔ مستقیمهٔ عدل
و احسان بجهت آنکه خدای سبحانه شنونده شکوهٔ مظلومان
و دانندهٔ کردهٔ ظالمان است؛ پس بعدل میانه ایشان حکم
فرماید؛ و تغییر نعمت خود از ستمکار نموده او را عقوبت نماید

تحذیر عن الظلم ظلم حجابی است ظلمانی میانه خلق و حق
که جز برفع آن بحر پر مرحمت و رضوان حضرت ربّ العزّت
نتوان رسید؛ و بدون کشف آن در هیچ وقت و زمان بار امانت
حکومت را بدوش همّت نتوان کشید؛ خدای سبحانه و تعالی
در کتاب کریم فرموده وَاللهُ لا یُحِبُّ الظّالِمِینَ و خدای
دوست نمیدارد ستمکاران را؛ و از حضرت سید البشر صلی
الله علیه و آله روایت شده که فرمود اتّقوا الظُّلْمَ فانّه ظلمات
یوم القیمة بپرهیزید از ظلم پس بدرستی که ظلم ظلمتها است

در روز قیامت و از حضرت امام صادق و راهنمای
خلایق علیه الصلاة والسلام مرویست که فرمود من
ظلم مظلمة اخذ بها فی نفسه او فی ماله او فی ولده هر کس
اقدام نماید بستمی گرفتار میشود بسبب آن ستم در نفس خود یا در
مال خود یا در فرزند خود و از حضرت امام باقر و نور
باهر علیه اشرف الصلاة والسلام مرویست که فرمود ما
یاخذ المظلوم من دین الظالم اکثر مما یاخذ الظالم من دنیا
المظلوم آنچه میگیرد مظلوم از دین ظالم بیشترست از آنچه
میگیرد ظالم از دنیای مظلوم **کلام لطیف** یکی از ظلمه
عمال بنی امیه مردی بیگناه را در معرض تهدید و تخویف
در آورده باو گفت زود باشد که تورا بقتل رسانم و اولاد
تورا اسیر کنم و مال تورا بگیرم آنمرد در جواب گفت و زود
باشد که من دین تورا غارت کنم و آخرت تورا خراب نمایم
و خدای سبحانه را با تو دشمن سازم **من محاسن الحکم** حکما

گفته

گفته اند هر عاملی که ظلم را شعار خود سازد عالمی را در
ورطهٔ هلاک اندازد و هر حاکمی که چشم از حق بپوشد
در تخریب بنیان دولت خویش کوشد و یکی از عمال از دانائی
وصیتی طلبید گفت ظلم بر بندگان خدای سبحانه روا مدار
که تیرهای سحری خطا نمیشود خصوص آنچه از دلهای شکسته
برون آمده باشد و حکیمی حاکمی را پند داده گفت زنهار
بظلم و ستمکاری اقدام منمای که هم در دنیا موجب مواخذه
و بازخواست سلطانی و هم در عقبی مورث عقوبت و
عذاب ربانی است و از سخنان بعضی از ملوک است
مرا شرم می آید که ستم کنم بر کسی که او را یاری دهنده غیر
خدای سبحانه نبوده باشد و یکی از پادشاهان گفته
که من امیدوارم بدعای مظلومی که او را اعانت کرده ام
بقدری که میترسم از دعای ضعیفی که برو ظلم نموده ام
و منقولست که انوشیروان را معلمی بود که در ایام صغر

بتعلیم وتادیب او قیام نمودی روزی معلم او را بدون تقصیری
آزار نمود انوشیروان اینمعنی را در دل ذخیره کرده چون بمرتبه
سلطنت و پادشاهی رسید روزی معلم را طلبیده از وی پرسید
که چه چیز ترا بران داشت که در روزی از روزهایی که بتعلیم
من قیام داشتی بر من ظلم نمودی و مرا بی تقصیر مورد آزار
ساختی معلم گفت ای ملک چون امید آن داشتم که تو بعد
از بلد بمرتبه پادشاهی برسی خواستم که ترا طعم ظلم بچشانم
تا در ایام سلطنت بظلم اقدام ننمایی و طریق عدل و شفقت
نسبت بخلق مسلوک داری انوشیروان او را بر اینمعنی تحسین
بسیار نمود

تحریض علی العدل

عدل نوری است روشن که جز
بفروغ آن امر سلطنت و فرمانروایی نتوان نمود. و رکنی است
محکم که قواعد حکومت و پیشوایی جز بران بنا نتوان نمود.
حصول کرامت جاودانی برعایت آن منوط. و نیل محبت
ربانی باقامت آن مربوط است. حق سبحانه وتعالی در کلام
مجید فرموده اِنَّ اللّهَ یُحِبُّ المُقسِطِینَ یعنی که خدای دوست
میدارد عدالت کنندگان را. و از حضرت سید الانبیا صلی الله
علیه وآله روایت شده که فرمود عدل ساعة خیر من عبادة
سبعین سنة عدالت نمودن در یکساعت بهتر است از عبادت
کردن در هفتاد سال. و از آنحضرت صلی الله علیه وآله
نیز مرویست که فرمود اقرب الناس الی الله سبحانه من عمل
بالعدل نزدیکترین مردمان برحمت خدای سبحانه آنکسی است
که عمل کند بعدالت. و از حضرت امام المتقین صلوات الله
وسلامه علیه مرویست که فرمود لیس ثواب عند الله سبحانه
اعظم من ثواب السلطان العادل نیست هیچ ثوابی نزد خدای سبحانه
بزرگتر از ثواب سلطان عادل. و از کلمات عادله آنحضرت
است من عمل بالعدل حصن الله ملکه هر کس عمل کند
بعدالت نگاهدارد خدای ملک او را. و از حضرت امام صادق
وکاشف استار حقایق، علیه اشرف الصلاة والسلام مرویست

که فرمود اتقوا الله واعدلوا فانکم تعیبون علی قوم لا یعدلون
بترسید از خدای و عدالت کنید در میان مردم پس بدرستی
که شما عیب میکنید بر گروهی که عدالت نمیکنند **حکمت نافعه**
حکما گفته اند از برای حسن افاضهٔ عدل همین معنی کافیست
که کلمهٔ جمیع اهل عقل از فرق مختلفهٔ بنی آدم بر فضیلت و
شرافت آن متفق و سلسلهٔ تمدن و تعیش نوع انسان در
اقطاع و اقطار عالم ببرکت اقامت آن منتظم و متسق است
و بزرگی گفته سر آنکه در حدیث ورود یافته که عدالت
یکساعت در میزان اعمال ارجح است از عبادت هشتاد سال
آنست که نتیجهٔ عبادت جز بنفس عابد نرسد و فایدهٔ عدل بخاص
و عام و خرد و بزرگ عاید گردد و از بعضی اعلام نقل کرده اند
که گفته اگر من دانم که یک دعای من باستجابت مقرون خواهد
بود آن دعا را در حق پادشاه کنم که خدای سبحانه او را بعدل
مایل سازد زیرا که نفع آن بعموم خلایق خواهد رسید و هر دعای

دیگر که نفعش ببعضی مردم عاید خواهد شد و از سخنان بعضی
اکابر است خدای سبحانه بمقتضای حکمت بالغه ملوک را بلذت
عدل که هیچ لذتی از لذات دنیا با آن برابری نمیکند اختصاص
داده تا ایشان بسایر لذات میل نکرده باین یک لذت اکتفا نمایند
زیرا که چون نفوس ملوک بمزید قوت و شرافت آراسته است
میل نمی نمایند مگر بچیزی که در نظر عقل شریفتر و در میزان
اعتبار سنگین تر باشد و یکی از بزرگان بفرمانروایی گفت
ای ملک چون خدای سبحانه ترا مملکتی عظیم ارزانی داشته
و تاج سلطنت و فرمانروایی بر سر گذاشته باید که شکر این نعمت
عظمی بجای آوری تا خدای سبحانه آنرا زیاده نماید زیرا که
زیادتی نعمت بادای شکرگزاری منعم مقرون است و شکری
که در برابر چنین نعمتی بزرگ جلوه تواند نمود جز اقامت مراسم
عدل و احسان که نفع آن بعموم خلق الله میرسد نتواند بود
و یکی از پادشاهان از حکیمی وصیتی طلبید حکیم گفت ای ملک

چنانچه در دنیا خدای سبحانه ترا پادشاهی داده سعی کن که در
آخرت نیز ترا مرتبه پادشاهی ارزانی دارد تا حال دنیا و آخرت
تو یکسان باشد پادشاه گفت این معنی چگونه دست دهد گفت
برعایت شیوهٔ عدالت نسبت بخلق زیرا که چون در دنیا با
خلق عدل نمایی ایشان در آخرت همگی بتو گرویده اظهار رضامندی
و خوشنودی نمایند و چون خدای سبحانه بندگان خود را که در
دنیا بتو سپرده راضی و خشنود بیند از تو راضی و خشنود گردد
و بدرجهٔ عالیه کرامت رساند **مِن ملوك الكلام** از اسکندر
منقولست که میگفته من روزی را که دوان بدادرسی مظلومی
مشغول نکردم از عمر خود حساب نمی نمایم ۵ و از سخنان بعضی
ملوك است لذت ما پادشاهان منحصر است در عدل نمودن
زیرا که در لذتهای دیگر سایر رعایا با ما شریکند ۵ و گویند
که یکی از اعاظم ملوك که همگی اوقات خود را صرف دادرسی
مظلومان می نمود گفتند چرا اینقدر رنج بخود میرسانی ۰

و اوقات خود را بعیش و راحت نمیگذرانی ۰ پادشاه در جواب
گفت عجب میدانم از شما که باین سخن زبان گشایید من چگونه
پادشاهی را که هیچ کس غیر من قیام بآن نتواند نمود بگذارم و
بچیزی که همه خلق را بآسانی میسر است اشتغال نمایم ۵ و از
سخنان انوشیروان است مملکت را بعدل باید نگاه داشت زیرا
که عدل حصاریست محکم که نه آب آنرا از پای درآورد و
نه آتش در آن کارگر شود و نه منجنیق آنرا خراب سازد ۵
و از محاسن سخنان او شمرده اند پادشاهی میسر نیست مگر
بلشکر و لشکر جمع نگردد مگر بمال و مال حاصل نشود مگر
از مملکت و مملکت نظام نیابد مگر برعیت و رعیت تحصیل
نتوان نمود مگر بعدالت ۵ و گویند یکی از ملوك که همواره
بتعمیر دلهای مردمان قیام نمودی بسیار معمر و کهن سال گردیده
بود چنانچه مردم آن زمان از درازی عمر او تعجب مینمودند در
آخر عمر خود فرزند خود را طلب نموده باو وصیت کرد که ای

فرزند زندگانی بسیار عزیز است و آنرا بجز این و ذخایر دنیا
نتوان خرید بلکه بیک چیز خریداری آن میسر است چون رفتن
من نزدیک شده میخواهم آنرا بتو بگویم تا چنانچه من زندگانی
خود را بآن خریده ام تو نیز زندگانی خود را بآن خریداری نمایی
فرزند گفت ای پدر انچه فرمایی بسمع اطاعت پذیرم پادشاه
گفت ای فرزند بدان که زندگانی را قیمتی سوی عدالت نیست
و بچیزی دیگر خریداری آن میسر نشود زیرا که چون عدالت نمودی
خلق همه زندگانی ترا از خدای سبحانه میخواهند و در میان ایشان
دوستان خدا بسیار اند و خدای سبحانه دعوت دوستان خود را
رد نمی نماید بعد از ان فرمود که این سخن را بر لوح طلا نقش
کردند و بفرزند خود سپرد در مجالس الآثار آورده اند
که یکی از قیاصره روم فرمود که نامهایی که ملوک و پادشاهان
اطراف و اقطار با آبا و اجداد او نوشته اند یکجا جمع نموده بنظر
او رسانند چون نامها را در کتابی نوشته بنظر او رسانیدند مشغول

بمطالعه آنها گردید روزی در اثناء مطالعه چند نامه از پادشاه
فرنگ بنظر او رسید که با آبا و اجداد او نوشته بود و از آنجا معلوم
نمود که زمان سلطنت آن پادشاه آنقدر امتداد یافته که
چند کس از آبا و اجداد او پادشاهی کرده بودند اینمعنی موجب
تعجب قیصر گردیده از اعیان سلطنت خود از سبب اینمعنی
سؤال کرد ایشان بعرض رسانیدند که ما میدانیم که ملوک
فرنگ را در پادشاهی پایندگی هست و عمر ایشان دراز میباشد
لیکن جهت آن بر ما ظاهر نیست قیصر فرمود که ما را بجهت
تحقیق و تفتیش اینمعنی فرستادن ایلچی بآن دیار در کار است
پس ایلچی تعیین کرد و نامه بپادشاه فرنگ نوشته در طی آن
از سبب پایندگی دولت و درازی عمر ملوک انجا سؤال نمود
ایلچی روانه مقصد گردیده چون وارد بلاد فرنگ شد و
پادشاه انجا از رسیدن او آگاهی یافت او را ببارگاه خود
طلب نمود ایلچی بمجلس پادشاه فرنگ در آمده بعد از ادای

بخدمت نامه را رسانید پادشاه فرنگ نامه را خوانده بر سر بر
خود گذارد بعد از چند روز ایلچی بجهت طلب جواب نامه بارگاه
پادشاه آمده چون پادشاه او را دید گفت چنان مینماید که
بجهت جواب نامه قیصر آمده ایلچی گفت آری پادشاه گفت درختی
کهن سال در درب خانه ما هست هرگاه آن درخت از پای
در آید ما جواب نامه را نوشته بتو خواهیم سپرد که بقیصر رسانی
ایلچی چون اینمعنی را شنید بسیار ملول گشته با خود اندیشید
که درختی قوی که ریشهٔ آن چون اساس سلطنت پادشاهان
عادل در زمین محکم گشته چگونه بدون سببی از پای در
خواهد آمد بالضرورة اینمعنی را بر خود گوارا ساخته منتظر
افتادن آن درخت می بود اندک زمانی که برین گذشت
آن درخت بدون سببی از پای در آمد ایلچی چون ازینمعنی اطلاع
یافت نزد پادشاه آمده عرض نمود که درخت معهود از پای
در آمده اکنون باید که پادشاه بوعدهٔ خود وفا نموده جواب

نامه را بمن سپارد که بقیصر رسانم پادشاه گفت جواب نامه تو
همین است که بدیده بصیرت مشاهده نمودی هرگاه تو یک
نفس بودی و توجه نفس تو این کار کرد که درختی کهن سال را
از پای در آورد هرگاه نفوس خلقی کثیر متوجه امری باشد
چگونه خواهد بود بپادشاه خود عرض کن که با مردم طریق
عدل مسلوک داشته امرا و عمال و کارکنان خود را از ظلم
و ستم منع مینماییم و اگر احدی از ایشان جرأت بر ستمکاری نماید
او را مورد سیاست میسازیم و ازینجهت نفوس خلایق همه
متوجه درازی عمر و پایندگی دولت ماست و شما رعایت
جانب عدل ننموده ولاة و عمال خود را بر ظلم و ستم دست
میدهید و اگر کسی از یشان تعدی بر رعیت نماید او را تادیب
و تنبیه نمی نمایید و ازین راه نفوس مردمان متوجه تغییر دولت
و تقلیل مدت مملکت شماست لاجرم هر چه نفوس خلایق
بآن توجه یابد بجز وجود آید. و هر چیز که همت مردمان

بآن تعلق کیرد بر منصه ظهور جلوه نماید، پس ایلچی را رخصت
داده کفت میخواهم یک سخن دیکر از من بقیصر برسانی ایلچی کفت
کدامست آن سخن کفت بقیصر بکوی هر کس در تعمیر دولت
تو کوشد در تعمیر حال او بکوش و هر کس در تخریب دولت
تو کوشد در تخریب حال او بکوش که زبده و خلاصه قانون
پادشاهی همین است ایلچی از بلاد فرنک روانه خدمت قیصر کردید
نامه و پیغام را رسانید و قیصر آن سخنان را بسمع قبول اصغا
نموده دستور العمل مهام سلطنت کردانید تتمیم باید که ولاة
و حکام قناعت نکنند بانکه خود بر رعیت ظلم ننمایند
و نفس خویش را بزیور عدل و انصاف آرایند، بلکه باید ضبط
ولایت و سیاست مملکت بر وجهی نمایند که عموم خلق از
بیم ایشان ظلم بریکدیکر نتوانند نمود، و راه تعدی و تغلب
بقدم جسارت نتوانند پیمود، زیرا که هر چه در مملکت واقع
شود چون از قصور ضبط و سیاست ایشان بوده باشد

در روز قیامت از ایشان سؤال خواهند نمود چنانچه از
حضرت سید الاوصیا صلوات الله و سلامه علیه روایت
شده که فرمود اتقوا الله فی عباده و بلاده فانکم مسئولون
حتی عن البقاع و البهائم بپرهیزید و بترسید از خدای در
آزار رسانیدن به بندکان او و بناحق و خراب ساختن شهرهای
او بظلم و جور زیرا که شما پرسیده میشوید در روز قیامت
از هر چه نسبت بعباد و بلاد خدای عز و جل بجای آورده اید و بیابان و آبادانیها
حتی از بقعها و چهارپایان ۵ و آورده اند که عمر بن عبد
العزیز را بعد از وفات در خواب دیدند و از حال او سؤال
کردند کفت یکسال مرا از حریم مرحمت دور داشتند بجهت
انکه سوراخی در پلی بهم رسیده بوده و کوسفندی را پای در آن
سوراخ رفته مجروح شده بود با من عتاب کردند که چون
مصالح خلق در عهده اهتمام تو بود چرا در ضبط و نظم
امور تهاون کردی ۵ لاجرم باید که همکی همت فرمانروایان

مصروف بر آن بوده باشد که در مملکت ایشان هیچ یک از خاصان
و لشکریان و رعایا بر دیگری ظلم و تعدی نتواند نمود و
حصول این امر موقوف بر آنست که بقدر وسع و امکان
در تقویت و معونت ستم رسیدگان و تنبیه و تادیب ستمکاران
کوشند تا ظالمان از قهر و سطوت ایشان ترسکار و مظلومان
بلطف و رافت ایشان امیدوار بوده باشند چنانچه از حضرت
سید الوصیین صلوات الله و سلامه علیه مرویست که فرمود
الضعیف عندی قوی حتی انتصف له والقوی عندی ضعیف
حتی انتصف منه ضعیف نزد من قوی است تا آنکه بگیرم
داد او را از قوی و قوی نزد من ضعیف است تا آنکه بگیرم
از او داد ضعیف و گویند ارسطو با سکندر وصیت کرد که
باید ضعفا از تو در امن باشند تا عرض حاجت خود توانند
کرد و اقویا از تو در بیم باشند تا اقدام بظلم نتوانند نمود
و یکی از ملوک را پرسیدند که چه چیز دوسترین چیزهاست

نزد تو ای ملک گفت هیچ دوستر از آن ندارم که شب ضعفا و
ستم رسیدگان از من در امن باشند و اقویا و ستمکاران در بیم
و حکما گفته اند بدترین ولاة آنکسی است که بیگناهان از و در
بیم و گناهکاران از و ایمن باشند **فی حسن الرعی والسیاسة** آورده اند
که سلطان ملکشاه سلجوقی روزی بر کنار زاینده رود شکار
میکرد زمانی بجهت استراحت در مرغزاری فرود آمد از
ملازمان او غلامی که حاجب خاص بود بدهی در آمده
گاوی دید بر کنار جوئی میچرید بفرمود تا آنرا ذبح کردند و قدری
گوشت از وی کباب کردند و آن گاو از آن عجوزه بود که معیشت
او با چهار یتیم که داشت از شیر او حاصل میشد چون از آن قصه
خبردار شد از خود بیخبر گشت بیامد بر سر پلی که گذرگاه سلطان
بود منتظر بنشست تا طنطنه دولت ملکشاهی رسید برجست
و عنان مرکب سلطان بگرفت همان غلام حاجب تازیانه
بر او زد و خواست که او را منع کند سلطان گفت که بگذار

که مظلوم و بیچاره می نماید تا بنگرم که تظلّم او چیست و داد او از دست کیست پس روی به پیرزن آورد که سخن گوی پیرزن بحکم آنکه زبان مظلوم دراز است و دستش کوتاه زبان بگشاد که ای پسر ارسلان اگر داد من بر سر پل زاینده رود ندهی بعزّت و جلال الحدیث که بر سر پل صراط تا انصاف خود از تو نستانم دست مخاصمت از دامن تو کوتاه نکنم نیک اندیشه کن که ازین دو سر پل کدام اختیار میکنی سلطان از مهابت این سخن پیاده شد و گفت زنهار ای مادر من طاقت جواب آن سر پل ندارم که بر تو ستم کرده است صورت حال باز نمای تا داد تو از و بستانم پیرزن گفت ای ملک همین غلام که بحضور تو تازیانه عقوبت بر سر من کشید چشم عیش مرا مکدر ساخته است و گاوی که معیشت ایتام از شیر او مهیا شدی بکشته و کباب کرده سلطان ملکشاه بفرمود تا غلام را عقوبت کردند و عوض ماده گاو او هفتاد گاو از حلالترین وجهی بدو دادند و

بعد از چندگاه که سلطان وفات یافت پیرزن هنوز در حیات بود نیم شبی بسر قبر او آمد و روی نیاز بقبله دعا آورده گفت الهی این بنده تو که درین خاکست وقتی که من درمانده بودم دست من گرفت حالی او درمانده است تو بکرم دستگیری او کن من بیچاره بودم او با ضعف مخلوقیت خویش بر من بخشود این زمان او بیچاره است تو با قوت خالقیت خود بر او ببخشای یکی از جمله عبّاد سلطان را بخواب دیده از و پرسید که خدای سبحانه با تو چه کرد گفت اگر دعای پیرزن دادخواه بفریاد من نرسیدی از چنگال عقاب عقوبت خلاصی ممکن نبودی

و هم ازین کویند ترکی سپاهی از جمله لشکریان سلطان محمود در گوشه تختگاه غزنین بود. نیم شبی بخانه درویشی شتافت. و بعنف و تعدّی آن بیچاره را از خانه خود آواره ساخت. و اهل بیت او را جبراً تصرف نمود آن درویش دلریش سراسیمه گشته بدادخواهی بدرگاه پادشاه شتافت. اتفاقا

سلطان را در آنوقت چون بخت مقبلان بیدار یافت و شمه از
قصه پر غصه خود تقریر نمود سلطان از استماع آن شکایت
پر نکایت چون شمع برافروخته گریان گشت و بغایت متاثر
گردید و آن ستم رسیده را با فاضه عدالت مستظهر و امیدوار
گردانید و گفت اگر دیگر بار آن نابکار باین قباحت اقدام نماید
مرا خبردار گردان تا دفع شر او نمایم درویش بخانه خود روان
گردید بعد از سه شب باز آن تیره روزگار بخانه آن بیچاره آمد
آن غم دیده همان لحظه بدرگاه پادشاه شتابید و صاحب تاج
و تخت را از حقیقت حال آگاه گردانید سلطان فی الفور با
معدودی چند از مخصوصان بخانه آن مرد شتافت و آن ظالم
ستمکار را در انجا یافت در ساعت درویش را با طفای سراج
مامور گردانید و شعله شرار حیات آن سرحلقه اشرار را بآب
تیغ سیاست فرو نشانید بعد از آن چراغ طلبید و روی مقتول
را دید و سجده شکر بجای آورد بعد از آن بآن درویش گفت

کد از جنس خوردنی هر چه داری بیاور آن فقیر قدری نان
جو و سرکه نزد سلطان آورد سلطان برغبت تمام از آن خشک
نان تناول فرمود و بعد از رفع سفره میزبان عذرخواهی نمود
و اراده رفتن کرد آن درویش زبان بدعا و ثنای آن سلطان
عاقبت محمود گشوده از روی ابتهال و تضرع سوال کرد که
موجب نشانیدن چراغ در اول و طلبیدن آن در آخر و
دیدن روی آن شخص و بجای آوردن شکر و رغبت کردن بنان
خشک چه بود سلطان در جواب او گفت که چون این قضیه
از تو مسموع شد بخاطرم رسید که بغیر از اولاد من دیگری
را این جرأت نخواهد بود که باین امر شنیع اقدام نماید انکه
حکم بنشانیدن چراغ واقع شد بنابران بود که مبادا او
فرزند من باشد چون روی او را به بینم محبت پدری مرا
از دفع او مانع آید و خلاف عدالتی از من وقوع یابد چون
بعد از دیدن روی او معلوم شد که بیگانه است بشکرانه

سجده کردم و چون ازان شب که این خبر بمن رسانیدی تا
حال از غم و غصه چیزی نخورده بودم لاجرم خوردنی
طلبیدم و تسکین جوع نمودم خاتم هر کاه نیت ملوك و
پادشاهان و امرا و حکام و کارکنان ایشان مصروف با فاضه
آثار عدل و ازاحهٔ رسوم ظلم بوده باشد صورت اینمعنی در
مرآت حصول باحسن وجهی جلوه ظهور نماید و بمحض حسن
نیت و صدق طویت ایشان حق سبحانه و تعالی بر روی خلق
ابواب نعمت و رحمت کشاید و از ظرایف حکم حضرت
سید الاوصیا صلوات الله و سلامه علیه است استغن عن
العدل فی الرعیة بحسن النیة بی نیاز شو از عدل نمودن
در میان رعیت به نیکوئی نیت یعنی چون نیت تو خیر باشد
ظلم در میان رعیت کم واقع شود پس حاجت تو بعدل کار
فرمودن کمتر کردد و از انجمله است اذا تغیرت نیة
السلطان تغیر الزمان چون تغییر یابد نیت پادشاه تغییر

یابد روزکار و حکما کفته اند هر کاه باطن پادشاهان نیکو
باشد ظاهر خلق نیکو کردد زیرا که باطن نیکو بمنزلهٔ چراغیست
روشن که از جای خود حرکت نیابد و پرتو آن بهر جای و
مکان تابد و کویند که یکی از ملوك هند از بزرکی پرسید
آیا ممکن است که پادشاهی نیکی او بهمه خلق الله رسد آن
بزرك کفت ممکن است لیکن نه بدست و نه بزبان و نه
بمال بلکه بدل زیرا که چون در دل خیر همه خلق الله خواهد
پس نیکی بهمه ایشان رسانیده باشد و کویند که در زمان
خلافت عمر بن عبد العزیز شبانی در حوالی کوفه بود که هرکز
از کرکان بکوسفندان او ضرری نرسیدی شبی کرکی چند
بکوسفندان او روی کذاشته چند کوسفند او را ضایع کردند
چون صبح شد و شبان برین حال اطلاع یافت بهم بر آمد و خود
کفت من چنین می یابم که عمر بن عبد العزیز درین شب وفات
یافته کفتند از چه راه میکوئی این را کفت ازین راه که چون

نیت او خیر بود از انوقت که خلیفه کرد بده تا امشب هرگز از گرگ
بگوسفندان من گزندی نرسیده بود اتفاقا بعد از چند روز خبر
وفات عمر بن عبد العزیز بانجا رسید چون حساب کردند در همان
شب وفات یافته بود **تمثیل** شبانی را دیدند که در میان
گوسفندان او گرگان بودند و آسیبی بگوسفندان او نمیرسانیدند
گفتند ای شبان از چه زمان گرگان با گوسفندان تو صلح نموده اند
گفت از آنوقت که شبان با خدای سبحانه صلح نمود **ذکر آثار**
حُسْن النیّة وخُبثها آورده اند که قباد پادشاه روزی
در شکار از لشکر جدا افتاد و هوا گرم شد و از تشنگی بیطاقت
گشت هر طرف مینگریست و سایه و سرچشمه میطلبید از دور
سیاهی بنظرش در آمد مرکب بدانطرف راند خیمه کهنه دید در
میان بادیه زده اند و پیر زنی با دختر خود در میان آن نشسته
چون قباد برسید آن زن از خیمه بیرون دوید و عنانش گرفته فرود
آورد و ماحضری که داشت پیش او گذاشت قباد تناول نمود

وآبی بیاشامید خواب برو غلبه کرد چون از خواب برامد
بیگاه شده بود شب همانجا اقامت نمود نماز شام گاوی
از صحرا بیامد و دختر آن زال آنرا بدوشید شیر بسیار حاصل
شد چنانچه قباد را عجب آمد و با خود گفت اینجماعت بجهت
آن در صحرا نشسته اند تا کسی بر سر ایشان اطلاع نیابد هر
روز قدری بسیار شیر از گاوی میگیرند اگر هفته یکروز
بسلطان دهند مال ایشان را خللی نمیرسد و خزانه را توفیر
حاصل میشود نیت کرد که چون بدار الملک رسد آن مواضعه
بر رعیت نهد چون صباح شد دختر گاو را بدوشید و
فریاد براورد و پیش مادر دوید که ای مادر روی بدعا
آور که پادشاه ما نیت ظلم کرده است قباد تعجب نمود و
گفت از چه دانستی گفت هر بامداد گاو ما بسیار شیر دادی
امروز اینقدر بیش نداد هر گاه که پادشاه نیت بد کند حق
سبحانه وتعالی برکت بردارد قباد گفت راست گفتی و آن

نیت از دل دور کرد و گفت بر سر کاو خویش رو و آنرا بار دیگر
بدوش دختر برخواست و دیگر باره کاو را بدوشید شیر
بسیار حاصل شد بار دیگر پیش مادر دوید و مژدهٔ نیکو نیتی
پادشاه بوی رسانید ۵ و در همین معنی نقل کرده اند از بهرام
گور که وقتی در هوای گرم بدر باغی رسید پیری که باغبانی
انجا کردی حاضر بود گفت ای پیر درین باغ انار هست گفت
آری بهرام فرمود که قدحی آب انار بیار پیر برفت و فی الحال
قدحی پر آب انار کرده بیرون آورد بهرام بیاشامید و گفت ای
پیر سالی ازین باغ چند حاصل میکنی گفت سیصد دینار
گفت بدیوان خراج چه میدهی گفت پادشاه ما از جهت
درخت مالی نمیگیرد بهرام با خود اندیشه کرد که در مملکت
من باغ بسیار و درخت بیشمار است اگر از حاصل باغ نیز
ده یك بدیوان دهند مبلغی حاصل میشود و رعیت را نیز
چندان زیانی نمیرسد بعد ازین بفرمایم تا خراج از محصول

باغات نیز بگیرند پس باغبان را گفت قدحی دیگر آب انار بیار
باغبان رفت و پس از مدتی قدحی آب انار آورد بهرام گفت
ای پیر نوبت اول رفتی و زود امدی و این نوبت انتظار بسیار
دادی و برابر آن آب نیاوردی پیر ندانست که آن سوار
بهرام است گفت ای جوان گناه از من نبود از پادشاه بود
که درین وقت نیت خود را تغییر داده و اندیشه ظلم نموده
لاجرم برکت از میوه بیرون رفته من نوبت اول از یك انار آنهمه
آب گرفتم و این نوبت از ده انار برابر آن حاصل نشد بهرام ازین
سخن متاثر گشت و آن اندیشه را از دل بیرون کرده گفت
ای پیر یکبار دیگر مقداری آب انار بیاور پیر بباغ درون
رفت و بزودی بیرون آمد و قدحی پر از آب انار بدست
بهرام داد و گفت ای سوار عجب حالیست که باز پادشاه ما
نیت ظلم را تغییر داده و فی الحال اثر برکت ظاهر شد از یك
انار اینهمه آب حاصل گشت بهرام صورت حال با پیر درمیان

نهاد وقصد نیت خود و تغییر آنرا باز کفت واین اثر بر صفحه
روزکار باقی ماند تا سلاطین ازان پند پذیر شوند و نیت بر
صلاح رعیت مصروف دارند **مقالهٔ منهم** ولیکن
احب الامور الیك اوسطها فی الحق واعمها فی العدل و
اجمعها لرضی الرعیة فان سخط العامة یجحف برضی الخاصة
وان سخط الخاصة یغتفر مع رضی العامة ولیس احدٌ من
الرعیة اثقل علی الوالی مؤنة فی الرخاء واقل معونة له فی
البلاء واکره للانصاف واسأل بالالحاف واقل شکراً
عند الاعطاء وابطأ عذراً عند المنع واضعف صبراً عند
ملمات الدهر من اهل الخاصة وانما عمود الدین وجماع
المسلمین والعدة للاعداء العامة من الامة فلیکن صغوك
لهم ومیلك معهم **تبیین** امر فرموده آنحضرت والی را
درین مقاله بدو چیز **اول** انکه همت بر مراعات امری کمارد
که بطریقهٔ حق وصواب که واسطهٔ میانه طرف تفریط و

حد افراط است اقرب وامیل ودر مراعات قانون سویت
وعدالت وملاحظه رضا وخشنودی طبقات رعیت اعم
واشمل بوده باشد زیرا که اکر خاصه را باستماله واسترضا
مخصوص سازد دلهای عامه ازو برمند وبرضامندی خاصه
تلافی وتدارك آن نشود **حکمة** حکما کفته اند والی بمنزله
ابر بارنده است وچون اثر فیض ابر بارنده بهمه بقعها وزمینها
میرسد وهیچ کوشه وسر زمینی از نزول باران آن بی بهره نمی
ماند باید که اثر عدل والی نیز بهمه رعیت از خاص وعام
فراخور مرتبه هر یك عاید کشته هیچ یك از اصناف خلق از
فواید مرحمت او محروم وبی نصیب نباشند زیرا که از
نواختن خواص وبی بهره ساختن عوام مفاسد بسیار
ناشی میشود **دوم** انکه میل بجانب عامه نموده در استرضا
واستمالت قلوب ایشان کوشد وخلل ناخشنودی خاصه
را بخشنودی ایشان پوشد زیرا که ایشان بمنزله ستون

دین و نظام امور مسلمین اندکی معونت این زمره بناء اسلام
استحکام نیابد و بدون جمعیت این فرقه شمل دشمنان دین
تفرق نپذیرد پس والی را تقویت جانب ایشان لازم و
از تقویت حقوق اینطایفه احتراز مختم است **حکمة** حکما
گفته اند عامه بمنزله اساس خانه است و خاصه بمثابه سقف
و دیوارها و چون اساس خانه تزلزل یابد سقف و دیوارها
روی بخرابی گذارد و بجهت تقریر و تبیین اینمعنی انحضرت
خاصه را بهفت خصلت که مثمر قلت عنایت و اهتمام والی
بشان ایشان است وصف فرموده اند **اول** انکه در وقت
آسانی کار و گشادگی احوال مؤنت ایشان بر والی سنگین
است و امور شاقه بر والی حمل می نمایند و توقعات بسیار دارند
دوم انکه در وقت دشواری کار و تنگی احوال والی ا
معونت و یاری که از ایشان آید نمی نمایند و دست از دستگیری
و مددکاری او میکشند **سیم** انکه رعایت انصاف و عدل

را مکروه میشمارند **چهارم** انکه بمبالغه و الحاح از والی
چیزها میطلبند و طمعهای بسیار او مینمایند **پنجم** انکه
چون والی ایشانرا بعطایای خود نوازد در قیام بشکرگزاری
او تهاون می ورزند **ششم** انکه چون از عطایای والی
چیزی بایشان نرسد و والی در مقام عذرخواهی در آید
عذر او را قبول نمیکنند **هفتم** انکه در وقت نزول حوادث
روزگار از طریق صبر و شکیبایی عدول مینمایند **مقاله
دهم** و لیکن ابعد رعیتک منک و اشنأهم عندک اطلبهم
لمعایب الناس فان فی الناس عیوبا الوالی احق من سترها
فلا تکشفن عما غاب عنک منها فانما علیک تطهیر ما ظهر لک
والله یحکم علی ما غاب عنک فاستر العورة ما استطعت
یستر الله منک ما تحب ستره من رعیتک **تبیین** امر
فرموده آنحضرت والی را در ینمقاله بانکه از خود دور
سازد و بدل دشمن دارد کسی را که بجستجوی عیبهای مردمان

و بجفو و میل بیشتر
رغبت مینمایند
۳

قیام مینماید، وزبان بمذمت وبدگویی ایشان میکشاید، زیرا
که در مردم عیبها میباشد که والی بپوشانیدن آنها اولی واحق
است از سایر خلق وعیب جویی مردم بلحوق وبال دنیا و
عقبی مقرون، وصاحب این خصلت نزد خدای سبحانه و
خلق مذموم ومطعون است، حق جل شانه درکتاب مجید
فرموده اِنَّ الَّذِینَ یُحِبُّونَ اَن تَشِیعَ الفَاحِشَةُ فِی الَّذِینَ آمَنُوا لَهُم
عَذَابٌ اَلِیمٌ فِی الدُّنیَا وَالآخِرَةِ بدرستی که آنانی که میخواهند
که شایع شود کار بد وناشایسته درشان آنکسانی که ایمان
آورده اند مرایشانراست عذابی دردناک در دنیا وآخرت ٥
واز حضرت سید الانبیا صلی الله علیه وآله مرویست
که فرمود یا معشر من اسلم بلسانه ولم یخلص الایمان الی قلبه
لا تذموا المسلمین ولا تتبعوا عوراتهم فانه من تتبع عوراتهم
تتبع الله عورته ومن تتبع الله عورته یفضحه ولو فی بیته
ای کروهی که اسلام آورده اند بزبان خود ونرسیده است

ایمان بدل ایشان بدگویی منمایید مسلمانان را وجستجو مکنید
عیبهای ایشانرا پس بدرستی که هرکس جستجو کند عیبهای مسلمانانرا
جستجو نماید خدای عیب اورا وهرکس جستجو نماید خدای عیب
اورا رسوا سازد اورا اگرچه درمیان خانه خودش باشد ٥
واز حضرت امام صادق، ومقتدای خلایق علیه افضل
الصلاة والسلام مرویست که فرمود من روی علی اخیه
المؤمن روایة یرید بها شینه وهدم مروته لیسقط من
اعین الناس اخرجه الله عز وجل من ولایته الی ولایة
الشیطان هرکس که روایت کند بر برادر مؤمن خود روایتی
که مراد او ازان روایت آشکار شدن عیب او وبرهم زدن
مروت او بوده باشد تا او در نظر مردم خوار گردد اخراج
نماید خدای عز وجل اورا از دوستی خود ودر آید در دوستی
شیطان **نقل کلام** بعضی از اعلام درین مقام گفته
که چون اراده حق سبحانه وتعالی از غایت لطف ورحمت

باظهار طاعت و ستر معصیت بندکان خود تعلق کرفته پس
هر کس چشم از بیمعنی پوشد و در اشاعه عیوب و اذاعه ذنوب
خلق الله کوشد در ظاهر و باطن خود را در معرض معاتبه
و مقام محادهٔ خدای تبارک و تعالی در آورده خواهد
بود عصمنا الله تعالی من ذلک پس باید که والی در مقام
تفحص و جستجوی بدیهای نهانی خلق نبوده باشد زیرا که
اورا تدارک و اصلاح آنچه از احوال ایشان بر او ظاهر و
آشکار باشد در کارست و حکم بر امور نهانی و احوال باطن
خلق مر خدای تبارک و تعالی راست طعن ظاهر نقل
کرده اند که در ایامی که عمر بن الخطاب بخلاف حق و صواب
متولی امر خلافت بود شخصی باو رسانید که جمعی در خانه خود
بامری ناشایسته قیام دارند عمر از غایت حرص بر تجسس
عیوب و تفحص ذنوب خلق بخانه ایشان شتافته درب
خانه را بسته دید از دیوار بر آمده بر آنجماعت داخل کردید

وفی الفور زبان بقدح و طعن ایشان کشود آنجماعت کفتند
ای خلیفه بنا حق اکر از ما یک خطا صدور یافته تو درین
حرکت سه خطا کرده و در هر یک مخالفت خدای سبحانه
نموده اول آنکه خدای سبحانه منع از تجسس فرموده و تو
به تجسس اقدام نموده دوم آنکه نهی فرموده از داخل شدن
خانه مردمان از غیر باب آن و تو درین باب جرأت نموده
از راه بام خانه درآمده سیم آنکه نهی فرموده از در آمدن
بخانه غیر بدون اذن و رخصت اهل آن و تو بدون اذن ما
داخل شدهٔ عمر با کمال وقاحت ازین سخن بغایت خجل و شرمسار
کردید و باید که والی چون بر عیبی از عیوب مردمان آگاه
کردد بقدر امکان در اخفای آن کوشد تا خدای سبحانه
عیوب اورا که خواهد از مردمان مستور باشد بپردهٔ لطف
نهانی پوشد از حضرت سید الانبیا صلی الله علیه و آله
روایت شده که فرموده من ستر علی اخیه ستر الله علیه فی

الدنیا والآخرة هرکس پوشیده دارد عیب برادر مؤمن خود
را از دیگران بپوشد خدای سبحانه عیبهای او را در دنیا
و آخرت من ستر الله سبحانه علی عباده از حضرت امام صادق و
کاشف استار حقایق علیه الصلاة والسلام مرویست که
فرمود که هر مؤمنی را مثالی در عرش هست که هرگاه مشغول
میشود آن مؤمن بعبادتی آن مثال نیز بمثل آن عبادت قیام
مینماید و چون ملائکه آن مثال را در آن حال می بینند طلب
رحمت و آمرزش بجهت آن مؤمن میکنند و چون مشغول میشود
بمعصیتی حق سبحانه و تعالی پرده بر آن مثال می اندازد تا ملائکه
بر آن معصیت مطلع نگردند من ستر الملوک نقل کرده اند
که روزی بهرام گور بشکار رفته صیدی را دید اسب را از
عقب او بتاخت تا آنکه از لشکر خود دور افتاد آنگاه بپای
درختی رسیده شبانی را در آنجا دید از اسب فرود آمده عنان
آنرا بدست شبان داد و خود بجهت قضای حاجت بکاری

رفت چون لجام اسب طلا بود شبان را طمع بحرکت آمده کاردی
بیرون آورده و شروع در قطع نمودن طلاها نمود بهرام بآنجا
نظر کرده شبان را دید که مشغول ببریدن لجام است ازین معنی
تغافل نموده لحظه صبر کرد تا شبان قضای حاجت خود
نمود آنگاه دست بر هر دو چشم خود گذارده بشبان گفت
اسب را پیش بیاور که از وزیدن باد چیزی بچشم من در آمده
آنرا نمیتوانم گشود شبان اسب را پیش آورده بهرام چشم از کار
ناشایسته او پوشید سوار شد و اسب را تاخته بلشکر خود
پیوست و بجلودار خود گفت که من طلاهای لجام را بمردی
بخشیده ام اگر آنرا نزد کسی بینید متعرض حال او مشوید و آزاری
باو مرسانید و من ذلک منقولست که انوشیروان بر
سرهنگی خشم نموده او را رخصت داد که بهر جا خواهد رود و
دیگر بنظر او در نیاید و ملوک عجم را رسم چنان بود که در
هر سالی یکروز بار عام میدادند و در آن وقت از وضیع

وشریف هر که خواستی بدان انجمن حاضر گشتی و سرهنك مردود
در آن روز بمجلس آمده دستارخان پیش اشراف می انداخت
و آش نزد ایشان می نهاد و بتصور انکه پادشاه ازو خشنود
گشته هیچکس او را ازین شغل منع نمیکرد و بهنگام فرصت
طبقی از طلای احمر که هزار مثقال وزن داشت همان ساخته
بخانه خود برد و برین سر هیچکس بجز انوشیروان اطلاع نیافت
چون مردم متفرق شدند خوانسالار احتیاط و تعداد
اوانی طلا و نقره کرده یك طبق را نیافت خواست که کنجکاوی
در عرضه تعذیب در آورد پادشاه با او گفت که دست
ازین بیچارگان بدار که آنکس که طبق را برده باز نخواهد داد
و آنکس که دیده باز نخواهد گفت و بعد از یکسال دیگر
در روز بار عام آن سرهنك بد بساط بوسی رسید چون
چشم نوشیروان بروی افتاد نزد خود طلبیده در گوش او
گفت که مگر وجه پارسال با تمام رسیده که باز امسال

بخدمت آمده سرهنك پای نوشیروان ببوسیده تمهید معذرت
نمود نوشیروان از سر جریمه او درگذشت و باز بخدمت خویش
اختصاص داد **مقاله یازدهم** اطلق عن الناس عقدة کل
حقد واقطع عنك سبب کل وتر وتغاب عن کل ما لا
یضح لك **تبیین** امر فرموده آنحضرت والی را درینمقاله
به چیز **اول** انکه بگشاید گره هر کینه که از مردمان
در دل اوست و پاك سازد باطن را از دشمنی خلق که
بدترین هر شیوه و خوست زیرا که اگر اینمعنی بفعل نیاید
والی میل بجانب انتقام نماید و از ان مفسدهای بزرك بدید
آید پس باید که چون قدرت و توانائی کمال یابد عداوت
و دشمنی زوال پذیرد چنانچه از وصایای حضرت سید
الوصیین صلوات الله و سلامه علیه است اذا اقدرت علی
عدوك فاجعل العفو عنه شکرا للقدرة علیه
چون قدرت یابی بر مؤاخذه دشمن خود بگردان عفو کردن

ازو را شکر و سپاس از برای قدرت یافتن بر او **حکمة**
حکما گفته اند چون کسی مرتبه فرماندهی یابد و نورد اوری
او بر صفحه روی زمین تابد باید که دشمنی مردمان را از
دل بدر کند و ریشه کینه ایشانرا از بیخ برکند تا مردم او را
از صمیم دل دوست دارند و تخم محبت او در زمین دل
کارند **دوم** آنکه بقطع اسباب کینه و رفع بواعث دشمنی
پردازد و فرقه مفرقه اهل فساد و نمیمه را از ساحت
حضور خود دور سازد زیرا که اینجماعت گلزار سلطنت
و فرمانروایی را خار و ناموس حکومت و پیشوایی را عار اند
حکمة بزرگان گفته اند که باید که ولاة دوست دارند
هرچه را موجب محبت و دوستی رعیت باشد بقدری که
دشمن دارند آنچه را مورث عداوت و دشمنی ایشان گردد
سیم آنکه تغافل نماید از هر گفته و کرده که نزد
او وضوح و ظهور نیافته باشد و بر تو صدق و حقیت

آن بحجت و دلیل بر صفحه ضمیر او نتافته باشد از سخنان
اکابر است باید که عاقل شیوه تغافل را از دست ندهد
والا بکلحظه از غصه آسایش نیافته از دست غم نرهد

مقاله دوازدهم

ولا تعجلن الی تصدیق ساع فان
الساعی غاش وان تشبه بالناصحین **تبیین** نهی فرموده
آنحضرت والی را دریمقاله از شتاب کردن در قبول سخن
بدگوی و غماز در باب مردمان زیرا که بدگو و غماز خائن
و بدخواه است هرچند خود را مانند خیرخواهان نماید
و سخن چینی و غمازی مردم خصوصا نزد پادشاهان و
ارباب حکم بدترین خصلتها بلکه مورث تولید فتنها و
تغییر دولتهاست از حضرت خیر البشر صلی الله علیه و آله
روایت شده که فرمود شر الناس المثلث بدترین مردمان
مثلث است گفتند ای پیغمبر خدای کیست مثلث فرمود الذی
یسعی باخیه الی السلطان فیهلک نفسه ویهلک اخاه

ولبلاك السلطان مثلث انكسی است كه غمازی برادر دینی
خود نزد صاحب حكم نماید پس بسبب اقدام باینمعنی هلاك
نموده وتباه ساخته هم نفس خود را وهم برادر خود را وهم
صاحب حكم را ه وازحكم رائقه حضرت امام البررة صلوات
الله وسلامه علیه است الساعی ظالم لمن سعی به خائن لمن سعی
الیه بدكوستم كننده است مرانكس را كه غمازی او كرده و
خیانت كننده است مرانكس را كه نزد او غمازی كسی نموده
تحذیر آورده اند كه در بنی اسرائیل خشك سالی بدید
آمد وآثار قحط ظاهر شد حضرت موسی علی نبینا وعلیه
السلام با اشراف بنی اسرائیل باستسقا بیرون رفتند و
چهار شبانروز دعا كردند اثری ظاهر نشد موسی علیه السلام
بنالید كه الهی چهار شبانروزست كه دعا میكنیم ومستجاب
نمیشود خطاب آمد كه اگر چهل شبانروز دعا خواهی كرد
مستجاب نخواهد شد زیرا كه درمیان قوم غمازیست كه

شومی او نمیگذارد كه دعا بمحل اجابت برسد موسی علیه السلام
گفت خدایا با من بگوی كه آن غماز كدامست تا او را توبه دهم
ندا رسید كه من غماز را دشمن میدارم چگونه غمازی كنم
تو تمام قوم خود را بگوی تا از غمازی توبه كنند تا او نیز درآن
میان توبه كند موسی علیه السلام فرمود تا همه قوم او از غمز
توبه كردند وحق سبحانه وتعالی باران كرامت فرمود حكمت
بزرگان گفته اند چون كسی نزد تو گوید كه فلان تو را چنین
گفت یا چنین كرد بر تو شش چیز لازم باشد اول انكه او را
راست گو ندانی زیرا كه نمام فاسق است وسخن فاسق بیشتر
دروغ باشد دوم انكه او را منع كنی از نمیمه وسخن چینی زیرا
كه نمیمه منكرست ونهی از منكر واجب است سیم انكه
او را دشمن داری از برای انكه خدای سبحانه او را دشمن
میدارد چنانچه در خبر آمده كه دشمن ترین شما نزد خدای
سبحانه آنانند كه بسخن چینی میان دوستان دشمنی می افكند

چهارم برادر مسلمان کمان بد نبری که بعضی کمانها ور زو
گناه باشد **پنجم** تجسس آن خبر نکنی که تجسس منهی عندات
ششم هرچه سخن چین گوید چنان نکنی ه بزرگی گفته اگر غمازرا
بخود راه ندهی از زحمت اینها همه برهی **مز ملوك الكلام**
آورده اند که یکی از ملازمان انوشیروان غمازی شخصی
نزد وی کرده انوشیروان گفت این سخن را تحقیق میکنم اگر
راستست ترا بسبب غمازی دشمن خواهم داشت واگر دروغست
ترا بدین جهت عقوبت خواهم کرد واگر توبه میکنی از جرم
تو درخواهم گذشت ملازم گفت من توبه کردم انوشیروان
گفت من هم عفو کردم ه وگویند که یکی از عمال انوشیروان
باو نوشت که فلان خواجه از رعایا انقدر مال دارد
که در خزانه پادشاه عشر آن نیست انوشیروان در جواب
نوشت که سپاس مر خدایرا که بسبب عدالتی که از ما بظهور
میرسد رعیت ما از ما غنیتر شده اند پس بغرمود تا آنسعی

رابسیاست رسانیدنده وگویند که کسی از روی سعایت
وغمازی بمعتصم عباسی نوشت که فلان کس از معارف وفات
یافته وازو مالی خطیر مانده ویك پسر طفل دارد اگر فرمان
شود کفاف طفل را ازان مال بگذارند وباقی بخزانه برسم
قرض بسپارند چون یتیم ببلوغ رسد تسلیم او شود وحال
خزانه را رونقی وتوفیری بهم رسد معتصم بر پشت رقعه او
بعربی جوابی نوشت که ترجمه اش اینست متوفی را خدای
سبحانه بیامرزاد وبر مال ومیراث او برکت کناد ویتیم
را بلطف ورافت خود پرورش دهاد وغماز بلعنت الهی
ونفرین حضرت رسالت پناهی گرفتار باد **مز عواقب الغمز
والسعاية** منقولست که جمعی از غمازان ومفسدان بعرض
متوکل عباسی رسانیدند که حضرت امام هادی وراهنمای
هر حاضر وبادی علیه اشرف الصلاة والسلام داعیهٔ
خلافت دارد وهر زری که شما بطریق نذر بوی میدهید

همه را باسلحه میدهد و تمام شیعیان پدران او بر دست وی
بیعت کرده اند و عنقریب خروج خواهد کرد و فتنه عظیم خواهد
ساخت متوکل ازین سخن بدگمان گردیده شبی سعید حاجب را گفت
نردبانی ببر و از راه بام نیم شب بخانه هادی در آی ببین در
چه کار است و در خانهای او از اسلحه و ادوات سلطنت
انچه یابی پیش من آر سعید با چند نفر خادم نردبانی گرفته
بیامد و بر دیوار خانه امام علیه السلام نهاد از راه بام
با چند کس بمیان سرای امام آمد اتفاقا آن شب بغایت
تاریک بود سعید نمی دانست که بکدام خانه در آید و چگونه
تفحص حال نماید ناگاه امام علیه السلام از درون خلوتخانه
خود آواز داد که ای سعید حاجب همانجا باش تا برای تو
چراغ فرستم سعید متحیر شد که امام از کجا دانست که من
آمده ام بعد از ساعتی خادم امام چراغی برافروخت و
یکدسته کلید نزد سعید پلید آورد و گفت امام فرمود که

تمام

تمام خانهای ما را تفحص کن هر چه بیابی از جنس اسلحه و
آلات حرب بگیر بعد از ان نزد ما بیا پس خادم یک یک خانه
را در گشاد و سعید بآن خانها در آمد و هیچ چیز از انچه جست
نیافت پس نزد امام علیه السلام آمد و چون بخلوتخانه قدم
نهاد دید که حصیری افکنده اند و مصلایی بر روی آن
گسترده امام روی بقبله نشسته و بر کنار مصلی شمشیری
در غلاف نهاده و همیان زری در گوشه آن خلوتخانه
افتاده امام فرمود از اسباب سلطنت درین خلوتخانه
ما این شمشیر و این زر است که درین روزها متوکل فرستاده
این هر دو را بردار و پیش او بر تا حقیقت حال ساعیان
و حسودان برو کشف شود سعید آن شمشیر و همیان را
گرفته پیش متوکل آمد و قصه را مشروح باز گفت چون
متوکل همیان را بهمان مهر خود دید بغایت خجل و منفعل
شد و از کرده خود پشیمان گشت و چندی از ان ساعیان

ومفسدان را بسیاست رسانید و ده هزار مثقال دیگر زر
خالص در همیانی دیگر کرده هر دو همیان بخدمت امام
فرستاد و عذر بسیار خواست **دلالة** از سخنان کابرست
قبول کردن سخن بدگو و غماز از بدگویی و غمازی بدترست
زیرا که نمودن راه بدند مثل پیمودن آنست • وگفتن سخن زشت
نه مانند پذیرفتن آن • و بدگو هر چند راست گوید باید او را
متهم داشت • و همت بر دفع فتنه و فساد او گماشت **مقاله**
سیزدهم وَلا تُدخلنّ فی مشورتك بخیلاً یعدل بك
عن الفضل ویَعِدُكَ الفقر ولا جباناً یُضعّفك عن الامو[ر]
ولا حریصاً یزیّن لك الشره بالجور فان الجبن والبخل والحر[ص]
غرائزُ شتی یجمعها سوءُ الظنّ بالله **تبیین** بر هوشمند
آگاه مستور نیست که ارباب حکم و ولاة را در تدبیر مهام
حکومت و ترتیب مصالح ولایت مشورت با عقلا و دانشو[ران]
لازم است و خدای سُبحانه و تعالی پیغمبر خود صلّی الله

علیه و آله را با بی نیازی و استغنای از مشورهٔ امت بجهت تعلیم
و ارشاد ایشان بمشاورت مامور ساخته چنانکه در کتاب
مجید فرموده وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ و مشوره کن با جماعت در کار[ها]
و از حکم جلیله حضرت سید الاوصیا صلوات الله و سلامه علیه
است ما ضلّ من استشار گمراه نشود آنکس که مشوره کند در کار[ها]
با دیگران • و از انجمله است من شاور الرجال شارکها فی
عقولها هر کس مشوره کند با مردان شریك [ایشان] باشد در عقلهای
ایشان • و حکما گفته اند هر کس بمشوره عقلا عمل کند هرگز
پشیمان نشود زیرا که چون در امری با خردمندان مشوره نما[ید]
و موافق مدعا صورت نیابد داند که از عدم مساعدت
تقدیرست نه از قصور تدبیر پس پشیمانی او را روی ندهد
و هرگاه بدون مشوره ارباب عقل با مری اقدام نماید و
نتیجه بد دهد داند که در تدبیر خطا نموده پس در ورطهٔ
پشیمانی افتد و توبیخ نفس خود نماید که چرا در ان امر با دیگران

مشوره نموده ٥ واز سخنان حکمات همچنانکه کسی که گوهر
قیمتی ازو در خاک افتاده گم شده باشد خاکی که در موضع
سقوط گوهر و حوالی آنست جمع کرده جستجو مینماید تا آنرا
پیدا کند همچنین کسی که جویای رای صحیح باشد باید که آرای
عقلا را فراهم آورده با یکدیگر بسنجد و رای درست را
از میان آنها پیدا کرده بآن عمل نماید ٥ و یکی از ملوک میگفته
که من هرگز در امری خطا ننموده ام که همگی اعیان سلطنت
وارکان دولت من در ان خطا با من شریک نباشند زیرا که
من هر چه کنم بعد از مشورت ایشان کنم و تا رای همگی بر امری
متفق نگردد اقدام بان ننمایم ٥ و گویند که یکی از ملوک هرگاه
خواستی که بتسخیر ولایتی از مملکت خود حرکت نماید جاسوسی
بانجانب فرستادی تا بر احوال فرمانفرمای انجا مطلع گشته
از اوضاع او سه چیز معلوم نماید اول آنکه در کارها با
عقلا و اصحاب تجربه مشورت می نماید یا نه دوم آنکه از

جزئیات احوال عمال و رعایای اطراف مملکت خود تفحص و
جستجو می نماید یا نه سیم آنکه در کارها تامل و تانی می نماید
و از تعجیل و شتاب زدگی احتراز میکند یا نه پس اگر جاسوس
خبر آوردی که در کارها بمشوره عمل میکند و از خصوصیات
احوال و اوضاع ولایات خود خبر میگیرد و در اجرای امور
تانی و تامل مینماید متعرض ولایت او نشدی و دانستی که برو
غلبه باسانی میسر نیست و اگر خبر آوردی که بر خلاف آن
عمل می نماید روی بولایت او کذاردی و مملکت او را بحیطه
تصرف در آوردی ٥ پس چون زمره فرمانروایان و ارباب
حکم را در کارها از مشوره چاره نیست و باید که مشوره
با جمعی نمایند که ترغیب کنند ایشانرا با قتنای ذخائر باقیه
اخرویه ، نه با گروهی که تحریص نمایند ایشانرا بر ادخار زخارف
فانیه دنیویه ، از ینجهت انحضرت در ینمقاله نهی فرموده
والی را از مشورت نمودن با سه کس اول بخیل زیرا که اورا

ازافاضهٔ فضل واحسان منع میکند وبلحوق فقر وحاجت
تخویف مینماید **دوم** جبان وبددل زیراکه اورا ازاقدام بر حرب
وکارزار ودفع دشمنان واشرار سست میسازد وازجرأت
درامور وجسارت برازاحهٔ مکروه ومحذور بازمیدارد
سیم حریص بجهت آنکه اورا بجمع مال تحریك می نماید وحرص
وشره راکه مؤدی بجور وستمکاریست درنظراو زینت میدهد
بعد ازان فرموده که این سه خصلت مذمومه یعنی بخل و
جبن وحرص خوی های مختلفه است که درتحت بدگمانی بخدای
سبحانه مندرج است زیراکه کسی که داند که خدای سبحانه
فیاض وجواد مطلق است ومقالید ارزاق بدست قدرت
اوست بخل نمی ورزد وباب انفاق وبذل مال بر روی خلق
نمی بندد • وکسی که داند که خدای سبحانه در هرحال کفیل
احوال اوست وآنچه ازمال خود صرف میکند عوض آن
ازخزانهٔ جود وکرم الهی باو میرسد حرص بر اندوختن مال

نمی نماید وهمت برادخار آن نمی گمارد • وکسی که داند که خدای
سبحانه وتعالی حفیظ حقیقی است وچون خواسته باشد
بندگان را از ضررها وآفتها حراست ونگاهبانی مینماید
خود را ازاقدام برحروب بازندارد ودرحدوث امور هولناك
اورا اضطرابی بدید نیاید **مقالهٔ چهارم** شرّ وزرائك
من كان للاشرار قبلك وزيرًا ومن شركهم فى الآثام فلا
يكوننّ لك بطانة فانهم اعوان الاثمة واخوان الظلمة
وانت واجد منهم خير الخلف ممن له مثل آرائهم ونفاذهم
وليس عليه مثل آصارهم واوزارهم ممن لم يعاون ظالمًا
على ظلمه ولا آثمًا على اثمه اولئك اخفّ عليك مؤونةً واحسن
لك معونةً واحنى عليك عطفًا واقلّ لغيرك إلفًا فاتّخذ
اولئك خاصةً لخلواتك وحفلاتك ثم ليكن آثرهم عندك
اقولهم بمرّ الحق لك واقلّهم مساعدةً فيما يكون منك مما
كره الله لاوليائه واقعًا ذلك من هواك حيث وقع

تبیین بر صفحهٔ ضمیر صافی صاحب خرد پرتو اینمعنی تافته که
وزارت اعظم ارکان ملکت و فرمانروایی، و اقوی اسباب انتظام
امر حکومت و پیشوایی است، بی وساطت وزیری خبیر که
بحلیهٔ عدالت و انصاف آراسته باشد مهام مملکت استقامت
نیابد، و بدون معونت مشیری صاحب رأی و تدبیر که
بمحامد شیم و محاسن اوصاف پیراسته باشد مصالح ولایت
انتظام نیافته پرتو صلاح و خیریت بر صفحات حال رعیت
نتابد. از حضرت امام صادق، و راهنمای خلایق علیه
اشرف الصلاة والسلام روایت شده که فرمود اذا اراد
الله برعیة خیرا جعل لها سلطانا رحیما وقیض له وزیرا عادلا
چون اراده خدای سبحانه بصلاح و خیریت حال رعیتی تعلق
یابد بکرداند فرمانفرما بر ایشان پادشاهی مهربان و مهیا
و آماده سازد از برای آن پادشاه وزیری عادل دادرس
حکمة شافیة حکما کفته اند پادشاه بمنزلهٔ طبیب است

و رعیت بمثابه بیماران و وزیر مانند واسطهٔ میانه طبیب
و بیماران و چنانکه واسطهٔ میانه طبیب و بیمار اکر شفای بیمار
را خواسته احوال او را چنانچه هست بطبیب کوید طبیب
موافق آن معالجه نموده حال بیمار بصحت انجامد و اکر هلاک
بیمار را خواهد احوال او را بر وجهی دیکر بطبیب وانماید و
طبیب از انقرار بمداوا اشتغال نماید حال بیمار بهلاک مؤدی
کردد همچنین وزیر اکر صلاح حال خلق را خواهد و احوال
ایشان را چنانچه هست بپادشاه عرض کند پادشاه فراخور
آن بتدارک و اصلاح پردازد و احوال خلق نکو کردد و
اکر فساد حال مردمان را جوید و احوال ایشان را بر خلاف
انچه باشد عرض نماید و پادشاه از انقرار عمل کند حال مردمان
به تباه انجامد پس باید که وزیر راستکو و متدین باشد تا انچه
موافق واقع باشد بعرض پادشاه رساند و از ان مفسده
بدید نیاید. لاجرم چون آراستکی وزرا بزیور عدل و خیر

اندیشی منتج استقامت امر ولایت • ومیل ایشان بجانب ظلم
وستمکاری مورث اختلال بنیان دولت است • انحضرت
درینمقاله نهی فرموده والی را ازانکه وزیر سازد واهل راز
خود کرداند جمعی راکه پیش ازان بوزارت ظلمه وستمکاران
قیام • وبمشارکت ایشان باندوختن وزر ووبال اقدام نموده
باشند زیراکه والی دا بهم رسانیدن جمعی که درکاردانی وتمشیت
مهمات مانند ایشان باشند لیکن متحمل بار وزر ووبال نکشته
اعانت ستمکاری برستم نمودن وامداد کناه کاری برکناه کردن
نموده باشند درعوض انکروه باسانی میسر است • وچون
اینجماعت را دخیل سازد مؤنت ایشان بر وسبکتر • ومعونت
ایشان مر او را بهتر • ومیل ایشان بسوی او از راه اشفاق و
مهربانی بیشتر • والفت وموانست ایشان بادیکران کمتر
باشد • بعد ازان امر فرموده انحضرت والی را بانکه ایشانرا
بملازمت وصحبت خاص خود مزیت داده درخلوتها ومحفلها

باخود دارد وبرکزیند ازمیان ایشان بمزید نزدیکی واختصاص
هرکدام را اقدام بکفتن سخنان حق واکرچه تلخ بوده باشد بیشتر
ویاری دادن او والی را درانچه برضای حق سبحانه وتعالی
مقرون نباشد کمتر بوده باشد خواه اینمعنی موافق خواهش والی
بوده باشد وخواه نه توقیف ملوک وسلاطین عالیمقام
وکارکنان ایشان از ولاة وامرا وحکام را وجود جمعی که زبان
بسخنان حق کشایند • وراه خیرخواهی خلق رابقدم ارادت
پیمایند درکار است • از اقوال الحکیمه حضرت سید الاوصیا صلوات
الله وسلامه علیه معدودست لاخیر فی قوم لیسوا بناصحین
ولا یحبون الناصحین نیست هیچ خیری درکروهی که نباشند
خود خیرخواه ودوست ندارند خیرخواهان را • وازسخنان
حکماست باید که هوشمند مرد خیرخواه را ازنفس خود دوستتر
دارد زیراکه خیرخواه او را به نیکی راه نماید ونفس او را ببدی
امر کند • وکفته اند دوست آنست که باتو راست کوید • وراه

کج بنویسد نه آنکه کج را نزد تو راست سازد و ترا در ورطهٔ
هلاک اندازد ه وبزرکی را پرسیدند که از سخنان کدام بهترست
کفت کلمهٔ حق که بپادشاه عرض کند زیرا که نفع آن تا انقراض
زمان می ماند ه وکویند یکی از ملوک هرکاه خواستی که فرزندان
خود را آزمایش نماید سخنان حق بایشان القا کردی پس هر که
آنرا بسمع قبول اصغا نمودی دانستی که بحلیهٔ عقل و ذکاست
آراسته است و هر یک پذیرای آن نکشتی دانستی که از مراتب عقل
و دریافت چندان بهره نیافته حز ملوک الکلام از پادشاهی
پرسیدند که چه کس را دوست داری و چه کس را دشمنتر
کفت کسی را دوست دارم که سخنی بمن کوید که او را در آن نفع
نبوده باشد و مرا و خلق را در ان نفع بسیار باشد و کسی را دشمنتر
دارم که نزد من زبان بسخنی کشاید که در ان نفع خود منظور
دارد و چشم از خیر من و خلق الله بپوشد ه و از سخنان بعضی
ملوک است تا کسی بجهت نفع من بضرر خود راضی نشود سخن

حق بعرض من نرساند زیرا که حق کوی بورطهٔ خطر نزدیک و
مزاج کوی از ساحت آفت دور است ه وکویند که یکی از پادشاهان
روی با اعیان دولت خود کرده کفت در میان شما کسی هست
که مرا از نفس خود دوستر دارد همه کفتند ما ترا از نفس خود
دوستر میداریم پادشاه کفت اکر درین سخن راستکو بودید
یکمرتبه زبان بسخن حق نزد من میکشودید

مقالهٔ پانزدهم

والصق باهل الورع والصدق ثم رضهم على ان لا يطروك
ولا يبجحوك بباطل لم تفعله فان كثرة الاطراء تحدث
الزهو وتدني من العزة **تبیین** امر فرموده آنحضرت والی
را درین مقاله بدو چیز **اول** آنکه نزدیکی جوید و همنشینی
نماید با پرهیزکاران و راستکویان که کردار ایشان از لوث
فسوق مبرا و کفتارشان از وصمت دروغ معراست زیرا
که مصاحبت این جماعت مثمر رغبت طبع باخلاق کریمه و
مجالست بدکاران و دروغکویان مورث میل نفس باوصاف

ذمیمه است. از حضرت سید الانبیا صلی الله علیه و آله
مرویست که فرمود المرء علی دین خلیله و قرینه مرد بر طریقه
و سیرت دوست و مصاحب خود است یعنی خوی آدمی در
غالب تابع خوی همنشین اوست پس اگر خوی همنشین او
نیکوست او نیز خود را بخوی نیکو آراید. و اگر خوی همنشین
او بد باشد خوی او نیز ببدی میل نماید و از حضرت امام صادق
و پیشوای خلایق علیه افضل الصلاة والسلام مرویست
که فرمود لا ینبغی للمسلم ان یواخی الفاجر ولا الاحمق ولا
الکذاب سزاوار نیست مر مسلمانرا که برادری و مصاحبت
نماید با بدکار و نه با بیخرد و نه با دروغ گوی **حکمة نافعة**
پادشاهی از حکیمی پرسید که بچه چیز خیرخواه خود را از
بدخواه بشناسم حکیم گفت بپرهیزکاری و حق گزاری خدای
سبحانه زیرا که کسی که بکفران نعمت منعم حقیقی که او را از کتم
عدم بمنصه وجود آورده اقدام نماید. و با آفریدگار خود که

او را کسوت حیات پوشانیده طریق عصیان و سرکشی بپیماید.
معلوم است که در راه خیرخواهی و حق شناسی با تو تا کجا همراه
خواهد بود. و عقده که در کار تو پدید آید چگونه خواهد
گشود. زنهار ای ملک یاغیان خدا را بار گاه خاص خود راه مده
و دل بر دوستی و وفاداری ایشان در هیچ وقت منه. که کسی
که کفران نعمت خدای سبحانه ورزد. نزد دوربین عاقبت اندیش
بهیچ نیرزد. و عنقریب در کفران نعمت تو کوشد. و چشم از
نوازش و احسان تو پوشد **من ملوک الکلام** از سخنان بعضی
ملوک است هیچ کس رخنه در حصار سلطنت مانند دروغ
گوی نتواند نمود زیرا که گاه باشد که بیک حرف دل ما را از
خلقی منحرف سازد. و در یک نفس نفوس عالی را در ورطه
هلاک اندازد. و از ینمعنی رونق پادشاهی زوال پذیرد.
و بنیان فرماندهی از هم پاشیده دیگر مزاج نگیرد و آورده اند
که روزی منصور خلیفه با عوان دولت خود گفت من بسه

محتاجم اول عاملی که مال رعیت بمن بدهد و مال من بنزد پیش
رعیت نگذارد دوم شحنهٔ که داد مظلوم از ظالم بستاند و
حکم بی طمع و غرض کند پس آهی بر کشید و گفت ای دریغ از سیم
پرسیدند که او کیست گفت شخصی که از روی راستی و خیرخواهی
صورت احوال ایشان اچنانچه هست بمن باز نماید دوم انکه
آنگروه را در ملازمت و مصاحبت چنان رام نماید و عادت
دهد که مبالغه در مدح و ستایش او ننمایند و زبان بسخنی که
او را در مقام فخر و خود پسندی در آورد نگشایند زیرا که
ستایش نمودن بسیار آدمی را در ورطهٔ کبر و خود بینی اندازد
و او را بوادی پر خطر عجب و غرور نزدیک سیازد کلام
رائق گویند که شخصی در برابر یکی از ملوک زبان بستایش او گشود
و تعداد شفقتها و مرحمتهای ملک بر رعیت نمود ملک گفت
شما را شکر و سپاس خدای سبحانه بجای باید آورد که مرا با شما
مهربان ساخته و دوستی و محبت شما را در دل من انداخته

و بر من ادای شکر و ستایش خدای عز و جل لازم است که شما
از من راضی و خشنود گردانیده و بدین وسیله جلیله مرا بدرجه
کرامت ابدی رسانیده پس باید که هیچ یک زبان جز بثنای
منعم حقیقی نگشاییم و انفاس گرامی را بر شکر حقوق آفریدگار
عز شانه مقصور داشته در سپاس و ستایش دیگری صرف
ننماییم مقاله شانزدهم ولا یکونن المحسن و المسیئ عندك بمنزلة
سواء فان فی ذلك تزهیدا لاهل الاحسان فی الاحسان و
تدریبا لاهل الاسائة علی الاسائة و الزم کلا منهم
ما الزم نفسه تبیین نهی فرموده انحضرت والی را از اینکه
از انکه نیکوکار و بدکار را نزد خود در یک منزله دارد و خیر
خواه را بر بدخواه مزیت نگذارد زیرا که اینمعنی موجب آن
میشود که نیکوکاران رغبت به نیکی ننمایند و بدکاران
عادت ببدی کرده از آن باز نیایند پس باید که الزام کند
هر یک از ایشانرا با نچه الزام نموده نفس خود را بآن و مقابله

نماید اساءت را باساءت واحسان را باحسان • از وصایای
شریفه حضرت سید الوصیین صلوات الله وسلامه علیه است
ازجر المسیء بثواب المحسن زجر وآزار کن بدکار را ببخشیدن عوض
نیکو به نیکوکار **حکمة** ملکی از حکیمی سؤال کرد که بنای ملکت
برچه باید گذاشت حکیم گفت بر نیکی کردن با خیرخواهان •
وبدی نمودن با بدخواهان • تا نیکان امیدوار گشته در نیکی
افزایند • وبدان از جار یافته از بدی باز آیند **فی محاسن الکلام**
از پادشاهی پرسیدند ای ملک از چه چیز لذت بیشتر میبری
گفت از دو چیز یکی نیکوکاران را باحسان نواختن • ودیگری
بدکاران را از ان بی بهره ساختن **مقاله هفدهم** واعلم انه
لیس شیء بادعی الی حسن ظن وال برعیته من احسانه الیهم
وتخفیفه المؤنات عنهم وترك استکراهه ایاهم علی ما لیس
له قبلهم فلیکن منك فی ذلك امر یجتمع لك به حسن الظن
برعیتك فان حسن الظن یقطع عنك نصبا طویلا وان احق

من حسن ظنك به لمن حسن بلاؤك عنده وان احق من ساء
ظنك به لمن ساء بلاؤك عنده **یعنی** ترغیب فرموده حضرت
والی را در مقاله بانکه ابواب انعام واحسان بر رعیت گشاید
وتخفیف مؤنات ووضع تحمیلات از ایشان نماید • تا ایمعنی
مثمر حسن ظن او برعیت گشته از مشقت بدگمانی فارغ گردد
زیرا که احق مردمان بحسن ظن والی کسی است که نسبت باو
نیکی بجای آورده باشد واحق ایشان ببدگمانی وی کسی است
که با او بدی نموده باشد پس چون دوست والی کسی است که
او را باحسان خود نواخته • ودشمن او آنکس که او را از نیکی
خود محروم ساخته • چنانچه از حضرت سید الانبیاء
صلی الله علیه وآله مرویست که فرموده جبلت القلوب علی
حب من احسن الیها وبغض من اساء الیها خلقت دلها
جاری شده بر دوستی آنکس که نیکی کند با آن ودشمنی آنکس
که بدی نماید با آن ٥ باید که با همه کس نیکی نموده دشمنان را

نیز باحسان دوست خود کرده اند، و محبت دلها را بهترین همه
ذخایر داند، از کنوز حکم حضرت سید الاوصیاء صلوات الله
وسلامه علیه است انفع الکنوز محبة القلوب سودمند
ترین گنجها دوستی دلهاست ٥ وچون دلهای مردمان را
باحسان عام با خود دوست سازد حسن ظن او شمول
پذیرفته از بدگمانی با ایشان که منشأ مفاسد بسیار است
سالم گردد، از حکم شریفه حضرت امام البررة صلوات
الله وسلامه علیه است سوء الظن یفسد الامور ویبعث
علی الشرور بدگمانی فاسد میسازد امور را و بر می انگیزد
شرور را **حکمت** حکما گفته اند باید والی درباره رعیت خود
بدگمان نباشد زیرا که چون با ایشان بدگمان گردید دوستی
ایشان از دل او بدر رود و دوستی او از دل ایشان برکنده
شود و در وقتی که باید او را بمال یا بجان خود دستگیری کنند
همگی از دوری جویند، و راه عصیان و سرکشی پویند **مقاله**

هشتم ولا تنقض سنة صالحة عمل بها صدور هذه
الامة واجتمعت بها الألفة وصلحت علیها الرعیة ولا تحدثن
سنة تضر بشیء من ماضی تلك السنن فیکون الأجر لمن سنها و
الوزر علیك بما نقضت منها **تبیین** نهی فرموده آنحضرت
والی را در این مقاله از دو چیز **اول** شکستن و تغییر دادن
طریقه نیکو و سیرت شایسته که عمل کرده اند بآن سالفین
امت، وانتظام یافته بسبب آن سلسلهٔ الفت، و بصلاح
آمده برعایت آن حال رعیت **دوم** احداث نمودن و
پدید آوردن طریقه و سنتی که بسبب آن تغییر یابد و خلل
پذیرد سنتی از آن سنن پیشین زیرا که چون والی بنقض و
تغییر سنتی که دیگری برپای داشته اقدام نماید اجر و
ثواب اقامت آن بانکس عاید گردد و وزر و وبال تغییر آن
بوالی ٥ از حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه وآله مرویست
که فرمود من سن سنة حسنة کان له اجرها واجر من

یعمل بها الی یوم القیمة ومن سن سنة سیئة کان علیه وزرها ووزر
من یعمل بها الی یوم القیمة هر کس برپای دارد طریقه نیکو را باشد
مر او را ثواب و مزد برپای داشتن آن و ثواب و مزد هر کس عمل کند
بآن تا روز قیامت و هر کس برپای دارد طریقه بد را باشد بر وی وزر
و گناه احداث نمودن آن و وزر و گناه هر کس عمل کند بآن تا روز
قیامت **حکمة** بزرگان گفته اند باید که عمال از احداث رسوم
منکره احتراز نمایند زیرا که چون بدعتی از عاملی پدید آید مدت
عمل او چندان نپاید و رسم محدث او مدتها بر صفحه روزگار ماند
و حال عباد الله بسبب آن بزیان انجامد و بدین جهت عامل را
در دنیا جز مصادره و مؤاخذه پادشاهی و در عقبی سوی باز
خواست و عقوبت الهی ثمره و حاصلی نباشد **کلام رائق**
یکی از اکابر عاملی را پند داده گفت زنهار از بدعت دوری
جسته طریقه شایسته که پیشین برپای داشته اند برپای
دار و عار نقض و تغییر آنرا بر نفس خود روا نداشته نام

خود را ابدی بر صفحه روزگار مگذار که بعد از تو خواهند
گفت که خیراندیشی بنای خیری گذاشت و دیگری آنرا نتوانست
نگاه داشت **مقاله نوزدهم** و اکثر مدارسة العلماء
و منافثة الحکماء فی تثبیت ما صلح علیه امر بلادک و اقامة
ما استقام به الناس قبلک **تبیین** امر فرموده آنحضرت
والی را در این مقاله بکثرت درس خواندن و مطارحه کردن
با عالمان و سخن گفتن و همنشینی نمودن با حکیمان در استوار
ساختن آنچه بصلاح آمده از تمهید آن امر بلاد و برپای
داشتن آنچه استقامت یافته بسبب آن حال عباد و بر
خبیر دانا پوشیده نیست که مجالست و مصاحبت علماء
دیندار و مطارحه و محادثه با حکماء ستوده آثار
مثمر حصول کمالات صوری و معنوی و منتج نیل سعادات
دینی و دنیوی است از حضرت سید الانبیا صلی الله
علیه و آله روایت شده که فرموده مجالسة اهل الدین شرف

الدنیا والاخرة همنشینی با صاحبان دین بزرگی دنیا و آخرت
است ه و از آنحضرت صلی الله علیه و آله نیز مرویست که فرمود
النظر الی وجه العالم عبادة نگاه کردن بروی عالم عبادت
است ه و از آنحضرت نیز مرویست که فرمود قالت الحواریون
لعیسی یا روح الله من نجالس قال من یذکرکم الله رؤیته
و یزید فی علمکم منطقه و یرغبکم فی الاخرة عمله
گفتند حواریین بعیسی ای روح الله با که همنشینی نمائیم عیسی
گفت با آنکس که بیاد شما آورد خدا را دیدن او و زیاد کند
در علم و دانش شما گفتار او و راغب سازد شما را در آخرت کردار او ه
و از حکم شافیه حضرت سید الاوصیا صلوات الله و سلامه
علیه است مجالسة الحکماء حیاة القلوب و شفاء
النفوس همنشینی با حکیمان زندگانی دلها و شفای نفسهاست ه
و از آنجمله است خیر من صاحبت ذوو العلم و الحلم بهترین
آنانی که مصاحبت نمائی با ایشان صاحبان علم و حلم اند ه

ومنقولست

ومنقولست که لقمان به پسر خود گفت یا بنی جالس العلماء
و زاحمهم برکبتک فان الله عز و جل یحیی القلوب بنور الحکمة
کما یحیی الارض بوابل السماء ای پسر من همنشین کن با علما
و همزانوی ایشان شو یعنی نزدیکی جوی با ایشان پس بدرستی
که خدای عز و جل زنده میکند دلها را بنور حکمت همچنانکه
زنده میسازد زمین را بباران آسمان اثر غریب آورده اند
که در عصر پیشین شخصی بشهری داخل شده مردم آنجا را
معمر و کهن سال دید و نظر او بر لوحهای قبور اموات ایشان
افتاده دید که بر بعضی از آنها نقش کرده اند که صاحب
این قبر ده سال عمر کرده و بر بعضی نقش شده که بیست سال
عمر کرده و بر بعضی دیگر مدتی نزدیک بآنها این معنی منشاء
تعجب او گردیده از اهل آن شهر پرسید که چه جهت دارد
که شما همه معمر و کهن سالید اموات شما عمری چندان نیافته اند
ایشان در جواب گفتند که اموات ما نیز مثل ما زندگانی

کرده اند لیکن طریقه ما آنست که از ایام زندگانی خود
انچه صرف صحبت علما میکنیم از عمر خود حساب مینماییم و
هما از ابر الواح قبور خود نقش میکنیم و باقی ایام حیات را
که در صحبت اهل علم نگذرانیده ایم از عمر خود نمیشماریم **اثر و
حسن** آورده اند که حسن بویه که در عهد خویش والی
مملکت ری بود بصحبت حکما و علما از سلاطین روزگار خود
ممتاز بود نوبتی بغزای روم رفت و در مبادی قتال غلبه
لشکر اسلام را شد و بر کفار استیلاء تمام یافتند بعد از آن
نفیر اهل روم عموم یافت و از اطراف لشکر جمع کرده روی
بلشکر عراق نهادند و ایشان انهزام یافتند و بعضی بقید
اسیری مبتلا شدند ملک روم بنشست و اسیران را نزد
خود خواند و دران میان شخصی ابو نصر نام از اهل ری
بود چون معلوم کرد که او از ری است گفت ترا پیغامی
دهم بپادشاه خود برسانی گفت بلی خدمت کنم گفت حسن

بویه را بگوی که از قسطنطنیه بهمین قصد آمدم که عراق را
خراب سازم اما چون از سیرت و احوال تو تفحص نمودم
مرا معلوم شد که آفتاب دولت تو هنوز متوجه اوج
کمال است و مترقی در مدارج اقبال چه آنکس را که آفتاب
دولت روی بحضیض زوال و مغرب افول و انتقال نهد
نزدیکان حضرت و حکماء عالیمقدار و فضلاء نامدار
چون ابن العمید و ابو جعفر خازن و علی بن قاسم نباشند چه
اجتماع این طایفه در فناء بارگاه تو دلیل بر دوام اقبال
و ازدیاد جاه و جلال باشد از ینجهت متعرض مملکت تو
نشدم **ومن محاسن الآثار** گویند که امیر اسمعیل سامانی
که از اجله ملوک آل سامان بود پیوسته بمجالست و
مصاحبت اهل علم و دانش اوقات گذرانیدی • و اعزاز
و اکرام این زمره شریفه را وسیله دریافت عزت و نیل کرامت دانستی
گردانیدی • روزی عالمی بمجلس وی در آمده آن ملک جلیل

اورا تعظیم وتبجیل بسیار نمود. ودر هنگام رفتن آن عالم
هفت گام اورا مشایعت فرمود. شبانگاه حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه واله را بخواب دید که باو میفرماید ای اسمعیل
چون بسبب آنکه یکی از علماء امت مرا عزیز داشتی مرا عزیز
داشتی از حضرت حق سبحانه وتعالی درخواست نمودم
که تورا در دو جهان عزیز دارد وچون هفت قدم در عقب
او رفتی دعا کردم تا هفت تن از نسل وعقب تو پادشاهی
کنند وهر دو دعا درباره تو مستجاب شد مقالهٔ

بیستم واعلم ان الرعیة طبقاتٌ لا یصلح بعضها الا
ببعض ولا غنی ببعضها عن بعضٍ فمنها جنود الله ومنها کتّاب
العامة والخاصة ومنها قضاة العدل ومنها عمّال الانصاف
والرفق ومنها اهل الجزیة والخراج من اهل الذمّة ومسلمة
الناس ومنها التجّار واهل الصناعات ومنها الطبقة
السفلی من ذوی الحاجة والمسکنة وکل قد سمّی الله تعالی سهمه

ووضع علی حدّه وفریضته فی کتابه او سنّة نبیّه صلی الله علیه
واله وعهدًا منه عندنا محفوظا تبیینٌ ایشان فرموده
انحضرت درین مقاله بطبقات رعایا که استقامت نمی یابد
حال بعضی از انها مگر ببعضی واستغنا حاصل نیست بعضی
را از بعضی ومجموع آنها هفت طبقه اند اوّل لشکریان
وسپاهیان دوم کتّاب ونویسندگان سیم حکّام
شرع وقاضیان چهارم ضابطان ولایات وعاملان
پنجم اهل خراج وجزیه از مسلمان وذمّیان ششم
سوداگران وپیشه وران هفتم طبقه سفلی از فقیران
ومسکینان وحق سبحانه وتعالی سهم ونصیب هر یك از ایشان
را نام برده ووضع نموده بر حدّ وفریضه هر یك در کتاب
خود یا سنّت پیغمبر خود صلی الله علیه واله وعهد ووصیتی
که نزد اهل بیت نبوت صلوات الله وسلامه علیهم محفوظ
است مقاله بیست ویکم فالجنود باذن الله حصون

الرعية وزين الولاة وعز الدين وسبل الامن وليس تقوم الرعية
الا بهم ثم لاقوام للجنود الا بما يخرج الله لهم من الخراج الذى
يقوون به على جهاد عدوهم ويعتمدون عليه فيما اصلحهم و
يكون من وراء حاجتهم ثم لاقوام لهذين الصنفين الا بالصنف
الثالث من القضاة والعمال والكتاب لما يحكمون من المعاقد
ويجمعون من المنافع ويؤتمنون عليه من خواص الامور و
عوامها ولاقوام لهم جميعا الا بالتجار وذوى الصناعات
فيما يجتمعون عليه من مرافقهم ويقيمون من اسواقهم ويكفونهم
من الترفق بايديهم مما لا يبلغه رفق غيرهم ثم الطبقة
السفلى من اهل الحاجة والمسكنة الذين يحق رفدهم ومعونتهم
وفى الله لكل سعة ولكل على الوالى حق بقدر
ما يصلحه **تبيين** بيان فرموده انحضرت درينمقاله
حاجت بعضى از طبقات رعيت را ببعضى ديكر زيراكه
لشكريان حصار رعيت اند وزينت ولاة اند وعزت دين اند

وباعث امنيت اند واستقامت نيابد حال رعيت مكر بايشان
ومنتظم نكردد حال لشكر مكر بخراج كه از رعيت بيرون
ميرود وبايشان داده ميشود كه صرف مايحتاج خود
نموده بمدافعه ومقاتله دشمنان قيام نمايند وقوام امر اين
دو صنف موقوف است بصنف قضاة وعمال وكتاب كه
هر يك مساعى جميله در انچه باو متعلق است بظهور رسانيده
سلسله تمدن واجتماع انتظام يابد • ونظام امر اصناف
مذكوره منوط است بصنف تجار كه برپاى ميدارند امر
خريد وفروخت را در ميان ساير اصناف • واهل حرفه
وصنعت كه مستغنى ميسازند ايشانرا از مباشرت تكسب
واحتراف • وظهور آثار خير وبركت بر صفحات حال مجموع
اين اصناف مربوط است بمعونت ودستكيرى صنف عجزه
وفقرا ومساكين كه دست قدرت ايشان از كسب معيشت
خود كوتاه • وسد خلت ايشان افضل وجوه قربت واعظم

جهات سبیل الله است • وچون در قدرت کامله وعنایت
شامله الهی توسعه وگنجایشی از برای تقویم حال هر صنفی ازین
اصناف ثابت • وهریك از ایشان از فراخور منزلهٔ خود بر والی حق
بقدر آنچه باصلاح آورد حال او را لازم است بایدکه والی
در تدبیر امور ایشان اعتماد برخدای سبحانه نماید • واز عهده
حق هریك بقدر وسع وطاقت برآید مقاله بیست ودوم

فول من جنودك انصحهم فی نفسك لله ولرسوله ولامامك

انقاهم جیبا وافضلهم حلما من یبطی عن الغضب ویستریح

الی العذر ویروف بالضعفاء وینبو علی الاقویاء ومن لا

یثیره العنف ولا یقعد به الضعف تبیین امر فرموده
آنحضرت والی را درین مقاله بانکه امیر وسرکرده سازد بر
لشکریان خود کسی را که در وی نه صفت بوده باشد اول
انکه فرمانبردارترین ایشان باشد مر خدای عز وجل را و
پیغمبر خدای صلی الله علیه وآله وامام خود را دوم انکه

در آراستکی بحلیهٔ امانت • وپاکی دامان از لوث خیانت •
بر همکنان سمت امتیاز داشته باشد سیم انکه حلم وبردباری
او از دیکران بیشتر بوده باشد چهارم انکه زود بغضب
نرود ودر خشم شتاب زدکی ننماید پنجم انکه اکر کسی با او
در مقام اعتذار درآید عذر او را قبول نماید واز پذیرفتن آن
ابا وامتناع نکند ششم انکه نسبت بضعفا وناتوانان
رأفت ومهربانی بجای آورد هفتم انکه بجانب اقویا و
زبردستان از راه قدرت وتوانایی ایشان میل ننماید هشتم
انکه در طبع او عنف وغلظتی که او را از موطن حلم وسکون
برانکیزاند نبوده باشد نهم انکه او را ضعف وسستی نبوده
باشد که از منع وزجر متعدیان ومتغلبان واخذ حقوق
ناتوانان ومظلومان از اقویا وستمکاران بازدارد مقاله

بیست وسیم ثم الصق بذوی الاحساب واهل البیوتات

الصالحة والسوابق الحسنة ثم اهل النجدة والشجاعة والسخاء

والسماحة فانهم جماع من الکرم وشعب من العرف
تبیین امر فرموده انحضرت والی را در بینمقاله بانکه
ملصق سازد بخود وملازم کرداند از لشکریان جمعی را که از
اهل حسب ونیکنامی، وخانوادهای کرامی بوده ایشانرا
سابقههای نیکو باشد وبعد از ان جمعی را که از اهل دلیری
وشجاعت، وصاحبان جوانمردی وسخاوت بوده باشند
زیرا که اینجماعت مرصنوف بزرکی را مستجمع، واز اصول
نیکوئی متفرع اند مقاله بیست وچهارم ثم تفقد من امورهم
ما یتفقده الوالدان من ولدهما ولا یتفاقمن فی نفسک شیء
قویتهم به ولا تحقرن لطفاً تعاهدتهم به وان قل فانه داعیة
لهم الی بذل النصیحة لک وحسن الظن بک ولا تدع تفقد لطیف
امورهم اتکالاً علی جسیمها فان للیسیر من لطفک موضعاً ینتفعون
به وللجسیم موقعاً لا یستغنون عنه تبیین امر فرموده انحضرت
والی را در بینمقاله بانکه جستجو وتفحص نماید از احوال لشکریان

خود همچنانکه تفقد وجستجو مینمایند پدر ومادر از احوال فرزند
خود تا بر حقیقت حال هر یک آکاهی یافته فراخور آن بتدارک
وتلافی پردازد ونهی فرموده او را از سه چیز اول عظیم
شمردن نفعی که بایشان رسانیده باشد دوم حقیر شمردن
مهربانی ونوازشی که خواهد نسبت بایشان بجای آورد زیرا
که اندک مهربانی که از والی بدید آید موجب حسن ظن رعیت
میشود وطمع ایشانرا بخیرخواهی والی راغب میسازد سیم
ابا نمودن از تفحص وجستجوی کارهای خرد ایشان باعتماد
جستجو از کارهای بزرک ایشان زیرا که چنانچه از تفقد
وجستجوی کارهای بزرک ایشانرا استغنایی حاصل نیست
همچنین ایشانرا در ضمن تفقد کارهای خرد منافع وفوایدی
هست که والی را از ملاحظه ومراعات آنها کزیری نیست
مقاله بیست وپنجم ولیکن آثر رؤس جندک عندک
عندک من واساهم فی معونته وافضل علیهم من جدته بما

بسعهم ويسع من وراءهم من خلوف اهليهم حتى يكون همهم همًّا
واحدًا في جهاد العدو فان عطفك عليهم يعطف قلوبهم
عليك ولا تصح نصيحتهم الا بحيطتهم على ولاة امورهم وقلة
استثقال دولهم وترك استبطاء انقطاع مدتهم فافسح في
آمالهم وواصل من حسن الثناء عليهم وتعديد ما ابلى ذوو
البلاء منهم فان كثرة الذكر لحسن فعالهم تهز الشجاع
وتحرض الناكل ان شاء الله ثم اعرف لكل امرئ منهم ما ابلى
ولا تضمن بلاء امرئ الى غيره ولا تقصرن به دون غاية
بلائه ولا يدعونك شرف امرئ الى ان تعظم من بلائه ما كان
صغيرًا ولا ضعة امرئ الى ان تستصغر من بلائه ما كان عظيمًا
تبيين امر فرموده انحضرت والی را در ینمقاله بانکه
برگزیند از سرداران لشکر خود بمزید قرب واختصاص کسی را
که در معونت ویاری نمودن لشکر کوشیده ایشانرا از ثروت
خود بقدری که کفایت حال ایشان واهل وعیال ایشان نماید

مورد احسان سازد تا از تفرقه خاطر فارغ گردیده همت بر
مجاهده ومدافعه دشمنان مقصور دارند وبسبب مهربانی
که از والی نسبت بایشان وقوع یابد دلهای ایشان میل
بجانب والی نموده همگی با او مهربان گردند ودوستی وخیر
خواهی ایشان وقتی بصحت می پیوندد که طریق اشفاق نسبت
بوالیان امور خود مسلوك داشته دولت ایشانرا بر خود
گران نشمارند. وهمت بر انقطاع مدت ولایت ایشان نگمارند
بعد از ان امر فرمود انحضرت والی را بشش چیز که نسبت
بسپاه بعمل آورد **اول** انکه آرزوهای ایشانرا براورد
تا اینمعنی موجب امیدواری ایشان گردد **دوم** انکه
هنرمندان ایشانرا مدح وستایش نماید. وزبان بشمردن
هنرهای ایشان گشاید. تا ازینمعنی دلیر بحرکت وجنبش
درآید وبد دل را رغبت بحرب وکارزار بهم رسد **سیم**
انکه بداند وبشناسد هنر هر یك از ایشان را **چهارم**

انکه هنر هریك را بتنهایی منظور دارد و با هنر دیکری ضم
نماید **پنجم** انکه پایان هنر هریك را همچنانکه هست
مذکور سازد و درینمعنی کوتاهی جایز ندارد **ششم** انکه
کار خرد و هنر کمی که از مردی بزرك صدور یابد خرد و کم شمارد
و بلندی مرتبه او را باعث بزرك شمردن کار خرد او نداند و
کار بزرك و هنر بسیاری که مردی خرد بآن اقدام نماید بزرك
و بسیار شمارد و پستی منزلة او را موجب خرد شمردن کار بزرك
او نکرداند

مقاله بیست و ششم

وارددا الی الله و رسوله
ما یضلعك من الخطوب و یشتبه علیك من الامور فقد قال
الله سبحانه لقوم احب ارشادهم یا ایها الذین امنوا اطیعوا
الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم فان تنازعتم
فی شیء فردوه الی الله و الرسول فالراد الی الله الاخذ بمحکم
کتابه و الراد الی الرسول الاخذ بسنته الجامعة غیر المفرقة
تبیین امر فرموده انحضرت والی را درینمقاله بانکه رد

نماید و بازکرداند بخدای سبحانه و پیغمبر او صلی الله علیه و آله
انچه مشتبه کردد بر او از امور زیرا که خدای سبحانه و تعالی
و تعالی در کتاب مجید بجهت راهنمایی کروهی که خواسته
است ارشاد ایشان فرموده یا ایها الذین امنوا اطیعوا
الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم فان تنازعتم
فی شیء فردوه الی الله و الرسول ای انکسانی که ایمان آورده اند
فرمانبرید خدا را و فرمانبرید پیغمبر او را و خداوندان حکم
را که عبارت از حضرات اهل بیت نبوت و خانواده رسالت
صلوات الله و سلامه علیهم اند پس اکر نزاع و خلاف کنید
با یکدیکر در چیزی و مشتبه باشد انچیز بر شما بر کردانید
آنرا بسوی خدای و پیغمبر خدای و مراد از باز کردانیدن
امر بسوی خدای سبحانه فرا کرفتن آنست از محکم کتاب او و
مراد از باز کردانیدن امر بسوی پیغمبر صلی الله علیه و آله
فرا کرفتن آنست از سنت او که سبب اجتماع خلق است بر جادهٔ

طاعت و فرمانبرداری حضرت حق جل شانه بدون تطرق
شایبه تفریق **مقالهٔ بیست و هفتم** ثم اختر للحکم بین
الناس افضل رعیتك فی نفسك ممن لا تضیق به الامور ولا
تمحکه الخصوم ولا یتمادی فی الزلة ولا یحصر من الفیء الی الحق
اذا عرفه ولا تشرف نفسه علی طمع ولا یکتفی بادنی فهم دون
اقصاه اوقفهم فی الشبهات وآخذهم بالحجج واقلهم تبرما بمراجعة
الخصم واصبرهم علی تکشف الامور واصرمهم عند ایضاح
الحکم ممن لا یزدهیه اطراء ولا یستمیله اغراء واولئك
قلیل **تبیین** امر فرموده انحضرت والی را در این مقاله
بانکه اختیار نماید و برگزیند بجهت قضا و حکم درمیان
مردمان کسی را که بوفور فضل سمت تفوق و تقدم بر همکی
داشته بدوازده صفت آراسته باشد **اول** انکه اورا
تنکی و عجز روی ندهد در اجراء اموری که باو میرسد
دوم انکه اهل خصومت بلجاج و ابرام بروی غلبه

نتوانند نمود **سیم** انکه ایستادکی در خطا و لغزشی که
ازو واقع شود ننموده چون حق بروی انکشاف یابد بآن
رجوع نماید **چهارم** انکه دامان را از لوث طمع که موجب
مذلت و خواری دنیا و عقبی است پاك دارد **پنجم**
انکه بپایان هر امری که برو وارد یا بدو رسیده بفهمیدن
اندك اکتفا ننماید **ششم** انکه چون امری براو مشتبه
کردد توقف کند و بر امضای آن پیش از رفع شبهه جرات
ننماید **هفتم** انکه در قضا یا اخذ بدبینه و حجت نماید
و بدون قیام آن اقدام بحکمی از احکام ننماید **هشتم**
انکه اورا از مراجعه اهل خصومت ملال و دلتنکی حادث
نشود **نهم** انکه در منکشف ساختن کارها نهایت
صبر بکار برد **دهم** انکه در هنکام وضوح حکم بقطع
و فصل قضیه مبادرت نماید **یازدهم** انکه مدح
و ستایش مردم در وی کبر و خودبینی بدید نیاورد **دوازدهم**

انکه تحریك وتحریص کسی اورا از طریق حق مایل نسازد ٥

بعد ازان فرموده که اینقسم جماعت اندك اند در روزکار • وکم

یافت میشود کسی که آراسته باشد بجمیع این صفات وآثار

مقالهٔ بیست وهشتم ثم اکثر تعاهد قضائه و

افسح له فی البذل ما یزیح علّته وتقل معه حاجته الی

النّاس واعطه من المنزلة لدیك ما لا یطمع فیه غیره

من خاصّتك لیامن بذلك اغتیال الرّجال له عندك فانظر

فی ذلك نظرا بلیغا فانّ هذا الدّین قد کان اسیرا فی ایدی

الاشرار یعمل فیه بالهوی وتطلب به الدّنیا **تبیین**

امر نموده انحضرت والی را در بیمقاله به سه چیز که در

شان حامل قضا وحاکم شرع بجای آورد **اوّل** انکه

از احکام او خبر کیرد واطلاع بر آن حاصل نماید تا اینمعنی

اورا از حیف ومیل مانع آید **دوم** انکه با وقدری از

مال بذل نماید که باب حاجت او مسدود کردد ورفع

عذر او در طمع کردن بشود **سیم** انکه اورا نزد خود منزله

دهد که دشمنان راه بدکویی او نیافته از بهتان مردمان

ایمن کردد ٥ بعد ازان امر فرموده والی را که در رعایت

اینمراتب نهایت جهد واهتمام مبذول دارد • وهمت بر

تشیید معالم دین حق کمارد • زیرا که این دین اسیر بوده

در دست جمعی از اشرار که دران باقتضای هوای نفس خود

عمل مینموده اند • وآنرا وسیله طلب زخارف دنیا ساخته

راه مخالفت خدای عز وجل وپیغمبر او صلی الله علیه وآله

می پیموده اند • پس باید که والی قدر این دین ومذهب را

بداند • وآزاد در دست ماسوران قید هوا وهوس اسیر

نکرداند • ومن الله سبحانه التّوفیق والهدایة والعصمة

عن سلوك طریق الغوایة **مقالهٔ بیست ونهم**

ثمّ انظر فی امور عمّالك فاستعملهم اختبارا ولا تولّهم

محاباةً واثرةً فانّهما جماع من شعب الجور والخیانة

تبیین امر فرموده انحضرت والی را درینمقاله بانکه
بجهت ضبط و عمل ولایات جمعی را که تجربه و آزمایش نموده
بر حقیقت حال ایشان آگاهی یافته باشد تعیین نماید ٥
و نهی فرموده او را از دو چیز اوّل انکه در برابر چیزی
که جماعتی باو دهند یا از و تقبل نمایند ایشان اعامل سازد
دوم انکه از روی خود رایی بدون مشورت و مطارحه
ارباب عقل و خبرت نصب و تعیین عمال نماید زیرا که
این دو چیز جامع انواع جور و خیانت • و قاطع اسباب
عدل و امانت اند مقالهٔ سی ام و توخ منهم اهل
التجربة والحياء من اهل البيوتات الصالحة والقدم في
الاسلام المتقدمة فانهم اكرم اخلاقا واصح اعراضا
واقل في المطامع اشرافا وابلغ في عواقب الامور نظرا
تبیین امر فرموده انحضرت والی را بانکه طلب کند
و بهم رساند از برای عمل جمعی را که از اهل تجربه شمارند

وبزیور حیا آراسته باشند از خانوادهای شایسته که
در نسب و زادگی بر همگنان فائق • و قدم ایشان در اسلام
سابق بوده باشد • زیرا که اینجماعت اخلاق ایشان شریفتر •
و اعراض ایشان صحیحتر • و طمعهای ایشان کمتر • و نظرات ایشان
در عواقب کارها رساترست • پس باید که والی این زمره
را بجهت تفویض اعمال اختیار نماید • و رخسار ولایت را
بزیور حسن کفایت ایشان آراید مقالهٔ سی و یکم
ثم اسبغ عليهم الارزاق فان ذلك قوة لهم على استصلاح
انفسهم وغنى لهم عن تناول ما تحت ايديهم وحجة عليهم
ان خالفوا امرك او ثلموا امانتك تبیین امر فرموده
انحضرت والی را درینمقاله بانکه بجهت مؤنت عمال
قدری که کفایت حال ایشان کند تعیین نماید و در توسعه
ارزاق و ترفیه احوال این گروه سعی و اهتمام بجای آورد
زیرا که اینمعنی متضمن سه فایده است اوّل انکه سرانجام

احوال خود ازان نموده، توانند بضبط ونسق ولایت پرداخت

دوم آنکه استغنا حاصل شود ایشانرا از خرج کردن آنچه

در تحت تصرف وضبط ایشان است از مداخل ولایت سیم

آنکه اگر دست بخیانت دراز کنند والی ایشانرا مورد بازخواست

سازد زبان ایشان از عذر کوتاه وحجت والی بر ایشان تمام باشد

مقالهٔ سی ودوم ثم تفقد اعمالهم وابعث العیون من

اهل الصدق والوفاء علیهم فان تعاهدک فی السر لامورهم

حدوة لهم علی استعمال الامانة والرفق بالرعیة وتحفظ من

الاعوان فان احد منهم بسط یده الی خیانة اجتمعت بها علیه

عندک اخبار عیونک اکتفیت بذلک شاهدا فبسطت علیه

العقوبة فی بدنه واخذته بما اصاب من عمله ثم نصبته بمقام

المذلة ووسمته بالخیانة وقلدته عار التهمة تبیین

امر فرموده آنحضرت والی را در این مقاله بدو چیز اول

آنکه بر عمال ولایات خود منهیان وجاسوسان که بزیور

راستی ووفا آراسته باشند تعیین نماید که از جزئیات احوال

ایشان خبردار گشته اورا از حقیقت آن آگاه سازند زیرا

که چون والی از احوال نهانی اینجماعت جستجو نماید وایشان

بر اینمعنی اطلاع یابند میل بجانب امانت ودیانت نمایند و

طریق رفق ومهربانی با رعیت مسلوک دارند دوم آنکه

اگر احدی از عمال دست بخیانت گشاید واخبار منهیان

وجاسوسان راستگوی بر خیانت او متفق باشد باید که بهمین

اکتفا نموده اورا مورد عقوبت ومواخذه سازد • ودر مقام

مذلت وخواری داشته وشهرهٔ خیانت وناراستی کردانید

عار تهمت چون قلاده در گردن او اندازد • تا باعث عبرت

دیگران گردد مقالهٔ سی وسیم وتفقد امر الخراج

بما یصلح اهله فان فی صلاحه وصلاحهم صلاحا لمن سواهم

ولا صلاح لمن سواهم الا بهم لان الناس کلهم عیال علی

الخراج واهله ولیکن نظرک فی عمارة الارض ابلغ من نظرک

فی استجلاب الخراج لان ذلك لایدرك الا بالعمارة ومن طلب
الخراج بغیر عمارة اخرب البلاد واهلك العباد ولم یستقم
امره الا قلیلا فان شکوا ثقلا او علة او انقطاع شرب او
بالة او احالة ارض اغتمرها غرق او اجحف بها عطش خففت
عنهم بما ترجو ان یصلح به امرهم **تبیین** امر فرمود حضرت
والی را در ین مقاله به چیز **اول** انکه جستجو نماید و آکاه
کردد بر حقیقت امر خراج و بعمل آورد در بارهٔ اهل خراج انچه
متضمن صلاح حال ایشان بوده باشد زیرا که صلاح حال
اهل خراج مؤدی بصلاح حال مردمان است از انجا که مردمان
همه عیال اهل خراج اند و مؤنت و ارزاق ایشان از خراج بدر
میرود **دوم** انکه نظر در عمارت و آبادانی زمین بیشتر داشته
باشد از نظر در جمع نمودن خراج آن زیرا که بازیافت خراج
میسر نکردد مکر بابادانی ولایت و هر کس طلب خراج کند
بدون عمارت و آبادانی ولایت خراب سازد بلاد را و تباه

کرداند حال عباد را و استقامت نامرتیابد امر او **سیم** انکه
اکر اهل خراج شکوه نمایند از سنکینی خراج یا حدوث آفت سماوی
یا انقطاع شرب زمین یا فاسد شدن آن خواه بسبب آب کرفتن
و خواه بعلت خشك شدن باید که والی تخفیف دهد و وضع
نماید از خراج فراخور انچه بصلاح آید بسبب آن حال ایشان
مقالهٔ سی و چهارم ولا یثقلن علیك شئ خففت به
المؤنة عنهم فانه ذخر یعودون به علیك فی عمارة بلادك و
تزیین ولایتك مع استجلابك حسن ثنائهم وتبجحك باستفاضة
العدل فیهم معتمدا فضل قوتهم بما ذخرت عندهم من اجمامك
لهم والثقة منهم بما عودتهم من عدلك علیهم فی رفقك بهم
فربما حدث من الامور ما اذا عولت فیه علیهم من بعد
احتملوه طیبة انفسهم به فان العمران محتمل ما حملته و
انما یؤتی خراب الارض من اعواز اهلها وانما یعوز اهلها
لاشراف انفس الولاة علی الجمع وسوء ظنهم بالبقاء وقلة

انفاعهم بالعبر **بیستم** در بیمقاله لحضرت والی در تخفیف

مؤونات از اهل خراج بنحوی که در مقاله سابقه تبیین یافت

ترغیب فرموده اند و بجهت تایید و تاکید آن بیان اینمعنی

نموده اند که باید بر والی گران نباشد انچه بار ارباب خراج

تخفیف دهد زیراکه در بیضمن بجهت او چهار فاید حاصل

است **اول** انکه انچه از ایشان وضع و تخفیف مینماید

ذخیره ایست که نفع آن در آخر بوی عاید میگردد چه

بسبب آن مملکت آبادانی و عمارت • و ولایت آراستگی و زینت

می یابد و از مملکت معمور و آراسته والی را منفعت بسیارست

دوم انکه ذکر جمیل و صیت حسن که بهترین همه ذخیرهاست

بجهت او حاصل میشود **سیم** انکه عدل و شفقت او در

میان خلق شیوع و انتشار می یابد و اینمعنی سرمایهٔ ابتهاج

و افتخار او میگردد **چهارم** انکه چون او را امری حادث

شود و حاجت بمساعدت و معاونت ایشان افتد توانند از

عهده آن بیرون آمد و بطیب خاطر در راه او بذل مال و جان

نمود زیراکه چون ولایت آباد و اهل آن معمور باشند تاب و

تحمل همه چیز دارند • و بار والی در امر قدر سنگین بوده باشد بر

میدارند • بعد از ان فرموده که خرابی ولایت از پریشانی اهل

ولایت است و پریشانی اهل ولایت بجهت آنست که ولاة

ایشان همت بر جمع مال و اسباب دنیوی میگمارند • و چون

اعتماد بر پایندگی عمل خود ندارند باندوختن متاع غرور پرداخته

گرفتن مال مردم را غنیمت میشمارند • و از عبرتهای روزگار

که آناً فآناً و لحظةً فلحظةً بر منصه شهود جلوه مینماید چشم

پوشیده مصادرهٔ دنیا و مؤاخذهٔ عقبی بر نفس خود روا میدارند

مقالهٔ سی و پنجم ثم انظر فی حال کتابک فول علی

امورک خیرهم واخصص رسائلک التی تدخل فیها مکائدک

واسرارک باجمعهم لوجود صالح الاخلاق ممن لا تبطره

الکرامة فیجترئ بها علیک فی خلاف لک بحضره ملأ و لا

تقصر به الغفلة عن ایراد مکاتبات عمالك علیك واصدار
جواباتها على الصواب عنك وفیما یاخذ لك ویعطی منك ولا
یضعف عقدا اعتقده لك ولا یعجز عن اطلاق ما عقد علیك
ولا یجهل مبلغ قدر نفسه فی الامور فان الجاهل بقدر نفسه
یکون بقدر غیره اجهل **تبیین** امر فرموده انحضرت والی
را در بینمقاله بانکه نظر کند در حال کتاب و نویسندکان خود
پس متولی و مباشر امور خود سازد از میان ایشان هر کدام
بهتر بوده باشد و مخصوص کرداند نوشتن ارقام و نامهایی که
دران اسرار و امور نهانی مندرج باشد بکسی که جامعترین
ایشان باشد مر اخلاق شایسته را و علاوه آن به پنج صفت
که وجود آنها بجهت حفظ اینمرتبه در کار است آراسته بوده
باشد **اول** انکه زیادتی اکرام والی اورا از حد و منزلهٔ
خود بدر نبرد که در حضور جماعتی جرأت بر مخالفت و
نافرمانی والی نماید **دوم** انکه اورا هوشمندی و زیرکی

بوده باشد که غفلت نورزد در ایراد و عرض نوشتجات عمال
بر والی و اصدار ورد جوابهای آن از جانب والی بسوی عمال
و کوتاهی ننماید در خواندن انچه عمال بوالی نویسند و نوشتن
انچه والی در برابر عرض ایشان کوید **سیم** انکه عقدی
را که از برای والی بندد محکم و استوار تواند نمود **چهارم**
انکه عقدی که بر والی بسته شده باشد بدستیاری تدبیر
تواند کشود **پنجم** انکه قدر و منزلهٔ خود را شناخته
از حد خود تجاوز ننماید زیرا که کسی که بقدر و مرتبهٔ خود نادان
باشد بقدر و مرتبهٔ غیر خود نادانتر خواهد بود **متن**
سی و ششم ثم لا یکون اختیارك ایاهم على فراستك
واستنامتك وحسن الظن منك فان الرجال یتعرفون
لفراسات الولاة بتصنعهم وحسن خدمتهم لیس وراء ذلك
من النصیحة والامانة شیء ولكن اختبرهم بما ولوا للصالحین
قبلك فاعمد لاحسنهم كان فی العامة اثرا واعرفهم بالامانة

وجهاً فان ذلك دليل على نصيحتك لله ولمن وليت امره واجعل
لراس كل امر من امورك راساً منهم لا يقهره كبيرها ولا يتشتت
عليه كثيرها ومهما كان في كتابك من عيب فتغابيت
عنه الزمته **تبيين** نهي فرموده انحضرت والی را در
ازانکه اختیار نماید کتاب را بجهت مباشرت مهمات خود بجود
فراست وحسن ظنی که بایشان داشته باشد زیرا که مردم
بجهت انکه ولاة را بایشان حسن ظن بهم رسد در مقام تصنع
وساختگی در آمده خود را خیرخواه وامین وامین نمایند ودر
واقع ایشان را خیرخواهی وامانتی نیست بلکه باید که والی
آزمایش نماید ایشان را بمباشرت مهام وولایت امور مردمان
خوب که پیش از و بوده اند پس اختیار کند هر کدام کردارش
نیکوتر وبامانت درمیان مردم روشناستر باشد زیرا که
اینمعنی دلیل فرمانبرداری وخیرخواهی والی است مر خدا را
وخلق را بعد ازان امر فرموده انحضرت او را بانکه از برای

هر امری از امور خود سرکرده از کتاب تعیین نماید که او را از دشواری
کار وبسیاری آن عجز وفتوری روی نداده قیام بحق آن تواند
نمود بعد ازان فرموده که هر عیبی ونقصی که در کتاب وکارکنان
والی بوده باشد واز ان تغافل کند دامنگیر والی است ومواخذه
آن با وی است **مقاله سی وهفتم** ثم استوص بالتجار
وذوی الصناعات واوص بهم خيراً المقيم منهم والمضطرب
بماله والمترفق ببدنه فانهم مواد المنافع واسباب المرافق
وجلابها من المباعد والمطارح في برك وبحرك وسهلك
وجبلك وحيث لا يلتئم الناس لمواضعها ولا يجترؤن
عليها فانهم سلم لا تخاف بائقته وصلح لا تخشى غائلته
وتفقد امورهم بحضرتك وفي حواشي بلادك **تبيين**
امر فرموده انحضرت والی را در بابت سوداگران واهل
حرفه بسه چیز **اول** انکه خود با ایشان نیکی کند و
شیوهٔ رفق ومهربانی مرعی دارد **دوم** انکه عمال وکارکنان

خود را امر نماید که با همه ایشان نیکی کنند و طریق اشفاق
مسلوک دارند زیرا که از بضاعت خلق منفعتها و فایدها
میبرند و تجار ایشان سفر بر و بحر مینمایند و از جایهای دور و
مواضع هولناک که دیگران را با نجا راه نیست انچه مردم را
بآن احتیاج است می آورند و از ایشان شری و فتنه بدید
نمی آید و آشوب و فسادی تولد نمی یابد سیوم انکه تفقد
کند و جستجو نماید از احوال و اوضاع این گروه و خبر گیرد از
انچه بر ایشان واقع شده باشد در مقر ولایت و اطراف مملکت او
مقالهٔ نهم واعلم مع ذلك ان في كثير منهم
ضيقا فاحشا وشحا قبيحا واحتكارا للمنافع وتحكما في البياعات
وذلك باب مضرة للعامة وعيب على الولاة فامنع من الاحتكار
فان رسول الله صلى الله عليه وآله منع منه وليكن البيع
بيعا سمحا بموازين عدل واسعار لا تجحف بالفريقين من
البائع والمبتاع فمن قارف حكرة بعد نهيك اياه فنكل

به و عاقب في غير اسراف تبیین در بیان مقاله آنحضرت والی را بر
عیوبی که در اکثر تجار و اهل خرید و فروخت میباشد آگاه
کردانیده تا در صدد ازالهٔ آن در آید و آن سه چیز است اول
بخل و مضایقه با ابنای جنس در معاملات که از اقبح رذائل است
دوم احتکار و آن در عرف شرعی عبارتست از حبس نمودن
اجناس معلومه با احتیاج مردمان بآن بقصد فروختن
آن در وقت گرانی و تفصیل آن در کتب اصحاب رضوان الله
علیهم مذکور است سیوم مباشرت امر خرید و فروخت
بحکم هوی و خواهش خود بدون مقید بودن برعایت قانون
شرعی و مفاسد این عیوب ظاهر است زیرا که از آن ضرر و
زیان بعامه مردمان میرسد و عیب و بدنامی آن بولاة لاحق
میگردد بعد از ان امر فرموده والی را بسه چیز اول انکه منع
نماید از احتکار زیرا که حضرت رسول ثقلین صلی الله علیه و آله
منع فرموده از ان دوم انکه ضبط امر خرید و فروخت بطریقی نماید

که از روی راستی و درستی واقع شده در میان حیف و میلی نبوده
باشد و نرخها بر وجهی باشد که ازان نقصان و زیانی ببایع یا بمشتری
نرسیده قانون عدل درین امور رعایت شود سیم انکه اگر کسی
از ایشان باحتکار بعد از نهی نمودن والی او را ازان اقدام نماید و در
مقام مخالفت و نافرمانی درآمده باشد او را مورد تعزیر و تنبیه
سازد و تجاوز از حد ایذایی که در کار بوده باشد ننماید قال علیه السلام
ثم الله الله فی الطبقة السفلی من الذین لا حیلة لهم والمساکین والمحتاجین
واهل البؤسی والزمنی فان فی هذه الطبقة قانعا ومعترا واحفظ الله
ما استحفظک من حقه فیهم واجعل لهم قسما من بیت مالک وقسما من
غلات صوافی الاسلام فی کل بلد فان للاقصی منهم مثل الذی
للادنی وکل قد استرعیت حقه فلا یشغلنک عنهم بطر
فانک لا تعذر بتضییع التافه لاحکامک الکثیر
المهم فلا تشخص همک عنهم ولا تصعر خدک لهم وتفقد
امور من لا یصل الیک منهم ممن تقتحمه العیون وتحقره

الرجال ففرغ لاولئک ثقتک من اهل الخشیة والتواضع
فلیرفع الیک امورهم ثم اعمل فیهم بالاعذار الی الله سبحانه
یوم تلقاه فان هؤلاء من بین الرعیة احوج الی الانصاف
من غیرهم وکل فاعذر الی الله تعالی فی تادیة حقه
الیه وتعهد اهل الیتم وذوی الرقة فی السن ممن لا حیلة
له ولا ینصب للمسالة نفسه وذلک علی الولاة ثقیل
والحق کله ثقیل وقد یخففه الله علی اقوام طلبوا
العافیة فصبروا انفسهم ووثقوا بصدق موعود الله
لهم تبیین درین مقاله انحضرت ترغیب تمام نموده والی
را بمراعات احوال عجزه و مساکین و مراقبت امور ضعفا
و محتاجین که کشتکان بار محنت و آزار و خوکردکان
شداید و سختیهای روزکارند و امر فرموده او را درباره
ایشان بپنج چیز اول انکه از خدای عز وجل بترسد
در غفلت و کوتاهی ورزیدن از تدارک احوال ایشان

زیرا که اینجماعت ضعیف و ناتوانند و در میان ایشان جمعی
هستند که از غایت تعفف و حیا چیزی طلب نمی نمایند
و جمعی هستند که از راه زیادتی عجز یا پریشانی وضع خود را
باو نمی توانند رسانید پس باید که از احوال ایشان در هیچ حال
غافل نشود و اهتمام بشان ایشان لازم داند دوم آنکه
حصه از بیت المال بجهت ارزاق ایشان تعیین نماید و بگرداند
از برای ایشان سهمی از غلات زمینهای غنیمت اهل اسلام
از هر شهری باشد زیرا که دور و نزدیک را هر دو از آن بهره
هست و رعایت حق همه در عهدهٔ اوست سیم آنکه تفقد
کند و جستجو نماید از احوال هر کس ازین طبقه که خود را باو
نتواند رسانید از جمعی که خرد میشمارند ایشان را مردمان و
بنظر حقارت مینگرند بدیشان بزرگان پس تعیین کند معتمدی
را از اهل ترسکاری خدای سبحانه و فروتنی با خلق که بامور
ایشان رسیده آنرا حسب الواقع باو رفع نماید چهارم

آنکه عمل کند با این طایفه بآنچه خدای سبحانه امر نموده
در حق ایشان تا او را عذری نزد خدای عز و جل در روز
قیامت بوده باشد زیرا که اینجماعت را حاجت بعدل و
انصاف از دیگران بیشتر است پس باید که در تادیهٔ حق هیچ
یک از ایشان فروگذاشت ننماید پنجم آنکه از احوال
یتیمان صغیر و مردمان شکستهٔ پیر که از سر انجام احوال
خود عاجز و زبان ایشان از طلب و خواستکاری قاصر است
تفحص و جستجو نماید و فراخور حال هر یک بتدارک و
اصلاح پردازد و نهی فرموده آنحضرت والی را از سه
چیز اول ابا نمودن و مضایقه داشتن از جستجو و وارسیدن
امور جزئیهٔ این اصناف زیرا که اهتمام او بامور مهمهٔ کلیه
موجب پذیرفتن عذر او در ترک نمودن و واگذاشتن
کارهای جزئی نخواهد شد بلکه چنانکه در ترک اهتمام
بکارهای بزرگ عذر او مسموع نیست در عدم مبالات

بکارهای خرد نیز عذر از و نخواهند پذیرفت **دوم** غافل
شدن از تفقد احوال و تفحص اوضاع ایشان چه غفلت از تدبیر
امور این طایفه مؤدی به تباه شدن حال ایشان میگردد **سیم**
تکبر نمودن و نخوت ورزیدن نسبت باین طبقه زیرا که تکبر
نمودن بر بیچارکان و ضعیفان منافی علو قدر و سمو منزلت
است بعد از ان فرموده که این امور بر ولاة کران است و حق هم
بر مردم کران میباشد لیکن کاه باشد که خدای سبحانه سبک
کرداند انرا بر جماعتی که جویای عاقبت و رستکاری از عقوبت
الهی باشند و نفس خود را بر جادهٔ صبر و شکیبایی استوار
سازند و اعتماد بصدق انچه خدای سبحانه ایشانرا وعده
نموده از نعیم آخرت داشته باشند **مقاله چهلم**

واجعل لذوی الحاجات منك قسما تفرغ لهم فیه شخصك
وتجلس لهم مجلسا عاما فتواضع فیه لله الذی خلقك و
تقعد عنهم جندك واعوانك من احراسك وشرطك حتی
یکلمك متکلمهم غیر متعتع فانی سمعت رسول الله صلی الله
علیه وآله یقول فی غیر موطن لن تقدس امة لا یؤخذ للضعیف
فیها حقه من القوی غیر متعتع **تبیین** امر فرموده آنحضرت
والی را در این مقاله به سه چیز **اول** انکه حصه از اوقات
خود را بجهت انجام مهام ارباب حاجات معین و مقرر
ساخته در آنوقت خود را از اشغال دیکر فارغ سازد
و بمحض پرداخت احوال مردمان و دادرسی ضعیفان
و مظلومان نشسته بار عام دهد که همه کس بان مجلس
در اید **دوم** انکه در آن مجلس تواضع و فروتنی نماید از
برای خدای سبحانه که او را بمحض عنایت شامله از کتم عدم
بمنصهٔ وجود آورده **سیم** انکه ملازمان و حراس
خود را از مزاحمت و ممانعت ایشان منع نماید تا که کسی متعرض
ایشان نشده توانند با او سخن کفت و عرض حاجات و مطالب
خود نمود بدون انکه ایشانرا تردد و اضطرابی در سخن

کفتن بهم رسد بعد از آن فرموده که آنحضرت رسول الله صلی الله
علیه و آله شنیدم که در یک موضع که میفرمود پاک نمیشوند
هرکز کروهی که در میان ایشان کرفته نشود حق ضعیف از
قوی در حالتی که ضعیف ادای سخن خود بآسانی تواند نمود
و او را کرفتکی در زبان و اضطرابی در بیان بدید نیاید
مقالهٔ چهل و یکم ثم احتمل الخرق منهم والعی ونح
عنک الضیق والانف یبسط الله علیک بذلک اکناف رحمته
ویوجب لک ثواب طاعته واعط ما اعطیت هنیئا
وامنع فی اجمال واعذار تبیین امر فرموده آنحضرت
والی را درین مقاله بپنج چیز اول آنکه تحمل نماید و تاب
آورد درشتی کفتار ارباب حاجات را و درماندکی ایشان
در ادای سخنان خود دوم آنکه ایشان را بخوش روئی و خوش
خوئی نواخته دور سازد از خود بدخوئی را سیم آنکه
با ایشان شیوهٔ تواضع و فروتنی مرعی داشته ننک ندارد

از سخن کفتن و آمیختن با ایشان تا بسبب آن خدای تبارک و تعالی
او را مشمول رحمت بی منتهای خود کرداند و ثواب و مزد
فرمانبرداری را در روز جزا باو رساند چهارم آنکه
چون بکسی عطیه نماید بر او کوارا باشد و اظهار طیب خاطر
کند پنجم آنکه چون کسی را از عطیه منع نماید بزبان
خوش در مقام عذرخواهی درآید مقالهٔ چهل و دوم
ثم امور من امورک لا بد لک من مباشرتها منها اجابة
عمالک بما یعیی عنه کتابک ومنها اصدار حاجات
الناس عند ورودها علیک مما تحرج منه صدور اعوانک
تبیین اشاره فرموده آنحضرت درین مقاله بآنکه
امری چند هست که باید والی بنفس خود متوجه و مباشر
انجام آن کردد از آنجمله است جواب مطالبی که عمال
باو عرض نموده باشند و کتاب و کارکنان او را از جواب آنها
عجز و درماندکی روی داده باشد و از آنجمله است

نمیشیت مهامی که مردم را سانح شود و بر اعوان و کارکنان او
فیصل آن مشکل و دشوار کردد پس والی را از مباشرت امور
که دیکری بقطع و فصل آن اقدام نتواند نمود چاره نیست

مقاله چهل و سیم
وامض لکل یوم عمله فان
لکل یوم ما فیه واجعل لنفسک فیما بینک وبین الله
افضل تلک المواقیت واجزل تلک الاقسام وان کانت
کلها لله اذا اصلحت فیها النیة وسلمت منها الرعیة

تبیین
امر فرموده انحضرت والی را درین مقاله بدو
چیز **اول** انکه کار هر روزی را در همان روز بکذراند
و بروز دیکر نیندازد زیرا که از برای هر روزی کار همان
روزست پس اکر کار روزی را بروز دیکر اندازد آن کار
علاوهٔ کار آن روز خواهد شد و از عهدهٔ کار دو روز در
یکروز بیرون آمدن دشوارست **دوم** انکه بکرداند از
برای نفس خود میان خود و خدای سبحانه بهترین اوقات

خود را پس خلوت کزیند در آن از اشغال دنیویه و قیام
نماید بحق عبادت و بندکی خدای عز وجل و اکرچه همهٔ
اوقات او که در آن بتدبیر مصالح عباد الله اشتغال
نماید مصروف در طاعت و عبادت خدای سبحانه
خواهد بود چون نیکو باشد نیت و بصلاح آید از حسن
کفایت او حال رعیت

مقاله چهل و چهارم
ولیکن فی خاصة ما تخلص لله به دینک اقامة فرائضه
التی هی له خاصة فاعط الله من بدنک فی لیلک ونهارک
ووف ما تقربت به الی الله من ذلک کاملا غیر
غیر مثلوم ولا منقوص بالغا من بدنک ما بلغ

تبیین
امر فرموده انحضرت والی را درین مقاله بسه چیز
اول انکه همت بر اقامت فرائضی که مخصوص
خدای سبحانه است کمارد **دوم** انکه حقوقی که خدای جل شانه
را بر جوارح او هست ادا نموده وظیفهٔ عبادت را

در هیچ وقت فرو نگذارد **سیم** آنکه ایشان بآنچه از برای
خدای سبحانه بجای آورد و وسیله قرب و رضوان الهی
کرداند بر وجه کمال نموده از شایبه نقص و وصمت نقصان
مبرا سازند **مقاله چهل و پنجم** و اذا اقمت فی
صلاتک للناس فلا تکونن منفرا و لا مضیعا فان فی
الناس من به العلة وله الحاجة وقد سالت رسول الله
صلی الله علیه و آله حین وجهنی الی الیمن کیف اصلی بهم
فقال صل بهم کصلوة اضعفهم وکن بالمؤمنین رحیما
تبیین امر فرموده آنحضرت والی را در این مقاله که
چون بامامت نماز قیام نماید رعایت حد توسط نموده
نماز را چندان طول ندهد که باعث نفرت مردم شود
و چنان اختصار ننماید که بارکان و واجبات نماز خلل رسد
زیراکه در میان مامومین جمعی خواهند بود که صاحب
کوفت باشند یا حاجت ضروری داشته باشند پس طول دادن

نماز بر ایشان گرانی خواهد نمود بعد از آن فرموده که
از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله پرسیدم در وقتی
که فرستاد مرا بولایت یمن چگونه نماز گذارم با مردم آنجا
پس فرمود آنحضرت نماز گذار با ایشان مانند نماز ضعیفترین
ایشان از راه اکتفا باداء واجبات و باش بمؤمنان مهربان
مقاله چهل و ششم و اما بعد هذا فلا یطولن
احتجابک عن رعیتک فان احتجاب الولاة عن الرعیة
شعبة من الضیق وقلة علم بالامور والاحتجاب منهم
یقطع عنهم علم ما احتجبوا دونه فیصغر عندهم الکبیر
ویعظم الصغیر ویقبح الحسن ویحسن القبیح ویشاب
الحق بالباطل وانما الوالی بشر لا یعرف ما تواری عنه
الناس به من الامور ولیست علی الحق سمات تعرف بها
ضروب الصدق من الکذب وانما انت احد رجلین
اما امرؤ سخت نفسک بالبذل فی الحق ففیم احتجابک

من واجب حق تعطیه او فعل کریم تسدیه او مبتلی
بالمنع فما اسرع کف الناس عن مسالتك اذا ایسوا
من بذلك مع ان اکثر حاجات الناس الیك ما لا
مؤنة فیه علیك من شکاة مظلمة او طلب انصاف
فی معاملة **تبیین** نهی فرموده انحضرت والی را
در بین مقاله از طول کشیدن احتجاب و نهان شدن او
از رعیت زیرا که اینمعنی باعث دلتنگی رعیت میشود
و موجب بیخبری او از احوال ولایت میگردد چه والی
از نوع بشر است و اورا اطلاع بر اموری که از و پوشیده
باشد میسر نیست پس چون مدتی از رعیت نهان و مختفی
گردد اورا از احوال ولایت غفلت و بیخبری روی دهد
و بیخبر بودن والی از اوضاع مملکت مؤدی بانقلاب
امور و حدوث فتنها و شرور گشته از ینمعنی اختلال
در نظام ولایت پدید آید ه بعد از ان فرموده که نهان

کشتن والی از رعیت وجهی ندارد بجهت انکه اگر نفس او
بزیور سخاوت آراسته است و رعیت که نزد او آیند
طلب حقی یا خواهش بذل و احسانی نمایند اینمعنی بروا شان
باشد و از آن متاذی نگردد و اگر مبتلی بمضایقه و منع
است چون مردم اینمعنی را یافته مایوس گشته از وچیزی
طلب نخواهند نمود و از خواهش و خواستگاری ایشان
فارغ و آسوده خواهد بود با انکه اکثر حاجتهای مردم
بوالی از جنس شکایت و تظلم و طلب دادرسی است و
مؤنت سنگینی در انجام آن بر والی نیست **مقالهٔ**
چهل و هفتم ثم ان للوالی خاصة و بطانة فیهم
استیثار و تطاول و قلة انصاف فاحسم مادة اولئك
بقطع اسباب تلك الاحوال و لا تقطعن لاحد من
حاشیتك و حامتك قطیعة و لا یطمعن منك فی
اعتقاد عقدة تضر بمن یلیها من الناس فی شرب او

عمل مشترك يحملون مؤنته على غيرهم فيكون مهنا ذلك لهم
دونك وعيبه عليك في الدنيا والآخرة تبيين امر فرموده
انحضرت والی را دریمقاله بانکه مونت خویشان و مخصوصان
خود را که در منفعتها بر رعیت مزیت جویند و دست تعدی
بر ایشان دراز کنند و از طریق انصاف و عدالت عدول
نمایند از رعیت رفع نموده ایشانرا دریمراتب تمکین ننماید
و بکسی از ینجماعت زمینی از زمینهای خراج با قطاع ندهد
و بطمع نیندازد ایشانرا که مزرعه و قریه بهم رسانند که از آن
بقری و مزارع ملك مردمان که در پهلوی آن واقع است
ضرر رسیده در آب و زمین آن تغلب نمایند یا مونت ملك
خود را بر انجماعت حمل کنند زیرا که چون والی این کروه را
درین امور دست دهد نفع و فایده آن بایشان رسد و
بدنامی و وبال آن در دنیا و آخرت بوالی عاید و راجع شود
مقاله چهل و هشتم والزم الحق من لزمه من

القريب والبعيد وكن في ذلك صابراً محتسباً واقعاً
ذلك من قرابتك وخاصتك حيث وقع وابتغ عاقبته بما
يثقل عليك منه فان مغبة ذلك محمودة تبيين
امر فرموده انحضرت والی را دریمقاله به سه چیز اول
انکه الزام کند بحق کسی را که بر او لازم شده باشد خواه
انکس خویش و نزدیك او باشد و خواه بیکانه و دور دوم
انکه دریمعنی صبر و شکیبایی ورزیده تقرب و نزدیکی
جوید بخدای سبحانه خواه آن الزام بحق مقرون برضای
خویشان و مخصوصان او باشد و خواه نه سیم انکه
طلب کند عاقبت آن کار نیکو را که نیکنامی دنیا و رستکاری
عقبی است زیرا که عاقبت هر کار نیکو نیکوست مقاله
چهل و نهم وان ظنت الرعية بك حيفاً فاصحر لهم
بعذرك واعدل عنهم ظنونهم باصحارك فان في ذلك اعذاراً
تبلغ فيه حاجتك من تقويمهم على الحق تبيين امر فرموده

انحضرت والی را درینمقاله بانکه چون رعیت دربارهٔ او
گمان حیفی وستمی برند عذری که در آن باب داشته باشد
اظهار نماید و آن گمان را از دل ایشان بدر کند زیرا که اینمعنی
موجب آن میشود که دانند که کردهٔ والی از حیف بری است
پس استوار کردند بر طریقهٔ حق **مقالهٔ پنجاهم** و لا
تدفعن صلحاً دعاك اليه عدوك لله فيه رضى فان في الصلح
دعة لجنودك وراحة من همومك وامناً لبلادك ولكن
الحذر كل الحذر من عدوك بعد صلحه فان العدو ربما
قارب ليتغفل فخذ بالحزم واتهم في ذلك حسن الظن
تبيين نهی فرموده انحضرت والی را درینمقاله از ابا کردن
و دفع نمودن صلحی که دشمن طلب آن نماید و مقرون برضای
خدای سبحانه و تعالی بوده باشد زیرا که در صلح نمودن
با دشمن سه فایده است **اول** استراحت و آسایش
لشکر از تعب و مشقت حرکت و کارزار **دوم** راحت و

آسودگی والی از غم و آزار **سیم** امنیت بلاد و رفاهیت
حال عباد ولیکن باید که والی حذر تمام نماید از غدر و
فریب دشمن بعد از صلح نمودن او زیرا که بسا باشد که دشمن
در مقام غافل کردن خصم بوده ظاهراً در صلح زند و
باطناً کوس جنگ کوبد پس والی را درین باب لازم است که
نهایت حزم و دوراندیشی بکار برده بحسن ظن اکتفا نکند
و طریق احتیاط از دست ندهد **مقالهٔ پنجاه و یکم**
وان عقدت بينك وبين عدوك عقدة او البسته منك
ذمة فحط عهدك بالوفاء وارع ذمتك بالامانة واجعل
نفسك جنة دون ما اعطيت فانه ليس من فرائض الله
عز وجل شيء الناس اشد عليه اجتماعاً مع تفريق اهوائهم
وتشتيت آرائهم من تعظيم الوفاء بالعهود وقد لزم ذلك
المشركون فيما بينهم دون المسلمين لما استوبلوا من عواقب
الغدر فلا تغدرن بذمتك ولا تخيسن بعهدك ولا تختلن

عدوك فانه لايجترئ على الله الا جاهل شقىٌّ وقد جعل الله
عهده وذمته امنًا افضاه بين العباد برحمته وحريمًا
يسكنون الى منعته ويستفيضون الى جواره فلا ادغال و
لا مدالسة ولا خداع فيه ولا تعقد عقدًا تجوز فيه
العلل ولا تعولن على لحن القول بعد التاكيد والتوثقة و
لا يدعونك ضيق امرٍ لزمك فيه عهد الله الى طلب انفساخه
بغير الحق فان صبرك على ضيق ترجو انفراجه وفضل عاقبته
خيرٌ من غدر تخاف تبعته وان تحيط بك فيه من الله طلبة
لا تستقبل فيها دنياك ولا آخرتك **تبيين** امر فرموده
انحضرت والی را در اینمقاله بانکه چون میانه او و دشمن
عهد و پیمانی بسته شود وفا کند بآن عهد و پیمان و بکوشد
در محافظت و مراعات آن زیرا که کلمه همکی خلق جهان بر
حسن رعایت ذمه و حفظ امان متفق است چنانچه مشرکان
وکفار در میان خود اینمعنی را التزام نموده اند و عاقبت

غدر را بد دانسته اند پس باید که والی از غدر حذر کند و عهد
و پیمانی که بسته باشد نشکند و دشمن را نفریبد زیرا که اینمعنی
جرأت بر خدای سبحانه است و جرأت بر خدای سبحانه ننماید
مکر کسی که سرکشته بوادی جهل و شقاوت کشته باشد و
حق سبحانه وتعالی عهد و پیمان خود را واسطه امن کردانیده
در میان بندکان و پناهی ساخته آنرا از برای مردمان که
هر کس در آن آرام کیرد از خوف و بیم ایمنی یابد پس باید که
اسباب عهد و پیمان در هر حال مشدود و ابواب غدر
و تدلیس و خدعه مسدود باشد بعد از ان نهی فرموده
والی را از سه چیز **اول** انکه عهد و پیمان را بر وجهی
بندد که بآن علت و فساد راه تواند یافت **دوم** انکه بعد
از محکم کردن آن باحتمال توریه و تاویل در مقام نقض و
ابطال آن در اید **سیم** انکه تنکی امری که لازم شده
باشد او را در آن عهد خدای سبحانه داعی کردد بر طلب

فسخ وابطال آن عهد بغیر حق زیراکه صبر بر تنگی که در عقب
آن فرجی واجری باشد بهترست از غدری که وبال آن دامنگیر
گردد وازپی آن مطالبه ومؤاخذهٔ الهی بوده باشد که با آن
طلب روی آوردن هیچ یک از دنیا وآخرت میسر نیست
مقالهٔ پنجاه و دوم ایاك والدماء وسفکها
بغیر حلها فانه لیس شیء ادعی لنقمة ولا اعظم لتبعة ولا
احری بزوال نعمة وانقطاع مدة من سفك الدماء بغیر
حقها والله سبحانه مبتدئ بالحکم بین العباد فیما
تسافکوا من الدماء یوم القیمة فلا تقوین سلطانك بسفك
دم حرام فان ذلك مما یضعفه ویوهنه بل یزیله و
ینقله ولا عذر لك عند الله تعالی ولا عندی فی قتل العمد
لان فیه قود البدن **تبیین** الهی فرموده آنحضرت
والی را درین مقاله از ریختن خون مردمان بناحق زیراکه
هیچ سببی از برای نزول غضب وخشم الهی ولحوق وبال

اخروی وزوال نعمت دنیوی وانقطاع مدت حیات و
زندگانی عظیمتر وقویتر از ریختن خونهای مردم بناحق
نیست وخدای سبحانه وتعالی در روز قیامت ابتدا میکند
بحکم کردن درمیان بندگان درانچه ریخته اند از خونهای
یکدیگر در دنیا پس [بایدکه] والی ریختن خون ناحق را باعث قوت
سلطنت ودولت خود نداند زیراکه آن موجب ضعف
وسستی بلکه مؤدی بزوال وبرهم خوردگی دولت میشود و
چون اقدام بکشتن نفسی از روی قصد نماید اورا در عقبی
نزد خدای سبحانه عذری نباشد ودر دنیا موافق فرموده
حق عز وجل براو قصاص نفس لازم آید عصمنا الله تعالی عما
یوجب نکال الدنیا والاخرة بلطفه وکرمه
مقالهٔ پنجاه و سوم وان ابتلیت بخطأ وافرط
علیك سوطك اویدك بعقوبة فان فی الوکزة فما
فوقها مقتلة فلا تطمحن بك نخوة سلطانك عن ان تؤدی

الی اولیاء المقتول حقهم **تبیین** امر فرموده انحضرت والی را در ینمقاله بانکه چون مبتلا بقتلی از روی خطا کردیده افراطی در عقوبت نمودن کسی بدست باتاز یانه از و واقع و مؤدی بتلف نفسی کردد دیت انکس را با اولیاء او عاید ساخته نخوت ملکت و سرکردکی او را از ادای حق ایشان باز ندارد **مقالهٔ پنجاه و چهارم** و ایاک والاعجاب بنفسک والثقة بما یعجبک منها وحب الاطراء فان ذلک من اوثق فرص الشیطان فی نفسه لیمحق ما یکون من احسان المحسن **تبیین** نهی فرموده انحضرت والی را در ینمقاله از رذیلهٔ عجب و خودپسندی که از جملهٔ مهلکات است و از دوست داشتن مبالغه مردم در مدح و ستایش او که مؤدی بغرور و خودبینی میکردد زیرا که اینمعنی اقوی اسباب فرصت یافتن شیطان است از برای محو نمودن حسنات نیکوکنندکان و ضایع کردن و تباه ساختن عملهای بندکان

آعاذنا الله سبحانه من کیده و مکره و عصمنا من فتنته و شره **مقالهٔ پنجاه و پنجم** و ایاک والمن علی رعیتک باحسانک او التزید فیما کان من فعلک او ان تعدهم فتتبع موعودک بخلفک فان المن یبطل الاحسان والتزید یذهب بنور الحق والخلف یوجب المقت عند الله و عند الناس قال الله سبحانه کبر مقتا عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون **تبیین** نهی فرموده انحضرت والی را در ینمقاله از سه چیز **اول** منت نهادن بر رعیت خود بسبب احسانی که نسبت بایشان بجای آورده باشد زیرا که منت نهادن باطل میسازد و تباه میکرداند احسان را **دوم** وانمودن احسانی که نسبت بایشان نموده زیاده برانچه از و وقوع یافته زیرا که اینمعنی چون نوعی از دروغ است منطفی میسازد نور حق را **سیم** خلف نمودن وعدهٔ که با ایشان کرده باشد زیرا که خلف وعده موجب بغض

ودشمنی است نزد خدای سبحانه و خلق خدای سبحانه در کتاب
مجید فرموده، کَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللّٰهِ اَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ
بزرگست از روی دشمنی نزد خدای انکه بگویید انچه را نکنید
مقالهٔ پنجاه و ششم ایاك والعجلة بالامور قبل
اوانها او التساقط فیها عند امکانها او اللجاجة فیها اذا تنکرت
او الوهن عنها اذا استوضحت فضع کل امر موضعه و
اوقع کل عمل موقعه تبیین نهی فرموده انحضرت
والی را درین مقاله از چهار چیز اول انکه در کارها شتاب
کند و پیش از وقت اقدام بآن نماید دوم انکه در وقت امکان
و فرصت از ان تقاعد ورزد و آزاد رحیز تعویق و تاخیر اندازد
سیم انکه چون راه تحصیل و تیسیر آن بروی معلوم
نکردد در آن لجاج و ستیزه ورزد چهارم انکه چون
طریق تحصیل و تسهیل آن واضح و روشن کردد از کردن
آن تکاهل و سستی نماید پس باید که هر امری را در موضع

خود کذارد، و هر کاری را در موقع خود بجای آرد مقالهٔ
پنجاه و هفتم وایاك والاستیثار بما الناس
فیه اسوة والتغابی عما تعنی به مما قد وضح للعیون فانه
ماخوذ منك لغیرك وعما قلیل تنکشف عنك اغطیة
الامور و ینتصف منك للمظلوم تبیین نهی فرموده
انحضرت والی را از دو چیز اول انکه برکزیند از
برای نفس خود انچه را باید همه مردم در آن یکسان بوده
باشند دوم انکه تغافل کند از انچه اهتمام بشان او
در کار و حقیقت آن ظاهر و آشکار باشد زیرا که در روز جزا
اموال و حقوق عباد الله را که والی بجهت نفس خود برکزیده
یا در اخذ و استیفاء آن از متغلبین کوتاهی و غفلت ورزیده
باشد از و باز یافت و باز خواست میشود، و بزودی برخواسته
میشود از میان پردها، و کرفته میشود از و داد ستم رسیدها
مقالهٔ پنجاه و هشتم املك حمیة انفك و سو

حذك وسطوة يدك وغرب لسانك واحترس من كل ذلك
بكف البادرة وتاخير السطوة حتى يسكن غضبك فتملك الاختيار
ولن تحكم ذلك من نفسك حتى تكثر همومك بذكر المعاد الى ربك
تبيين امر فرموده آنحضرت والی را درین مقاله بباز داشتن
نفس از زیادتی خشم وغضب وتاخیر کردن مؤاخذه وباز
خواست تا هنگام ساکن شدن آن زیرا که محافظت خود
از آفتها وخطرهای بزرگ بدان آن میسر نیست وآن یعنی
وقتی در نفس رسوخ وتمکن یابد که نور تذکر بازگشت بسوی
پروردگار عالم از مشرق توفیق آنا فانا بر صفحهٔ دل تابد ۵

مقالهٔ پنجاه ونهم والواجب علیک ان تتذکر ما
مضی لمن تقدمک من حکومة عادلة او سنة فاضلة او اثر
عن نبینا صلی الله علیه وآله وسلم او فریضة فی کتاب الله
فتقتدی بما شاهدته مما عملنا به فیها وتجتهد لنفسک فی
اتباع ما عهدت الیک فی عهدی هذا واستوثقت به من الحجة

لنفسی

لنفسی علیک لکی لا تکون لک علة عند تسرع نفسک الی هواها
تبیین امر فرموده آنحضرت والی را درین مقاله بدو چیز
اول آنکه تذکر نماید وبیاد آورد آنچه را بران رفته اند
وعمل بآن کرده اند آنانی که پیش از و بوده اند از حکومتی
مقرونه بعدل وداد . یا سیرتی جاریه بر نهج حق ورشاد
یا اثری از حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه وآله مأثور
یا فریضه در کتاب مجید خدای تبارک وتعالی مسطور ۵
دوم آنکه بذل اهتمام نماید . وراه اجتهاد پیماید
در عمل کردن وپیروی نمودن آنچه درین عهدنامه فرمان
داده بآن آنحضرت . ومحکم واستوار ساخته برو در طی
آن حجت . تا رشته عذر او انقطاع یابد . هر وقت نفس او
بجانب هوی وهوس شتابد

مقالهٔ شصتم

وانا اسال الله بسعة رحمته وعظیم قدرته علی اعطاء کل
رغبة ان یوفقنی وایاک لما فیه رضاه من الاقامة علی العذ

الواضح الیه والی خلقه مع حسن الثناء فی العباد وجمیل
الاثر فی البلاد وتمام النعمة وتضعیف الکرامة وان یختم
لی ولک بالسعادة والشهادة انا الیه راغبون والسلام
علی رسول الله صلی الله علیه وآله **تبیین** آنحضرت
علیه اشرف الصلاة والسلام سلسله کلام را بدعا و مسالت
که مفتاح ابواب فیوض و برکات آسمانی ۰ و مصباح وادی
قیام بحق بندگی و عبادت ربانی است ختم نموده اند ۰ و
در اینمقاله که آخرین مقالات عهدنامه شریفه است از جناب
رب الارباب عز شانه و عظم سلطانه بجهت خود و والی شش
چیز طلب نموده اند **اول** حصول رضا و خشنودی حق
دوم شیوع ذکر جمیل و نیکنامی در میان خلق **سیم**
تمام نمودن نعمت دو جهانی **چهارم** مضاعف گردانیدن
کرامت جاودانی **پنجم** ادراک خاتمه حسنه سعادت
ششم نیل درجه عالیه شهادت ۵ وختم دعا نموده اند

بدرود بر حضرت خاتم الرسل صلی الله علیه وآله که واسطه
افاضه برکات ۰ و وسیله افاده خیرات است ۵ و چون
وصایای ارسطو باسکندر که ماخوذ از منبع وحی و الهام
و موروث از انبیاء سابقین علیهم السلام است مشتمل بر حکم
و فواید جلیله بود ۰ ذکر بعضی از آنرا مناسب دانسته
باخر این ترجمه الحاق نمود **اینست وصایای**
ارسطو باسکندر ای اسکندر خدایی که ترا از نیستی بهستی
آورده بشناس و حق او را نگاهدار ۰ **ای** اسکندر
نعمت خدا را بزرگ شمار و سپاس او را فرو مگذار ۰ **ای**
اسکندر رضای حق را جویا باش و از خشم او بیندیش ۰ **ای**
اسکندر ظلم بر بندگان خدا روا مدار که عاقبت ظلم شوم است
ای اسکندر بر بندگان خدای رحم نمای تا خدای
بر تو رحم نماید ۰ **ای** اسکندر شیوه عفو را از دست
مده و تا توانی از عقوبت بپرهیز ۰ **ای** اسکندر عدل

راشعار خود ساز تا حال تو در اینجهان و در آنجهان نیکو گردد
ای اسکندر داد مظلوم از ظالم بگیر تا کار تو رونق
گیرد. ای اسکندر کار بزرگ بخردان مفرمای و
کار خرد در عهدهٔ بزرگان منمای. ای اسکندر مردم
دون و سفله را دخیل کارها مکن که از آن مفسدها
خیزد. ای اسکندر در تربیت خانوادهای دیرینه
بکوش که پشیمانی نخواهی یافت. ای اسکندر دروغ
گوی را بخود راه مده که بسی دولتها از یک سخن دروغ تباه
گشته. ای اسکندر قدر راستان را بدان که هیچ کس
مانند راستگو بکار تو نیاید. ای اسکندر حق پدر
و مادر را نگاه دار و شفقت و رأفت از ایشان دریغ مدار
ای اسکندر صلهٔ رحم بجای آر که موجب درازی
عمرست. ای اسکندر دشمنی کسی در دل جای مده
که ترا همیشه غمگین دارد. ای اسکندر مردم را

بخوی نیکو رام خود ساز که هیچ دامی از برای شکار کردن
خلق بهتر از خوی نیکو نیست. ای اسکندر
شتاب در کارها مکن که موجب پشیمانی است. ای
اسکندر کار امروز را بفردا میانداز که باعث سرگردانی است
ای اسکندر راز خود را بکسی مگوی و اگر ناچار
بایدت گفت بکسی بگوی که زبان بافشای آن نگشاید.
ای اسکندر بی مشورهٔ دانایان بامری اقدام منمای
که پشیمانی بار آرد. ای اسکندر صاحبان تجربه
را از خود جدا مساز که حاجت تو بایشان بسیارست.
ای اسکندر سخن بدگو و غماز را باور مکن و او را
از خود دور ساز. ای اسکندر پندگو را دوست
دار و مزاج گوی را دشمن دار. ای اسکندر
صحبت حکیمان و دانایان را غنیمت دان که ترا از آن بهره
بسیار باشد. ای اسکندر کسی را که برداشتی

زود مینداز و کسی راکه انداختی زود بر مدار . ای
اسکندر دل بعمارت دنیا مبند و در آبادانی آخرت کوش .
که آخر ازین سرای بآن سرای باید رفت و از آباد بخراب
رفتن بیخردی است . ای اسکندر عنان نفس
سرکش را از دست رها مکن که تورا در مهلکها اندازد .
ای اسکندر در حال خشم و غضب فرمان بجیری
مده و درنک کن تا تندی تو فرو نشیند آنکاه انچه مصلحت
اقتضا کند بجای آر . ای اسکندر زنهار از کشتن
مردم بپرهیز و خون ناحق مریز که بنیان دولت را هیچ چیز
مانند خون ناحق از پای در نیارد . ای اسکندر
بنایی که خدای برپای داشته برپای دار تا خدای ترا بر
پای دارد . ای اسکندر بر دشمن اعتماد مکن .
و بسخنان نرم او فریفته مشو که از دشمن ایمن نمیتوان بود .
ای اسکندر در کارها لجاج و ستیزه مکن .

که عاقبت لجاج پشیمانی است . ای اسکندر رعیت
خود را معمور ساز که خزانه پادشاهان رعیت است .
ای اسکندر اکر رعیت را خراب کنی آنرا بخزانه
آباد نتوانی کرد و اکر رعیت را آباد سازی خزانه را ازان
توانی آباد ساخت . ای اسکندر خیرخواه تو
کسی است که مال دیکری را بتو روا ندارد و مال تورا
بدیکری ندهد و بدخواه تو کسی است که مال دیکرانرا
بتو دهد و مال تورا در کیسهٔ دیکران کند . ای
اسکندر انچه بر نفس خود نپسندی بر دیکری مپسند .
تا عدالت تو عروج کیرد . ای اسکندر از لشکریان
خود رسوم و علوفه دریغ مدار و ایشانرا هیچ وقت بیکار
مکذار . ای اسکندر حقوق خدمتکاران دیرینه
را رعایت کن تا موجب امیدواری مردم کردد . ای
اسکندر با نیکان نیکی کن تا نیکی ایشان افزون شود و با

بدان بدی کن تا از بدکردن باز آیند. ای اسکندر
کبر و غرور را از خود دور کن که بدترین عیبها است و پرده است
بر همه نیکویها. ای اسکندر همت بر جمع مال دنیا
مگمار که کسی را که پادشاهی دهند از مال دنیا بی بهره
نسازند. ای اسکندر با کسی که با تو راست رود
راست باش و با هر که با تو کج رود کج باش. ای اسکندر
از کسی که از فرمان خدای سبحانه سر بپیچد بر حذر باش
ای اسکندر تعظیم دین خدای لازم شمار که
دین و دولت توأم اند و دین از دولت قوت گیرد و دولت
بدین باقی ماند. ای اسکندر باطن خود را از
بدخواهی خلق پاک دار تا دلهای همه بخیرخواهی تو میل
کند. ای اسکندر از حال عمال و کارکنان خود
جستجو کن و خبر گیر که این کار از دیگری نیاید و چون غفلت
ورزی ایشان بر رعیت تو دست بظلم و ستم دراز کنند.

و در اندک زمانی بنیاد سلطنت ترا از بیخ کنند. ای
اسکندر پادشاه سایهٔ خداست و چون خدای سبحانه را
رحمت عام و نعمت بر همه بندگان از نیک و بد تمام است باید
که شفقت و رأفت پادشاه نیز نسبت بکافهٔ خلق از دوست
و دشمن مبذول باشد. ای اسکندر چون هیچ
کسی و کوبی نماند باید که بکردار بد اقدام ننمایی و زبان
بگفتار زشت نگشایی تا جز نیکی از تو نماند. ای
اسکندر اگر حلاوت لذت زندگانی خواهی بر تلخی سخنان
ناصح صبر کن. ای اسکندر ناصح تو کسی است که
سخنی بتو گوید که او را در آن فایده نباشد و ترا از آن نفع
بسیار باشد. ای اسکندر چون با کسی عهد و
پیمانی بندی در رعایت آن بکوش و از نقض و شکستن آن
بیندیش. ای اسکندر چون با کسی وعده نمایی وفا
با آن لازم دان و چیزی که بجای نیاوری بر زبان میار.

ای اسکندر شیوهٔ ادب را فرو مگذار که مرد
از ادب رسد با پخته رسد ای اسکندر حرمت
پیران نگاهدار که موجب درازی عمرست ای
اسکندر با نادان سخن مگوی که نه تورا ازو نفعی رسد و
نه او از تو فایده برد ای اسکندر تا کسی را تجربه
و آزمایش نکرده باشی بر او اعتماد مکن ای اسکندر
خیرخواه تو کسی است که خود را از برای تو خواهد نه
تورا از برای خود ای اسکندر از هر کس نترسد
از خدای سبحانه بترس ای اسکندر از حال
ضعیفان و ناتوانان غافل مباش و تفقد احوال ایشان
واجب دان که موجب رضای خالق و جلب قلوب خلایق
است ای اسکندر تعظیم و تکریم علما و حکما بجای
آر که موجب سعادتمندی دنیا و عقبی است ای
اسکندر از هزل و سخریه احتراز نمای که هیبت پادشاهی

را زیان رساند ای اسکندر بی ادبان را بارگاه
خود راه مده که حرمت مجلس برخیزد ای اسکندر
عیب مردمان را بپوش که پادشاهان را از عیب پوشی
خلق گزیری نیست ای اسکندر اگر خواهی هر
چیز از تو باشد خدا برا از خود کن ای اسکندر
عقل را راهنمای خود ساز تا هیچ جا گمراه نگردی ای
اسکندر دین را پاسبان دولت خود گردان و خود بپاسبانی
دین قیام نمای تا کار دنیا و آخرت تو هر دو استقامت یابد
ای اسکندر اگر اعانت خدای تعالی خواهی
در اعانت فریادخواهان مسارعت کن ای
اسکندر از غدر بپرهیز که عاقبت غدر شوم است
ای اسکندر زبان بدروغ مگشای که اعتماد
از سخنان تو برخیزد ای اسکندر کینه کسی در
دل نگاه مدار که دل را فاسد گرداند ای

اسکندر خدمت کسی را ضایع مکن تا احسان تو نزد کسی
ضایع نکردد. ای اسکندر چنانچه میراث عالمان
وحکیمان علم وحکمت است همچنین میراث ملوك وپادشاهان
ذکر جمیل وصیت نیکوست سعی کن تا بعد از تو نام نیکو بر
صفحه روزکار ماند. ای اسکندر چنانکه قوام
بدن بغذای صالح است همچنین قوام دل بسخنان حکمت است
وچنانکه اکر غذا ببدن نرسد فساد بآن راه یابد همچنین
اکر حکمت بدل نرسد ضایع ونابود کردد. ای
اسکندر همچنانکه قتل حیوانات موذیه از مار وکژدم
وغیرها لازم است تا کزندی از آنها به بنی آدم نرسد
همچنین دفع اشرار وبدنفسان از میان مردمان درکار است
تا از ایشان نسبت به نیکان اذیت وضرری بدید نیاید
ای اسکندر همچنانکه طبیب اکر لحظه از احوال
بیمار غافل کردد حال او بهلاك انجامد همچنین اکر پادشاه

یکلحظه از احوال رعیت خود غافل شود حال ایشان تباه
کردد ای اسکندر همچنانکه شبان اکر بدفع ککان
وجانوران درنده نپردازد در اندك زمانی کوسفندان
اورا تلف سازند همچنین اکر پادشاه دست ظلم وستمکاران
را از سر رعیت خود کوتاه نسازد در اندك فرصتی ایشان را
مستاصل وخراب کرداند. ای اسکندر همچنانکه
اندك آتشی که در جایی فتد شعله ورکشته هرچه را بآن
رسد سوزاند همچنین اندك ظلمی که در مملکت بدید آید سرایت
کرده همه ولایت را خراب کرداند. ای اسکندر
زنهار مظلوم را از در خود مران زیراکه چون از تو مایوس
کردد شکوه ترا بسوی خدای سبحانه برد وخدای سبحانه
اورا از درکاه خود نراند وترا مورد عتاب وبازخواست
کرداند. ای اسکندر زنهار دل مردمان را
میازار که آهی که از دل آزرده براید بسی خانها را خراب

سازد. ای اسکندر زنهار بسخن ساعی و فتنه
جوی اعتماد نکنی که آخر پشیمان شوی و تدارك نتوانی کرد
ای اسکندر زنهار عنان دولت خود را بدست
طمع کار ندهی که در اندك زمانی دولت ترا بسهل چیزی
فروشد. ای اسکندر زنهار در هیچ امر بطمع
کار اعتماد مکن که کسی که زر و سیم دینار را از نفس خود
عزیزتر دارد اعتماد را نشاید و بکار تو و خود هیچ کدام
نیاید. ای اسکندر زنهار بقوت سلطنت
و کثرت عدت خود مغرور مشو و در هر حال بحبل
توکل و تفویض تمسك جوی که بسا دولتهای عظیم از
زیادتی قوت و اقتدار پایمال حوادث روزگار کردید،
ای اسکندر زنهار دشمن را ضعیف مشمار
که بسی ضعیف بقوت اقبال بر قوی غلبه و استیلا یافته
ای اسکندر رسولان و ایلچیان ملوك و

پادشاهان را گرامی دار و سیرت حمیده و شیوه پسندیده
خود را در نظر ایشان جلوه ده تا از مملکت تو اطوار حسنه
و اخلاق جمیله تو را بتحفه و هدیه نزد پادشاهان خود برند
ای اسکندر نام ملوك و پادشاهان را در غیبت
ایشان بتعظیم بر زبان جاری ساز تا ایشان نیز ترا از روی
تعظیم و تکریم نام برند. ای اسکندر با تجار و
متردّدین طریق رفق و اشفاق مسلوك دار و همت بر حسن
رعایت و حمایت ایشان کمار که معموری مملکت و آبادانی
ولایت تو از ایشانست. ای اسکندر چون کسی
را با نعام و احسان نوازی بتکرار آن زبان مکشای
ای اسکندر تجسس از احوال نهانی خلق مکن
و در پوشیدن عیوب ایشان بکوش. ای اسکندر
بیك دلیل حکم مکن و چون دلایل متعارض شود میل
بطرف اقوی کن. ای اسکندر چنان کن که اهل

صلاح از تو ایمن باشند و اهل فساد خایف ای
اسکندر نکث عهد مکن و سوگند اصلا یاد مکن و اگر یاد کنی
بهیچ وجه از آن بر مگرد که مملکت بسی سلاطین یونان
بشآمت سوگند دروغ و نکث عهد بفساد انجامیده
ای اسکندر بر چیزی که از تو فوت شود تاسف
منمای که شیمت صبیان و ناقصان است ای
اسکندر اهل مملکت خود را بفنون علوم امر کن و کسی را
که در علم فایق شده باشد بمزید عنایت و تربیت مخصوص
دار که این خصلت سبب محبت تو در دلها شود و موجب
رونق ملک و بقای ذکر جمیل و پادشاهی یونان بمیامن
همین خصلت دوام داشت چه ایشان رعایا را بتحصیل
علوم میفرموده اند بمرتبه که دختران در خانه پدران
فرایض و آداب نوامیس و جمل اصول علم طب و نجوم میدانستند
ای اسکندر عدل صفتی است از صفات الهی و

بعدل آسمان و زمین قایم شده و بعدل پیغمبران مبعوث
شده اند و بعدل مالک قلوب و رقاب توان گردید
ای اسکندر از دست کسی که معتمد تو نباشد
چیزی مخور و از محافظت خود غافل مباش و آن قصه
را فراموش مکن که پادشاه هند تحفها از برای تو فرستاد
و از جمله کنیزکی بود که او را از طفولیت بزهر پرورده بودند
تا طبیعت او قریب بافاعی شده بود و غرض ایشان از آن قصد
تو بود و من این حال را بفراست دریافتم و ترا تنبیه کردم
ای اسکندر چون کسی از فرمانروایان بتو پناه
آورد او را معاونت و دستگیری نمای ای اسکندر
چون از کسی تقصیری بدید آید و در مقام عذرخواهی در
آید عذر او را بپذیر ای اسکندر از نزول حوادث
روزگار اضطراب مکن و بر شداید نوایب صبر کن که
عاقبت صبر محمودست ای اسکندر در تغیر

وتبدل احوال روزکار نظر کن و ازان عبرت کیر و بدان که
هیچ چیز را غیر کردار نیکو بقا و پایندکی نیست ای
اسکندر پیش از تو فرماندهان و پادشاهان بوده اند
پس نظر کن در احوال و اوضاع ایشان و ببین طریقه و
شیوه کدام یک پسندیده خلق است و چه کس از ایشان
نام نیکو بر صفحه روزکار کذاشته تو نیز برا نظر یقه عمل
کن و شیوه و خوی او را پیش کیر و از شیوه های بد و کارهای
زشت جمعی که نام ایشان بر زبان مردمان ببدی مذکور است
دوری جوی و احتراز نمای تا در قرنها و سالها نام تو به
نیکی برده شود ای اسکندر هیچ چیز بهتر از
عاقبت نیکو نیست سعی کن تا عاقبت کار تو محمود و خاتمه
حال تو نیکو بوده باشد ۵ ولنختم الکلام بحمد الملک
العلام والصلاة علی اشرف الانام محمد و آله البررة
الکرام ۵ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا اِنْ نَسِينَا اَوْ اَخْطَاْنَا

رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا اِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا
رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا وَاغْفِرْ لَنَا
وَارْحَمْنَا اَنْتَ مَوْلَانَا فَانْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ
اللهم احم حوزة الایمان والاسلام واعل کلمة
الحق علی منائر الاعلان والاعلام وانصر شیعة اهل
بیت نبیک علیهم الصلاة والسلام واخذل من نصب
لهم العداوة من بین الانام ببقاء اعلیحضرة السلطان السنی
القدر والمقام الحامی ثغور المذهب الحق عن تطرق الاثلام
وتوجه بتاج النصر والتایید والاعزاز والاکرام وارفع
له لواء الفتح والظفر والاجلال والاعظام
انک المتفضل بالنعم العظام
والمتطول بالمنح الجسام

۱۳۲ ورق

